[illegible]

[illegible] تصنیف رئیس الحکماء والاطباء [illegible]

عجائب المخلوقات

و غرائب الموجودات

در مطبع علوی محمد علی بخش خان پسر محمد خان مرحوم منطبع گردید

مبدا اول در بیان اجمالی حال عنقا و عجائب خلقت چند از بری و آبی بقول کلی و مبانی کلام و مبادی مرام و تاریخ تصنیف آن

بدانکه سخن در بارهٔ عنقا مختلف افتاده چنانچه ذکر آن در کتب و قصص امم سالفه و خالفه یافته می شود اما در اکثر ممالک معموره و مسالک معروفه موجود و مشهور نیست ازان هر قومی براهی شتافته اند اکثری از اصحاب حکمت و تجربت و سیاحت چون نشان و علامت آن نیافته اند بعدم آن قائل شده اند بعضی از آنها می گویند که در واقع هیچ مرغی بدان صفت که مذکور ست نبود آنهمه افسانهٔ باطلهٔ پیشینیان و اساطیر الاولین ست و بعضی از آنها میگویند که در زمان قدیم موجود بود اما بحکم خداوند تعالی از جهان معدوم گشته ست و بعضی میگویند که در کوه قاف رفته و از نظرهای مردم غائب شده چنانچه سعدی گفته

چنان پهن خوان کرم گسترد	که سیمرغ در قاف قسمت خورد

و بعضی میگویند که در اقصای ترکِ اطراف چین دیده می شود مرغی بسیار عظیم الجثه که پیل و کرگدن را شکار می کند و چون پرواز چون قطعه ابر عظیم روی خورشید تیره و محجوب می سازد و انچه مجوس ایران می گفته اند آنهمه سخنان پر افسانه و مبالغه و برخلاف قیاس ست اما بالفعل بسیاحت و سیر حکمای و میه از قوم انگلیشیهٔ برطینیه و افرنجیه

و امثال آنها که بسیر و سیاحت اطراف و جوانب دنیا بذریعهٔ سفاین و مراکب پرداخته اند در ارض جدید مسمی بامریکا مرغی بسیار بزرگ عظیم الجثه بصفت عنقا یعنی سیمرغ بترک مبالغهٔ پیشینیان براهی العین مشهود احوال آن در سیر و تاریخ و سفرنامه های خود ها مذکور ساخته اند بقیاس صحیح تو هم می نماید و بعقل سلیم و ذهن مستقیم می آید که این همان مرغ مفقود الخبر ست چنانچه گفته اند و الله اعلم خواستم که رساله در بیان حال عنقا از انچه در کتب و اخبار و قصص و افسانه های سالفه سالقه و هر چه در سیر و تواریخ خالفهٔ لاحقه مذکور ست مرقوم و مسطور سازم و نیز احوال چندی از جانوران عجائب عالم که در غرابت و ندرت و لطف و شگفتی بهتر از حال عنقاست و حال پریدن مرغان که آن چگونه و بچه سبب و بیان آن پر از حکمت و منفعت است و حال سرعت حرکت و جنبش طیر در پریدن بقیاس و تجربت که حیرت افزای اصحاب فطرت و خبرت است و کیفیت سباحت یعنی شناوری ماهیان و جانوران آبی که خرد بخش ارباب فکرت و عبرت است و کیفیت بیضه نهادن مرغان و نتاج جانوران همه انواع تناسل و تولید که مولد و منتج علم و حکمت ست و بیان چندی از آیات حکمت و قدرت خداوند دانای توانا و توانای دانا تعالی سلطانه و عز برهانه و جل شانه بر طریق انموذجی که خلاصهٔ مطالب

واصل اصول مقاصد و باعث تزئید یقین بمعرفت و تنبیه و ایقاظ از نوم غفلت و دفع شکوک و وسواس و طرد اوهام باطله و ظنون فاسده خستم باذن رب الناس ست بانجام بنا علیه این رساله را که هشتم درر منثوره خطبه مرقوم شد تصنیف کردم تا نشانه باشد از انموذج آیات قدرت الهی فتبارک الله احسن الخالقین میرزا ابو طالب کلیم همدانی گوئیا که در شان احقر الهام یافته بود که گفته

شعر کلیم فراستش بخبر گیری ممالک رفت	چو باز گشت خبر ز آشیان عنقا داد
در این رساله بمنصف ماه رجب	

من سنه هزار و دو صد و هفتاد و دو هجری مصنف شد و تاریخ آن جزانچه که در دیباچه مذکور شد بحساب جمل از اجزای نامش بر و جه مخرج می آید یکی غرائب اظهار کمی یکعدد که علم الغیب احقر را بدان ملهم ساخته دیگر الاخبار عن وجدان العنقا که بالکم و بیش مدرس مدرسه ما فاضل حافظ قاری مخیم مولوی عبد الرحیم باخراج آن پرداخته و نیز از عبارت بیان الاخبار عن العنقا بکمی یکعدد تاریخ می برآید والله ولی التوفیق امید از مکارم اشفاق و محامد اخلاق ناظرین این رساله آنست که اگر خطائی یا غلطی از من بکار رود قبح آن را بر من نگیرند و اگر حسنی داشته باشد بپذیرند عیب آنرا بذیل عاطفت بپوشند و نجم و شند و برای اظهار فضیلت خود ها نجوشند و نخروشند

ع که فوق کل ذی علم علیم ﴿ و این آیه با کاف بروزن مصرعی می‌نشیند
ای عزیز این رساله را افسانه مپندار بلکه دران بیان بسیاری از حقایق
و دقائق حکمت و قدرت حکیم و قدیرست که اصل اصول تفکر و عبرت است
کارآگاهان فرموده اند چنانچه در خاتمه که ختم مقاصد و اهم مطالب این
رساله است این معنی بخوبی واضح شود انشاء الله تعالی چراکه دران بسیاری
از صنائع او تعالی و منافع حکم در آفرینش طیر و نتاج آن و خلق حشرات
و هوام مثل کرم و مار و گژدم و امثال آن مذکورست شعر لمؤلف الرساله

عنقا بدام خط تو قلم کرده‌ام شکار	سیمرغ از نفس دم کرده‌ام شکار
در دام کرد خانهٔ شطرنج جد و لم	رخ را چنین بخانه کم کرده‌ام شکار
اسفندیار خاکسیم در زبان پارس	سیمرغ در دیار عجم کرده‌ام شکار

و لمؤلفه مثنوی

ز صحرائی که عنقا هست در وی	تو گوئی رسته شد کلک مرانی
که کلک من خبر دارد ز عنقا	پیامی خوش همی آرد ز عنقا
دل آتش پرستان برخراشد	که کلکم از پر سیمرغ باشد
نه پور سام را در دست پر بود	که کلک من بدست زال زر بود
ز تیر رستم است این خامه یاران	که دو زم دیدهٔ اسفندیاران
نه بیذق بی فرس در رنج باشد	که رخ اینجا رخ شطرنج باشد

درین خانه که از پرکار کلک ست | چو اسپ و فیل اینجا رخ لب لک ست
حمید اینجا چه برخیزد زلافی | بیار آخر چه داری بی گزافی
نگوید بیهده بیهوده حرفان | شگرفی آر از بهر شگرفان
نشان از صدق قول خود برانگیز | پری از بال سیمرغ قلم ریز

بدانکه رخ که درین اشعار مذکورست یکی از نامهای این مرغ در فارسی است چنانچه عنقریب در مقاله اولی دانسته شود انشاء الله تعالی

مبدأ ثانی در اضافه و انضمام رساله مسماة بتعریف الحیوانات بدین کتاب و ایراد آن درینجا بحسب مناسبت مقام لزیادة الافادة در تاسیس الکلام

اینجا قبل از غرض مقصود اعلام آنمعنی کرده می شود که آنچه درین رساله یعنی تعریف الحیوانات بقول کلی بطریق اجمال مذکور شده هست از آن مقاصد بسیار و مطالب شتّی در کتاب غرایب الانهار به تفصیل و شرح و بسط جا بجا بیان کرده شده هست خصوصا در خاتمهٔ آن بذکر حیوانات عجیب الخلقت چنانچه معلوم شود انشاء الله تعالی و بسیاری از اسرار حقایق و اظهار دقایق و فراید جلیله و فوائد جزیله که در آن هست درین نیست تا بعضی را بتکرار محض گمان نبرد

رسالۂ تعریف الحیوانات کہ آنرا مبدأ ثانی از مقدمۂ این کتاب قرار داده شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی خلق کل دآبۃ من مآء ج فمنہم من یمشی
علی بطنہ ج ومنہم من یمشی علی رجلین ج ومنہم من یمشی
علی اربع ط یخلق اللہ ما یشاء ط ان اللہ علی کل شئ قدیرہ
والصلوٰۃ والسلام علی خیر خلقہ محمد البشیر النذیر الذی
بین الحلال والحرام بین ما یوکل وبین ما لا یوکل من الحیوانات
بقواعد الشرع المنیرہ وحل الخیر علی قول الاکثر وحرم الحمیر
وعلی آلہ واصحابہ الذین قالوا سمعنا واطعنا غفرانک ربنا
والیک المصیرہ الذین ترکوا الخیل بخوف الخیلاء من التواضع
ورکبوا البعیر اما بعد پس میگوید العبد الراجی الی رحمۃ ربہ فی
الخاتمۃ والمبادی محمد حمید اللہ اسلام آبادی رحمہ
اللہ الھادی ونعمہ بالایادی وعصمہ عن الاعادی
کہ این رسالہ ایست در تعریف حیوانات وتقسیم اجناس وانواع آن
مع احکام حلت وحرمت انواع واقسام آن کہ در طی بیان ہر نوعے
از ان گفتہ شد وان شاء اللہ تعالی وبسیاری از عجائب وغرائب

جانوران و بیان بعضی از حال معیشت و خلقت آن که آنرا به تعریف
الحیوانات نام کردم و تاریخ تصنیف آن باز دیاد حرف زای
معجم یعنی زا التعریف الحیوانات برآوردم و التعریف الحیوانات یادهم تاریخ است

فهرست اشیائیکه درین رساله مذکور است

ذکر آنچه پرنده بر روی
ذکر آنکه کبار آنرا بهسایم گویند
ذکر آنچه که درنده است که آنرا السباع گویند
ذکر آنچه که چرنده است
ذکر آنچه که عامه آنرا مردم می پرورند و می خورند
ذکر آنچه که عام آن اهلی نیست
ذکر نوعی آهوی ذیناب
ذکر زرافه وکرگدن
ذکر زرافه
ذکر کرگدن
ذکر آنچه از نوعی خزنده است که آنرا هوام گویند و حشرات
ایضاح آنکه برای هر نوعی از جانوران جارحه آن از آن قبیل
آفریده شده است و بیان حال راسو
تقسیم هوام
ذکر نوعیکه پشم دارد و بچه زاید
ذکر آنکه چند قسم از هوام که مثل و سل هستند نشن دارد و ذکر
ماهی سقنقور و چهار رجل

ذکر نوعی از هوام که چشم ندارد مثل مار و افعی و چلپاسه
ذکر ضب و تحقیق آن که چیست و چگونه است و نوعی جانوری
چون ورل از اقسام افاعی
ذکر گژدم و جز آن
ذکر انچه که پرنده است
ذکر سباع طیور
ذکر بوم
ذکر انچه که از مرغان شکاری نیست
ذکر مرغانیکه جیفه و نجس خورند چون رخمه و غراب و انچه ازان حلالست
ذکر آنکه مرغان غیر شکاری هرچند قسم اند بحسب غذا و آلات
ذکر آنکه چند نوع از مرغان رحلت صیف و شتا می کنند
ذکر اسرار اصطیاد مردم بعضی از مرغان که رحلت صیف و شتا می کنند
ذکر اکثر انچه که پرواز کند جفت یعنی زوج دارد
ذکر انچه از مرغان پرواز نمی کند و اوج نگیرد
ذکر نعامه یعنی شتر مرغ
ذکر خفاش که برزخی ست در طیر و بهائم و سباع
ذکر حیوانی ازان قبیل که بصورت مشترک میان بط و چهارپا ست

ذکر نوعی از ماهی که پرنده ست و ذکر جراد البحر که چیست و چگونه است

بیان آنکه در جمیع اقسام موالید ثلاثه افق یکی متصل و مشترک با افق دیگری ست

ذکر کوکب البحر و قنفذ البحر که برزخ ست مابین حیوانیت و نباتیت

ذکر طحالب البحر که برزخ ست در حیوانیت و نباتیت

ذکر عرق مدنی که برزخی ست در کرم و فضول خلط انسان

ذکر صدف مروارید و گوهرش که برزخانند در حجریت و نباتیت و حیوانیت

ذکر کرمی عجب بعینه چون برگ درخت

ذکر نوعی از فراش که از بار درختی متولد شود و برزخی ست در نباتیت و حیوانیت

ذکر لحالو جز آن از نجم و سیاره که برزخ ست در شجریت و حیوانیت

ذکر شاخ مرجان و عقیق البحر که برزخانند میان حجریت و شجریت

ذکر انچه از مواشی و پرندگان که ناقص الخلقت هستند و آنرا حشرات و کرم گویند

ذکر آنکه از جانوران ریزهٔ زمینی بعضی قوام ثالث ندارند

ذکر نوعی مار که می پرد و آن را اکرتیا گویند

ذکر تقسیم جانوران باعتبار خون سایل و غیر سایل رطوبت بدن کثیف و رقیق

ذکر اختلاف مردم اندیار در بارهٔ جراد یعنی ملخ و تحقیق آن که چیست

ذکر حال آنکسان که در ل انضب گمان کرده بجلت آن حکم کرده اند

ذکر حلت و حرمت زنبوره قبل نفخ روح در ان

ذکر آنچه در آب متکون مے شود یا معیشت در آب دارد

ذکر یکی یعنی قسمیکه آنرا ماهی گویند و ذکر ماهی روبیان

ذکر آنکه بعضی از ماهیان که خون گرم دارد و بچه زاید و آنرا شیر

خوراند مثل دلفین و جز آن

ذکر سفاد ماهیان یعنی باهم نزدیکی و مجامعت و تولید آنها

ذکر آنکه عام ماهیان معروفه دو قسم هستند فلس دار و بی فلس

ذکر آنکه چند قسم از ماهیان که دست و پا دارند مع حکم ماهی روبیان

ذکر نوعی ماهی که سر و پا یکجا دارد و آن را لسان البحر گویند

و ازان مداد حاصل شود

ذکر زبد البحر که چیست آن و بیان آنکه استخوان لسان البحر است

ذکر آنچه که از حیوانات آبی از حیتان یعنی از اقسام ماهیان نیست

از سنگ پشت و خرچنگ و اصداف و حلزونات و جز آن

ذکر نوعی چند از حلزون ابرے

ذکر نوعی از حیوان آبی که آنرا اسیل گویند

ذکر یک نوع از ان که آن را اسپ آبی گویند
و ذکر شیر و خرس آبی و جز آن
ذکر آنکه در آب چقدر خلقت هستند جز خدا تعالی نداند و بیان
کثرت آن
ایضاح حال خلقت آتشی
ذکر سمندر که آنرا از حیوانات آتشی گمان میکنند و آن چه حیوانیست
ذکر آنکه از این قبیل اوهام است آنچه در باب هما و سعادت و استخوان
خوردن آن گمان کرده اند
ذکر سخنی چند بجال این رساله بطریق خاتمه

للمصنف مثنوی

چو منزل نمودم بسیرا اندر آ — ز زاف زمین بین همای هوا
ز عنبر نشان جو بدریای آب — بقصد سمندر در آتش شتاب
تماشا بکن این عجب خانه را — چو از زنگ چین نغز کاشانه را

وله رباعیه

ای آنکه نمودیم تو عنقا در قاف — عنبر اگر از بحر و ز صحر است زراف
از وهم سعادت هما کان زهو است — بر گو مزن از سمندر آتش لاف

آغاز مقصود

بدانکه حیوان بمعنی جانورست یعنی انچه که جان دارد غیر فرشته و جن
و آن را حکما چنین تعریف کرده اند که آن جسمی ست نامی غاذی
حساس متحرک بالاراده و نزدیک حکما مطلق حیوان انسان را که نفس
ناطقه و عاقله دارد شامل ست چنانچه او را حیوان ناطق تعریف کرده اند
اما بعرف عام لفظ حیوان انسان را شامل نیست بالجمله حیوانات باعتبار
سیر بر روی ارض و هوا و سباحت فی الماء یعنی شناوری در آب
سه قسم ست ماشی و طایر و طافی یعنی سابح که چرنده و رونده و پرنده
و شناور باشد و باعتبار خلقت و تولید بر چهار نوع باشد یکی
کامل الخلقت که تولید او بیک تخمیر و احاله در شکم مادر تمام شود فقط
و این احاله اولی باشد مثل انسان و ستور و چارپا و امثال آن و اکثری
ازان خون گرم و دم مسفوح دارند و بعضی از ماهیان بزرگ جثه که بچه
زاید و آن را شیر دهد خون گرم داشتن زعم کرده اند دوم متوسط
الخلقت که تولید آن بدو تخمیر تمام شود که احالهٔ ثانیه باشد اولاً در
شکم مادر بیضه متکون شود ثانیاً نشاء ثانی دیگر در بیضه بیابد و بعضی ازین حیوانات
خون گرم و دم مسفوح دارد چون طائر و بعضی ندارد چون سلحفاة و دوال
و ضب و [illegible] و امثال آن سیوم ناقص الخلقت که تولید آن

از تخمیر تمام شود که با حالهٔ ثالثه موسوم کردیم مثل حشرات پرنده یعنی
کرمهای پرنده که اول از شکم مادر بیضه متکون شود و بعد نهادن بیضه
زمانی از ایام در بیضه نشأتی ثانی یابد بعد از ان کرمی ضعیف ناقص الخلقت
بی پر و بی دست و پای کامل از بیضه بیرون آید و دران فی الجمله دستهای
و پایهای ناقص باشد که از ان بر برگ و شاخ درختان و امثال آن
بچسپد و متحرک شود و از بار و برگ و قشر درختان یا از عفونات و
رطوبات و حبوب و امثال آن غذا حاصل ساخته زمانی دیگر پرورش یافته
بر خود ببالد پس نشأتی ثالث بعضی در پیله که بعضی را خود چون کرم پیله
و بعضی را مادرش مثل عنکبوت که بعضی حال آن در جانوران ریزه
زمینی و تصریح و اقسام آن در کتاب عجائب المخلوقات در نوع سیوم
از تولید مذکور ست ساخته باشد و بعضی از خاک مثل نوعی زنبور که در
خانهای مردم و جای محفوظ مادرش از گل آشیانه ساخته دران تخم میگذارد
و کرمهای دیگر آورده نزد یک تخم بگذارد و در خانه مسدود سازد و کرمکی
یعنی بچه از تخم بر آمده آن کرمها را که مرده باشند غذا سازد غرض در پیله یا
در خانهٔ گلی یا شمعی مثل کرم نحل و امثال آن زمانی بی هوا و غذا مسدود
و مستکف شده بفسخ و نسخ قالب اول قالبی دیگر پر دار با دست و پای
کامل خوشرنگ و خوبصورت پیدا کند چهارم آنکه از عفونات و رطوبات

یا بار درختان بی مادر و پدر تولید یابد و ازین قبیل بعضی از مارها و اکثر
کرمهای می باشند و بعضی ازین نوع که بی مادر و پدر متولد شوند بعد تولید
تناسل هم کنند و بحر بارگ گویند هزاران سال زندگانی کنند و بی قالی
نمیرد و بدان سبب آنرا عامر و حیه گویند اکثر ازین نوع جانوران در
هر چهار فصل نپایند در فصلی تولید یابند و در فصلی دیگر نمانند و بسبب
نقصان خلقت تغییر کیفیت هوای فصل گوارا نسازند و اینها را
ولد الزنا گویند و صاحب اخوان الصفا که بسیاری ازین نوع
حکم بیان کرده است گفته که زنابیر در موسم سرما در سوراخ خانها خزیده
می میرند و همچنان مرده باشند تا در موسم گرما جان در آنها دمیده شده
زنده میگردند و این گمانی ست بعید مگر در ان دیار از برودت هوا مخدر
و سکوت و مسلوب الحواس می باشند و در فصل بهار ازان افاقه یابند که آنرا
بممات و حیات فرود آورده است و در دیارها هم که گرم سیر است در موسم
سرما اندک مسترخی میشوند و گوشه میگیرند مگر بحس و حرکت نمیشوند اما ماهیان بسیار
اکثر آنها از بیضه تولید یابند و بعضی بحکم خالق باقتضای هوای فصل حاصل آید
و بعضی بچه زاید مثل نوعی ماهی بزرگ که در بحار فرنگ و شمال و بحار برف نشین
جنوبی قریب بقطب شکار می باشند و بوزن هزاران من بجثه پشته کوهی بزرگ
می شود و ازان هزاران من روغن و چربی حاصل می کنند که ذخیره خوردن و سوختن

وامثال آن بدان طاقت ازان می سازند و بر بوسط سر این ماهی سوراخی
ست که بر روی آب آمده و ازان تنفس میکنند و آب ازان بچه فواره
بزرگ تا به بلندی بسیار می جهد و دهان این حیوان بسیار فراخ میشود
بحدیکه دریدگی آن تا قریب شکمش رسیده و ورای دریدگی آن چشم آنست
واین حیوان را بزبان آنها هویل گویند و سه قسم میشود یکی معروف که
بدرازی تا چهل ذرع می شود دیگری بزرگ تر ازان که بدرازی تا هفتاد
ذرع و محیط یعنی دور عرض آن تا چهل ذرع تخمینا میشود و آنرا بزبان آنها
هویل پروار می نامند یعنی چاردار قسم سیوم متقارب بصفت اینها در
جزیرهٔ نیوزلیند یافته اند و در کتب احادیث و سیر آمده که ابو عبیده
بن الجراح رض باصحاب خود در بعضی از سریت ها بر کنار بحر قلزم که بحر احمر است
ماهی یافته بود که آنرا عنبر میگویند بسیار بزرگ که طعام نصف شهر اصحاب
را که بقول مولانا جمال الدین محدث سیصد نفر از مهاجر و انصار رضی الله
عنهم بودند ازان بخوردند ام سوالی بقدر بودند معلوم نیست و گوشت
آن تا مدینهٔ منوره زاد [illegible] فا همراه ایشان بود و رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ازان خورد و آن ماهی آنقدر عظیم الجثه بود که
مولانا رح فرموده است که از جابر رضی الله عنه منقول است که گفت
که رفتن سریه بکنار دریا رسیدند ماهی در کنار دریا افتاده بود بمثال

گوهی خوردو در روایتی آنکه گفت مانند تلی بزرگ و آن نوع ماهی را عنبر می گفتند و قریب یکماه از ان ماهی تمام لشکر میخوردند و هنوز بود از آن و ابو عبیده فرمود که دو ضلع از اضلاع آن ماهی را نصب کردند و مردی را که دراز ترین اهل لشکر بود بر شتر بالان دار سوار کردند تا از شیب آن در ضلع گذشت و سر آن با آن دو استخوان نرسید و در صحیح امام مسلم و مسند امام احمد رحمهما الله تعالی مروی گشته که ابو عبیده فرمود تا مردم در کاسه چشم او در آیند و نشستند سیزده مرد را جای بود و سالی چند بگذرد که بعضی از رعایای ما از ساکنین ساحل بحر اسلام آباد استخوان ضلع ماهی آورده بودند که بدرازی تخمینا هفت هشت ذرع بود و این ماهی هم از ان قبیل بوده باشد والله اعلم و زعم جمعی از سالقین قوم ما آن بود که عنبر که از شرایف ادویه و اطیب و افضل و الطف آنست سرگین همان ماهی ست و جمعی از متقدمین آن را سرگین گاو بحری بیان کرده اند بنا بر علیه صاحب قاموس صریح آنرا دابه بحریه یا ماهی گفته و در از روایات حدیث بجای لفظ حوت دابه وارد شده ست اما در حدیث صحیحین بخاری و مسلم رحمهما الله آنرا بحوت متعین میکنند والله اعلم و سخن در باره عنبر یعنی دوای مشهوره بسیار آمده و در ان اختلافها کرده اند اما حقیقت حال اینست که معدن و منبع آنرا کسی بدین مسمی شنیده

غیر ازین که از روی بحر و سواحل و جزایر بحر محیط جنوبی هند و عرب یافته
می شود آنچه اقرب بصواب می نماید آنست که آن از بعضی از عیون ... بحر
چون قیر بیجوش شد و بتمادی ایام از تصریف ریاح و تلاطم امواج و تاب
آفتاب و اثر آب شور بحر جمود و انعقاد یافته طبیعتی و خاصیتی ...
که مذکور و متعارف می شود در ان حاصل می آید والله اعلم و اکثر در اطراف
جزایر مالدیب یافته میشود و جز بقدر ... و اکسی در تصرف آن از سلاطین
انجا ماذون و مجاز نیست و آنچه یافته می شود همه در خزانه سلطان داخل
می شود و آنکه در بعضی از قطعات مگس هایی مرده و دست و پای آن یافته
بعضی آنرا شمع نوعی از نحل قیاس کرده اند باشد که حین نرمی آن قبل انعقاد
بجهت طعم آن که مایل بشیرینی می باشد مگس ها بران نشسته باشند و از لزوجت
و عذوبت آن بند شده و ممکن که آن دماغ یا پیه ماهی عنبر مذکور بوده باشد
که بعد مردن و اضمحلال آن باسباب مذکوره مزاج ثانوی یافته کیفیت
عنبری بهم رسانیده باشد و از غرائب آنکه یکی از امرا و اقارب سلطان
مالدیب بلکه اخص و مقرب ترین آنها که در ولایت خود پیش سلطان و نزد
اعیان آنجا اعتباری عظیم دارد در شغل تجارت قریب بزمان تصنیف
این رساله وارد این دیار بود و مرا قدری از عنبر داده و گفت که در خزانه
سلطان مالدیب قطعه عنبر بقدر حصیری بزرگ بعرض چند ذرع بوده است والله اعلم

و احقر قبل ازین در کتاب بشرح و بسط در کیفیت خلقت و صورت جمعیت
حیوانات بیان بعضی از حکمت و قدرت او تعالی در بدایع صنائع او
پرداخته است یکی غرائب الاظهار و عجائب الانهار که به بیاض برده شده
دیگری البسط و اوضح از ان در حکمت و قدرت او تعالی بخلق انسان و حیوان
و فرشته و بنی جان بقدر علم و فهم این هیچمدان که الله تعالی بلطف و کرم
خود بدان ملهم ساخته مع اظهار دقایق و اسرار حقایق حسن شریعت که
هنوز به بیاض برده نشده است اگر الله تعالی توفیق یاور سازد و از
هجوم و غموم لاحقه فرصت حاصل آید و حیات کفایت کند بیاض برده خواهد شد
اکنون سخن دیگر که متعلق و موقوف تفصیل این اجمال است این است که
سوای انسان حیوانات که بفارسی آنرا جانور گویند حسب عرف عام
چند نوع هستند آنچه بر زمین رود آنرا دابه و ماشی گویند عامة و ماشی
و دابه ستور را هم میگویند خاصة و فی الصراح کل ماش علی الارض
دابة وهی ایضا ستور برنشست یعنی ستور رکوب دگاهی دابه بر
حیوان آبی هم اطلاق کرده میشود چنانچه عنبر که در بعضی روایت حوت
آمده است و در بعضی روایت دابه وارد شده و صاحب قاموس
رح آنرا دابه بحریه گفته لیکن از ان ستور آبی مراد داشته فی الجمله دابه ماشی
زمینی چند گونه است کبار آنرا یعنی بزرگ جثه آنرا بهائم و واحد آنرا

بهیمه گویند که بفارسی دام باشد و در صراح آنرا هم ستور نوشته و دام
چشمی غیر درنده را گویند چنانچه صاحب برهان قاطع تصریح کرده و بهیمة الانعام
در کلام الله مجید جا واقع ست بیضاوی رح گفته والبهیمة کل حی
لا یمیز وقیل کل ذات اربع پس بهیمه عام باشد درنده و غیر درنده
را اما عبارت عالمگیری دلالت دارد براینکه بهایم سباع را نمی گویند
والله اعلم فی الجملة آن بر دو صنف ست انچه ازان درنده است
آنرا سبع گویند که بفارسی دد باشد و بعضی ازان چنگ و برش دارد
که ازان می درد اگرچه با آن ناب هم دارد مثل اسد یعنی شیر و نمر یعنی پلنگ
که مخطط می شود و فهد یعنی یوز که خال دارد و منقوط می شود و دب
یعنی خرس و ضبع یعنی کفتار و بعضی اگرچه چنگل و ناخن دارد اما ازان
نمی درد بلکه از ناب میدرد مثل سگ و ابن آوا یعنی شغال و بعضی چنگل
و برش ندارد صرف از ناب می درد مثل بیل و گراز و اگر این هر دو را
بعلت خوردن کاه و نباتات و نخوردن گوشت از چرندگان دانیم
خوردن آنها حرام است و آنها از جمله حیوانات غیر ماکول هستند و سبع
درندگان ازذی ناب حرامند لحدیث ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم نهی عن اکل کل ذی ناب من السباع و کل
ذی مخلب من الطیر کما فی الصحاح و کتب الفقه الا الضبع

که نزدیک شافعی رح حلال است لو رود بعض الحدیث فیه
وورد فیه حدیث النهی ایضا و ذکر آنها موجب تطویل و آن
خارج ازین مبحث است والله اعلم و آنچه چرنده است بر دو قسم
آنچه که مردم عام آنرا می پرورند و میخورند انعام گویند و صاحب
صراح آنرا چارپایه نوشته و گفته وهی المال الراعیة واکثر
ما یقع هذا الاسم علی الابل واکثری از اصحاب تفاسیر مراد از
انعام ابل لبقر وغنم را داشته اند و غنم گوسپند را گویند و معز یعنی بز
ملحق بدانست چنانچه در فقه تصریح یافته و آنچه که عام آن اهلی نیست
یعنی دشتی و صحرائی و جنگلی را وحش گویند که بفارسی دام باشد و ازان
بعضے ماکول اللحم است چون گوزن و آهو و گورخر و خرگوش و امثال آن
و بعضے غیر ماکول چون خوک و احقر نوعی از آهو را که از بعضے کوهستانها
اسلام اباد صید کرده بودند دیده که آن دو ناب درازانه که خاکستری
رنگ میداشت که از فک اعلی بسوی اسفل از دهانش برون آمده بود چون
ناب گراز یعنی خوک نر و ازان باریک تر پشمش نابهای خوک بسیار کج
نبود و خم نداشت و سفید نبود و از بعضے اجزای بدنش اسافل آن
مثلا از زیر حلق آن بوی مشک میدمید گویا آهوی مشک بود و در کتاب
مصور انگریزی تصویر آهوی مشک بدانصورت با نابها کشیده اند انچنان

مسطنون میشود که در کوهستان آلام آباد آهوی مشک بندرت
بهم میرسد و الله اعلم اما بسبب ناب آن از حلت نمی برآید بل آن از
جمله بهائم ماکول اللحم و طیور وحشی ست چراکه آن بشکل و صفت و خواص
خود بمشک آهوست و آهو را حلت در شرع نامزد کرده اند و آن از
جمله سباع نیست و نمی درد و از خوردن کل ذی ناب من السباع
و کل ذی مخلب من الطیر نهی وارد ست نه از اکل غیر سباع
و فی جامع الرموز و انما قلنا یصید احترازا عن البعیر و النعامة
فان لهما نابا و مخلبا و دو جانوران از بهایم وحش که زرافه
و کرگدن هستند پس ظاهرا بحسب قاعدهٔ شرع حلال می نماید
چراکه زرافه از حیوانات قدیم الخلقت نیست بلکه جدید الوجودست
و در کتب قدیا و در السنه قوم ذکر آن نبود یا خود من ندیده ام و از چند
صد سال در ارض مغرب و صحاری سودان و نواح مصر دیده میشود
و اکثری زعم کرده اند که آن از نزدیکی گاو وحشی با شتر وحشی حاصل شده
بنا بر علیه چون گاو کمرش باریک و سینه اش عریض ست و دو شاخ سر بریده
کوتاه که گویا سر آنها بریده اند میدارد و چون شتر گردن دراز و زبان
دراز دارد که از ان سر شاخها را از بلندی بدهان خود فرو کشد و اما
اینکه بعضے خط دار چون نمر یعنی پلنگ می شود باشد که باختلاط خون

و نطفهٔ دو نوع جانور و آمیزش آن چنان صورت بهم رسیده و ممکن
که بقربت گورخر بتولید و اختلاط ثانی چنان شده والله اعلم و بسبب
مشابهت رنگ آن با پلنگ اشترا بفارسی اشترگاو پلنگ گویند و از آن
گمان کرده اند که قربت پلنگ هم دران بوده است یعنی در مرتبه
تولید یکمرتبه با پلنگ هم جفت شده باشد و این گمانی بعیدست که
حیوان وحشی با عدوی جانی خود که سبعی خونخوار قوی ست مقاربت
کرده باشد و درین باب بیانی کافی در خاتمه کتاب غرایب الانهار کرده
شده است فی الجمله کسی که اختلاط حیوان غیر ماکول بدان زعم کرده بر وی
او حرام می تواند بود و گمان غالب این احقر آنست که آن بحکم خداوند تعالی
نوعی از وحش علیحده فی نفسه بی اختلاط نوع دیگر مستقل متکون شده
درین زمان از تناسل افراد آن بسیار شده است بخلاف استر که از تقارب
فرس و حمار حاصل آید بسبب اختلاط اخلاط متضاده توالد و تناسل نمی کند
و نیز زبان این جانور بسیار درازتر از زبان اشترست تا بذرعی کما بیش
بلکه زیاده ازان بیرون می برآید و سر آن چون شخص ماهی معکوس و کج
و پیچیده می شود که ازان سر شاخ را می گیرد و می کشد و گاه و علف و دانه
می خورد و ذی ناب و مخلب نیست ظاهر حال و اسباب آن دلالت بر حلیت
دارد والله اعلم اما کرگدن که بعربی آنرا میس گویند لیکن آن هم [illegible]

فی الجمله چون جاسوس بزرگی ست واقوی اصلاب ازان و گاه و علت
و دانه می خورد و جره یعنی نشخوار می کند و ذی ناب نبوده باشد اگرچه
قوایم آن اندک غلیظ چون فیل و ناخن چند سم چون فیل دارد اما چون
سباع چنگ نمیدارد بلکه ناخنهای پهن دعریض و طرف سر بعض
تردارد ظاهر حاشش نیز بحسب قاعدهٔ شرع دلالت بر حلت دارد اما گوشت
آن بسیار غلیظ و درست و صلب ست والله اعلم وانچه از مواشی
یعنی ازانچه که برروی زمین رود خزنده است یعنی در سوراخها و شگافها
ماوا کنند آنرا هوام گویند و در صراح نامهٔ خزنده گزنده و حشره بالتحریک
جانور ریزه زمینی حشرات جماعت است و در منتهی الارب حشره بمعنی خزنده
گزنده یا جانوران ریزهٔ زمینی ست و در منتخب نامه بتشدید ... زمین ست و در عالمگیری هر دو را شامل کرده جمیع الحشرات وهوام الارض
من الفار والجرد والقنافذ والیربوع وابن عرس ونحوها بر سبیل اجمال آورده
و تفصیلی دران هر دو نکرده و یک قسم جانوران مرقومه بالا را در حشرات
و هوام مذکور ساخته که دران هیچ یک از جانوران سمی نیست بلکه بعد ذکر حیه
و وزغ و سام ابرص که جانوران سمی اند و جمیع الحشرات وهوام الارض
عطفا علیها مذکور ست و فی جامع الرموز الحشرات الصغار من الدواب
جمع الحشرة محرکة کالفارة والوزغة وسام ابرص والقنفذ والحیة ...

والزنبور والبرغوث والنحل والذباب والبعوض و القراد وما قبل ان
الحشرات هوام الارض کالیربوع وغیره وفیه ان الهامة ما یقتل من ذوات
سم کالعقارب بالجمله اطلاق این هر دو لفظ بر سبیل ترادف بر جانوران
صغار می نماید و قول حکیم ارزانی و مولانا سدید کازرونی هم بدان دلالت
دارد والله اعلم الغرض بعضی ازان گزنده است مثل مار و بعضی ازان
غیر گزنده است مثل موش و بعضی ازان از جوارح ست برای هوام مثل
ابن عرس یعنی راسو و واضح باد که برای هر نوعی از جانوران جارحه
یعنی شکاری آن ازان قبیل و از امثال آن بحکم خالق آفریده شده است
چنانچه اسد و نمر برای ستور بزرگ و فهد یعنی یوز برای ظبی یعنی آهو و
امثال آن و گرگ برای گوسپند و بز و امثال آن و انواع سگ از
خورد و بزرگ برای شکار آهو و خرگوش و امثال آن بحسب جثه و قوت
خودها و شغال و سیاه گوش و روباه و گربه جنگلی و امثال آن از سباع صغار
برای مرغان و جانوران صغار از موش و جز آن و راسو برای اکثر
هوام از موش و مار و گژدم و ضفدع بری و غیرها و چون بیشتر از هوام
زهر دارند خداوند تعالی طبیعت بدن راسو را چنان آفریده است که
زهر دران اثر نکند و سر و گردن و گوش بلکه جمیع اعضای بدن او را
بوضعی ساخته که بآسانی تا اقصی سوراخها و شگافها رفتن تواند و آنقدر

سلطان اورا به هوام عطا کرده است که مارهای بزرگ که جانوران
بالفتح و غلغله ۱۲
بزرگتر از زنبور را چند تا بیکبار فرو بردن توانند بلکه مثل بره گوسفند را
بکشند و بفشرند و بکشند و هلاک سازند و آن ماران بمجرد دیدن آنقدر
مهبوت و بیخود شوند که بغیر از رفتن تا آنکه از نظر آنها غایب شوند بسوی دیگر
متوجه نشوند و نظر بر او دوخته باشند اگرچه مردی بلکه شیری پیش آید
همچنین در طیور و جانوران آبی هم برای هر نوع جارحه علحده به حسب
مناسبت آنها آفریده شده است فتبارک الله احسن الخالقین
اکنون گوییم که هوام بر دو قسم است نوعی ست که پشم دارد چه
زاید مثل موش اما خرگوش که خزنده است پس فصل مشترک ست میان
وحوش و بهائم و میان هوام لیکن بعلت حلت و خوردن لقول علت مثل
انعام و آهوان اقرب بدان ست باید که از آن شمرده شود و از آن اهلی
هم میشوند و قنفذ یعنی خارپشت را از هوام شمرده اند بعلت آنکه خزنده است
و چندی از درندگان صغار هم خزنده هستند یعنی در سوراخها ماوا دارند
مثل شغال و روباه و امثال آن اما آنها بحسب عرف از جمله هوام نیستند
و در عالمگیری ثعلب یعنی روباه و سنجاب که نوع سرخ از موشک پران است
و قسم سفید آنرا قاقم گویند و از اقسام آن سیاه مخطط دنبال دارد
منقوط هم می شوند و سمور و دلق که از جنس روباه هستند از ذوناب سباع

شمرده شده که آنها خزندگان هستند یعنی بعضی در سوراخ و درز و شگاف سنگها و بعضی در رخنه های درختان ماوا دارند و قردیعنی بوزنه هم از آنجمله داشته شده هست و چند قسم از هوام مثل ورل می شود که بجای پشم و خار چون ماهی فلس های درشت و صلب و غلیظ و سطبر دارد و آنرا بهندی بن رهو گویند و صاحب مخزن آنرا سقنقور دانسته و آن در حقیقت سقنقور نیست بلکه سقنقور جانوریست با دست و پا که بفارسی آن را ریگ ماهی خوانند و بر کنار رود نیل یافته می شود و شیخ الرئیس آنرا ورل مائی گفته که از رود نیل صید کرده می شود و بعضی گفته که حیوانی ست بسیار شبیه بورل و یافته می شود در ریگهای اطراف نیل مصر و می شکافد ریگ را و داخل آب نیل می شود و جمعی دیگر گویند که در آب نیل می باشد در ایام زمستان از شدت سردی بر خشکی می برآید پس آن را شکار می کنند و گفته اند که تخم چون تمساح بر خشکی گذارد و اقوال دیگر بعید القیاس هم هست والله اعلم و بن رهو از حیوانات صحرائی و بری هست مثل ضب بلکه کوهی یعنی جبلی ست و بپا های خود زمین سوراخ کرده در آن ماوا دارد و در کوهستان اسلام اباد که وطن ماست نیز بهم میرسد و صاحب مخزن هم در اسلام اباد آنرا دیده سقنقور زعم کرده هست مگر بسبب آنکه آنرا بن رهو می گفتند و فلس میداشت چراکه رهو بزبان ما یا ما

نام نوعی ماہی بزرگ ست و بن خنگل را می گویند بن رہو بمعنی ماہی خنگلی ست
و سقنقور ماہی خنگلی نیست کہ از لفظ بن رہو سقنقور دانستہ شود و انگریز
آنرا در کتاب الحیوانات نگاریدہ باطن آن سادہ ظاہر آن خط و خالدار مخطط
بعرض چون پلنگ و گورخر و گردن بلند و سرافراز و سر آن مائل بہندور
و لکین آن حاد الزاویہ مگر مقطوع الطرف ست و بعضی سر آن بادامی
کہ آن را چند قسم نوشتہ ست و نوشتہ کہ رنگ سر و گردن آن سمین
یعنی نقرئی مائل بزردی و خاکستری ست و جثہ سقنقور را دراز تر از
ورل فی الجملہ شکل آن چون راسو و کمرگاہ و بیخ دم آن سطبر و غلیظ و فربہ
و پرگوشت و دم آن کوتاہ تر از ورل و کمیت جثہ آنرا نوشتہ ظاہر تعیوہ
دلالت بر مثل ورل بودن دارد و در دیار عرب و مصر و حبشہ بہم میرسد
و نوشتہ تخمینا قبل از دو صد و پنجاہ سال آن در علاج باہ و تقویت آن بسیار
مستعمل بود و دوائی عظیم القدر و جلیل الشان و یکی از نوادر اسباب
تجارت و متاع گرانمایہ شمردہ می شد و آنرا نمک سود میکردند و در خریطہا بستند
و باطراف و جوانب می بردند درین روزگار ہیچ در استعمال نیست کہ در
حقیقت فائدہ دران نبودہ ست و در دیار عرب و مصر ہم کساد کالای
آن گردیدہ قدر و قیمت آن نماندہ ست واللہ اعلم و اگرچہ در بعضی از کتب
قوم اطلاق ماہی بران کردہ شد اما آن بنا بر مذہب شافعی یا مالکی

رحمهما الله تعالی بوده باشد بمذهب بابلت برآمدن آن برخشکی صلاح
نیست و از جنس ماهیان شمرده هست بل نوعی از ورل هست و صاحب تاج
گفته که گویند گزنده وزهرناک هست و بجای دیگر یعنی ریگ زاده ماهی
سقنقور نوشته و آنرا شبیه بماهی گفته و این عجب ست ازو و الله اعلم
و مولانا سدید کازرونی رح فرموده هو حیوان شدید الشبه
بالورل یوجد فی الرمال التی تلی نیل مصر و هو مما یسعی
فی الرمل و یدخل فی ماء النیل و لذلک قیل انه الورل
المائی و الفرق بینه و بین الورل ان الورل یاوی فی البرادی
والجواهر والسقنقور یأوی الی شطوط النیل و ما یقرب
منها وان جلد الورل اخشن و اصلب من جلد السقنقور
و نوعی دیگر ست از سوسمار که پشم ندارد بلکه فلس ندارد و تبدیل
پوست سازد و تخم نهد مثل مار و افعی و سام ابرص که آنرا نوعی از
چلپاسه بری شمرده اند و وزغه که چلپاسه هست و سقنقور و ورل و ضب
و امثال آن و بعضی ازین قسم نمیدانند مثل ورل چلپاسه که وزغه ست
وجرذون و حربا و الله اعلم و جمیع اقسام سوسمار حرام ست الا الضب
که نزدیک شافعی رح حلال ست بمذهب ما مکروه تحریمی ست چنانچه عبارت
عالمگیری و قول شاه عبد الحق دهلوی و صاحب منتهی الارب بان دلالت

وصاحب جامع الرموز آنرا از جمله سباع ذی ناب شمرده پس حرام باشد
والله اعلم **و ضب** از انچه که در کتب لغات وطب مرقوم ست
چنان معلوم می شود که آن حیوانی ست بری که بفارسی آنرا سوسمار
گویند و آن غیر ورل ست بغیبه بورل که ورل را جانوری چون سوسمار
گفته اند وصاحب مخزن الادویه وصاحب تحفه آنرا کوچکتر از گربه با دمی
سیاهی و زردی و دنباله آن بسیار کوتاه و درشت شبیه بشمر و خست سر
گفته اند و شاه عبد الحق دهلوی از سیوطی رح نقل کرده که ضب دویبه
ست و از خصائص او آنست که نر او را دو ذکر و بیخ آن یکی ست و او می زید
تا هفت صد سال و آب نمی خورد و کفایت می کند بهوا و بول می کند در
هر چهل روز یک قطره و نمی افتد او را دندان و از ضمیریه شیخ الاسلام انچه
نقل کرده آن قریب بقول سیوطی ست و زیاده کرده که هفتاد بیضه نهد
و ماده او هم دو فرج دارد **آنکه نوعی جانوری صحرائی چون ورل**
و خوردتر از آن زرد و سیاه و منقوط و مخطط بدیار ما بهم میرسد و آنرا
بزبان دیار ما **سن گول** میگویند آن از اقسام افعی بوده باشد
والله اعلم **و کژدم** را هم بعلت آنکه خزنده و گزنده ست از هوام شمرده اند
و همبرین قیاس اربع و اربعین و امثال آن خواهند بود و اما در حقیقت
آن از اقسام کرم ست و این نوع اکثر از عفونات متولد میشود و نشا

واحالہ ثانی وثالث دران ندیدہ ام یعنی حالہ ثانیہ از بیضہ نہادن و حالۂ
ثالثہ آنکہ تکمیل خود باشد وامر بی احقر نشدہ واللہ تعالی اعلم اما انچہ پرندہ است
یا پردار پس آنرا طیر گویند کہ صیغہ جمع ست بمعنی طیور دگاہی بر واحد
ہم اطلاق کردہ می شود بمعنی طایر وبفارسی آنرا مرغ گویند وآن
بر دو نوع ست انچہ سباع طیورست آنرا جوارح گویند
وگاہی سباع وحش را ہم جوارح گویند وجوارح طیور بعضی شکار مرغ
کنند وبعضی بہ تعلیم شکار وحش کنند چون عقاب سفید وزرین عقاب
وامثال آن وبعضی بخود وبعضی بی تعلیم شکار وحش کنند چون تابی عقاب
کہ پر خطر ومردم درست وبعضی شکار ہوام کنند چون غلیواج وبوم وبعضی
شکار ماہی کنند ہچون چند انواع جوارح کہ شکار ماہی کنند در بنگالہ
کثیر الوجود ہستند در شکل فی الجملہ شبیہ بہ باز وشاہین وازان کوتاہ تر و
تیرہ تر وخاکستری رنگ وبعضی ابلق ونوعی سفیدی بران غالب واقسام
دیگر ہم میشوند وبوم از جوارح طیورست وچنگ دارد وازان بعض ماہیان
وضفادع وامثال آن شکار کنند ودر بعضی از کتب فقہ کہ آنرا حلال نوشتہ
مثل عالمگیری پس دران لفظ قیل ست وآن بنا بر قول ابی یوسف رح
ست چنانچہ صاحب جامع الرموز رح بدان تصریح کردہ وازخوردن کل
ذی مخلب من الطیر نہی وارد شدہ ہست کما فی کتب الحدیث والفقہ

واللہ اعلم وآنچہ از مرغان کہ شکاری نیست آن اقسام ست از ماکول
اللحم وغیر ماکول یعنی آنچہ جیفہ ونجس غالب غذای آنست خوردن آن
حرام ست مثل رخمہ یعنی مردار خوار کہ مرغی بزرگ جثہ ابلق با پاہای سیاہ
بلند ودراز ست واکثر غرابہا کہ کلاغ وزاغ باشد وازاقسام آن
عقعق یعنی عکہ کہ بقول ملا علی برجندی رح نوعی از غراب طویل الذنب
ست قال فیہ سواد وبیاض وصاحب منتخب آنرا سیاہ وسفید وعکہ و
زاغ دشتی وصاحب منتہی الارب آن را ابلق وعکہ گفتہ ودر تصویر انگریز
اندک خورد ودم دراز وہردو بازوہای آن ابلق وسر پرہای کبار سر
بازوہای آن قدری لاجوردی وآسمان گونی وبربیخ دم اندک داغی
سفیدی ومنقار آن خورد واندک خم دار معائنہ شدہ بحکم کتب فقہ
حلال ست بعلت اختلاط غذای آن بنجس وغیر نجس از حبوب وغیرہا
کذا فی الہدایہ وجامع الرموز وعالمگیری اما صاحب منتہی الارب گفتہ
حرام ست در صحیح مانند غراب ودلیلی وسندی بران نیاوردہ واللہ اعلم
بدانکہ عکہ غیر زاغ خاکستری رنگ بگردن وسینہ ہست وغراب الزرع
یعنی زاغچہ کہ منقار وپاہای آن سرخ ست بعلت نخوردن آن نجس
وحنیفہ را حلال ست وقیاس میکنم کہ زاغچہ را بہ بنگالہ بڑی مینا میگویند
کہ بپرورش وتعلیم نوعی تقلید بعضی از سخنان مردم میکند اما از معنی ومفہوم آن

خبر ندارد و صرف سخن بر وقت دعا دت می کند عوام گمان می کنند که ناطق
ست و نیست چنان و نوعی از زاغ در دیار ها در صحراها و دامن
کوهها بهم میرسد که رنگ آن کبود و آسمانجونی و سیاه ست و بر جناحین
و دمم آن نیلی و کبودی و آسمانجونی غالب و بزبان اسلام اباد آنرا
کاچهه کوا میگویند و بعضی از وهمیان پرانیدن و گذاشتن آن در
سرسال بنگالی شگون نیک میدانند اللهم لاخیر الاخیرک ولاطیر الاطیرک
ولااله غیرک و این زاغ بعلت نخوردن جیفه و نجس حلال ست والله اعلم
فی الجمله مرغان غیر شکاری که مخلب ندارند بر چند قسم اند اهلی
و تبهی و صحرائی و جنگلی و کوهی و آبی و هر یک را انواع و اقسام بسیار اند
بعضی دانه میخورد چون کبوتر و فاخته و بعضی سنگ خوار ست چون
قطا و بعضی بار درختان خورد و بعضی کرم بخورد و بعضی مورچگان را
بخورد و بعضی شکر و شهد از گلها و شگوفها بخورد و این نوع اکثر جانوران
صغار و خوشرنگ و خوش آواز می باشند و آنها را شکرخوار گویند و بلبل
از جمله آنها ست و بعضی ماهی میخورد و بعضی کرمک های آبی را غذا سازد
و بعضی مشترک الغذا است چون زاغ و بعضی جیفه خورد چنانکه گفته شد و آلات
واسباب ظاهری و باطنی هر نوع موافق و ملایم لغذای آنست فتبارک
الله احسن الخالقین و در کتاب غرائب الانهار تصریح آن در خاتمه

بذکر آلات و اسباب حیوانات بشرح و بسط کرده شده است و چند نوع
از مرغان صغار و کبار بجمعیت رحلت صیف و شتا می کنند مثل نوعی
حواصل و قازها و سرخابهای بحری را در بنگاله دیده می شود که در
موسم سرما در جزایر و سواحل غیر آباد بحر شور جنوبی که دران حین موسم
گرمای آن سمت است رفته می باشند گویند که قازها و امثال آن آنجا
بر ریگ های سواحل بیخوف و خطر از چیزی دیگر بیضه ها می نهند و بچه ها
می برآرند و حواصل در موسم گرما و برشکال بنگال از سمت جنوب
فوج فوج صف صف آمده در دجال و غدایر بنگال و زمین های
نشیب شرقی و شمالی آن که دران آب و ماهیان بافراط می باشند
در نیستان ها و بیشه های درختان و امثال آن آشیانه ها ساخته تخم ها
میگذارند و چوزها برآورده باز در ابتدای موسم سرما با چوزه ها رحلت شتا
می کنند و بعضی از مرغان صغار از قبیل سمانی و سلوی و تیهو در
نواحی روم و فرنگ و جزایر برلطینیه و سواحل بحر اسود و بعضی از
بلاد شام در اوقات بعضی از فصل خاص ایامی معین از سال هزاران
هزار جوق جوق از راه دور بلاد شمالی در هوای سرد سفر کرده فرود آیند
و محمد ابن خاوندشاه گفته که در بلدهٔ کماج که بر لب فرات واقع است
هر سال در موسم بهار مرغان صغار چون عصفوره و زرد پیسته فرود می آیند

و مردم آنها را گرفته می خورند و نمک سود کرده در انبانی و ظروف [illegible] ذخیره
می سازند و هرچه در آن سمت فربهی گیرند بالش بزرگ شده می پرد فقط
و حال آنکه بال و پر آنها از سابق می باشد و گرنه چگونه از هوا فرود می آیند
اما چون از دور سفر دراز کرده و در هوای سرد از سرحد سیارات شمالی یا از جانب
دیگر می پرند از غایت تعب و مشقت یا برودت هوا استرخای بال بهم رسانید
تا زمانی آرام نگیرند پریدن نتوانند والله اعلم و مصور انگریز نگاشته که در
اوایل ماه حین حمید و سحاری و براری اقصای بلاد شمالی از برف طغیان
سفار که آنرا بزبان خود مرغ جنگلی خوانده جوق جوق پریده در سواحل
برطینیه فرود آیند و حین فرود آمدن پریدن نتوانند و آنها را بدست
می یابند و می گیرند و نصاری آنرا عزیز میدارند و بخواهش میخورند و صورت
آنرا چنانکه تصویر کرده اند از جنس سمانی و سلوی می نماید یا خود سمانی
باشد و بدیار ما این مرغ را چاپکا می گویند اما نوع اول که محمد خان شباله
نوشته از قبیل سلوی یا تیهو بوده باشد والله اعلم و ازین قبیل مرغان
دیگر هستند از صحرائی و برّی و بحری که بیک موسم پیدا می شوند و بموسم
دیگر غایب و بعضی در بهار و گرما می آید و بعضی در زمستان و سرما و بعضی جمعاً
آید و بعضی فرداً یعنی بعضی گروه گروه و بعضی تنها تنها و اکثر آنچه پرد آن
که جفت میدارد و آنچه پرواز نمی کند بلکه بطریق جست و خیز از

درختی بدرختی و از کوهی بکوهی رود و به بلندی گراید اما اوج گرفتن
به یکبارگی بر هوا پریدن نتواند و بیشتر بدو پا راه رود بلی جفت میشود چون
طاؤس و خروس و ماکیان و کبک و تیهو و امثال آن و نعامه که
شتر مرغ ست یک نر آن چند زوج میدارد و در معیشت خود با ازواج خود
و حضانت بیضه ها و صیانت و تربیت چوزه ها و سیاست منزل حالتی عجب
دارد چنانچه در ترجمهٔ آن بجای خود در بیان احوالش مذکور می سازند اما
خفاش یعنی شب پره پس آن برزخی ست و فصل مشترک میان طیور
و بهیمه زیراکه پریدن آن به پر نیست بلکه بجناحین او از چرم و پوست و شکل آن
ست و به بشم محتاج و شیر دادن و دندان داشتن و باکثر خواص و آلات
داخلی و خارجی اشتراک با بهیمه دارد و بناخن مخلب چنگ سباع وحش
می ماند و به پریدن چون مرغان ست مصرع نظامی اگر شیر گرفتست
بیابید در او ست * و ازین قبیل ست حیوانی دیگر که بشکل و شباهت
مشترک میان بط و چهارپاست چنانچه در رساله مرقومه مذکور شد
و نوعی از ماهی ست بحری که می پرد و پریدنی راست که چهار پا هستا
دران کمتر ست بلکه پریدنش بکنوع جستنی درازست ازین جهت بر
بادبانهای جهاز برخورده بر سطوح جهازها می افتد و تا آنکه پرهایش
خشک نشود بر هوا می رود و این ماهی غیر از پریدن هیچیک شباهت

بمرغ ندارد بلکه بصورت عام ماهیان فلس دارست و پرش همچون پرهای ماهی خاردارست و دو پر دو جانب مقدمش بسیار دراز و عریض ست و آن هر دو بمنزلهٔ جناحین اوست که بحرکت اخفاق آن می پرد و بحثهٔ کما بیش بیک شبر یا اندک زیاده ازان می شود و حقر یکی را ازان که در شیشه در تیزاب خمر کرده آورده بودند دیده هست و آنرا جهازیان ماهی پرنده میگویند و در حقیقت آن از اقسام مرغان نیست بلکه از انواع ماهی ست و جراد البحر همین ماهی بوده باشد لیکن صاحب مخزن و صاحب تحفة المؤمنین سر جراد البحر را مربع و از حوالی سر تا نصف تن سه دنی و پایها چون عنکبوت و سرش شاخ دار و چشم بیرون برآمده و دیگر اسباب و علامات آنچه نوشته ازان ماهی بیان می نماید بر ماهی هم رو بیان را جراد البحر بیان کرده هست خدا تعالی نیکو داند که جراد البحر کدامست والله اعلم بدانکه در جمیع اقسام موالید ثلاثه بلکه تمامی مخلوقات عالم حکمت الهی چنان مقتضی گشته که افق یکی را متصل مشترک با افق دیگری ساخته ست از سوی اعلی و اسفل چنانچه در کتب حکمت تصریح یافته ست مثل الانسان که برزخ ست میان فرشته و حیوان که در ان چهار قوت هستند ملکی و شیطانی و سبعی و بهیمی همچنین حیوانات دیگر هستند که ملکی ازان فصل مشترک مابین دو نوع حیوان ست لبعضی مابین حیوانیت

ونباتیت یا جماویت بلکه بعضی مابین هر سه چنانچه نوعی از کرمها یافته اند
که آن برزخ ست مابین حیوانیت ونباتیت وآنرا بزبان یونانی
ولاطینی بنامهائیکه خوانده اند معنی آن کوکب البحر ست بعلت
درخشیدن بعضی ازان وقنفذ البحر ست بسبب خارناک بودن
چندی ازان وعجب گفته وتصویر کشیده آنها چنان ست که آن
در کنارهای بحر شور بر گل ولای آن ستکون می شود وآن ظاهرا هیچ
مشابهت در آلات واسباب باشکال واعضا بحیوان ندارد غیر ازینکه
مرکب از اجسام وحلقه های غضروفی وغشائی ودم مائی یعنی خون
رقیق چون غساله گوشت ست وآن باشکال وهیات مختلفه می شود
بعضی بافروع واغصان خود گره گره وبعضی چتر دارد وبعضی چون گل
وشگوفه چیزی بر سر دارد وازان بعضی چون گل شگفته منبسط وبعضی چون
گل پژمرده منقبض وبعضی چون غنچه ناشگفته که اکثر آن همه آلات پذیرش و
گیرائی غذای آنست از کف دریا وجز آن که بر آنها متعلق وبند میشود
پس آن فروع واغصان وگل وشگوفه وچتر وامثال آن منقبض گشته
آنرا بسوی باطن وساقهای وتنه های آن فرو می کشد وبلع می سازد
وبعضی چون نجم وبسیاره پیچ در پیچ گره می شود در بواطن تنه های بعضی از آنها
چیزی بجای شکنبه وروده ها برای اجتماع وهضم وتحلیل غذای آن

واستحالهٔ آن باجزای جسم آنها می باشد اما بصورت شکنبه ورودهٔ
حیوان نیست دیگر نوع جانوران بحری هستند که آنرا بنامی
که خوانده اند حاصل معنی آن طحلب البحر است وطحلب رستنی باشد
سبز رنگ که در آبهای استاده بصورت ریشه ها وتارها ولیفها وشکلها
متلون می شود وآنرا بفارسی چغرلاده وچغرپاره وچغرابه گویند وبهندی
گویند سوال نامند وبه بنگالی وزبان دیار ما انرا اجل آنسوه نامند اما
طحلب البحر مثل جسمی منجمد از رطوبت زجاجی صاف وشفاف له باشکال
مختلف می شود اکثر سوی فوق آنها مدور مثل شیشهٔ پر از آب لعاب دار
وسمت تحت غیر مستوی بعضے گره گره بعضی ازان ریشه های دراز برآمده
وباشکال دیگر هم میشود وحیات آن ظاهرا به بادی النظر محسوس نمی شود
وحس وحرکت نمیدارد ونگه بتامل بسیار اندکی حرکت خفی غیر ظاهر در ان
دیده میشود ودست وپا وچشم وگوش وسر گردن بلکه ظاهرا مشابهت
به آلات واعضا باحیوان ندارند وبر روی آب بحر شور طافی می باشند
وبحرکت آب متحرک میشوند وبا آب می آیند ومی روند واحشای در ان
مرئی نمی شود مگر سمت فوق آن دهانی مدور است که از ان بعضے از
اجزای دریائی را غذای خود ساختن قیاس کرده میشود ودر داخل
آن وعای غشائی رخواندک سفید یافته می شود که بمنزل بطن آنست

و افراد آن در خوردی و بزرگی آنقدر متفاوت هستند که صغار آن بحر
کلان بین دیده نمی شوند و کبار آن بمین ها میرسند و آنها شب ها میدرخشند
در سواحل بحر و دهانه های رودخانهای امید یا سی هیم که رومی دریا از آن
پرست بحدیکه اگر بوقت شب آب بحر شور را حرکت دهند صغار آن چون
کرمهای شب فروز میدرخشند کبار آن را چون بردارند مانند قطع های
آتشی از دور بنظر می آید همچون نوعی از ماهی رو بیان که در بحر شور میشود
پس اگر این نوع را کوکب البحر گویند و نوع سابق را طحلب البحر نامند بیجا
نگر در نامهای آنها التباس کرده باشند یا ترجمان غلط کرده واللہ اعلم
و اگر این چیزها را بردارند و بر زمین گذارند تدریج رطوبتی کثیر از آن جاری
شده همه بتحلیل میرود و چیزی نماند مگر اندکی شی لعابی فی الجمله این چیز
برزخی ست در میان حیوان و نبات و میان جسم جامد و سیال و آنرا بزبان
اسلام آبادی نونا و لونا هم گویند لعلت تکون آن از لون که نمک را گویند
واللہ اعلم **و عرق مدنی** یعنی رشته که بیماریست مثل رگ اکثر از پای
مردم و به ندرت از دست و پهلو و اعضای دیگر هم بیرون می آید نوعی
حرکتی دران یافته اند و خود حرکت خروج ظاهر ست ازینجهت بعضے از
محققین مثل قرشی به کرم بودن آن قائل شده و گفته هذا هو الحق
چرا که وی دیده کسی را که بیرون شد از و رشته که حرکت میکرد لحظه

بعد خروج کما قال نفیس رحمه شارح الاسباب و العلامات و این کرم سته
که بکرم بودن آن قائل شده اند از فضول ردیه و فساد اخلاط بلکه از
عفونت و تغیر آن از مزاج انسانی متولد می شود و نوع خاص
صدف مروارید که در بحر متکون می شود چون نبات در درز و
شگاف سنگهاریشه می دواند و حرکت از جای خود نکند چنانکه صاحب مخزن
که تحقیق اینچنین امور دهشت گفته و برین قول او از جهت اقتدار و اختیار
او با مارب برادرش مظفر جنگ ناظم ممالک صوبجات شرقیه و اعتبار
او بسبب خوض و عوض و تفتیش او در علم و حکمت مرا اعتماد است اگرچه
در کلام خود بخاصیت طائفه خودش و هم ها و مبالغه ها هم دارد چه این
سخن از جمله اوهام او نمی نماید و هم او بسیاری از اوهام باطله و ظنون
فاسده که متعهین سابقین را منکر شده هست و انصاف داده پس آن
صدف به نبات می ماند و پوست یعنی خذف آن حجری است پس بسنگ
می ماند و حشای آن حیوانی ست و تغذی هم از کف دریا و جز آن ارد
پس بحیوان مانند همچنین حال گوهر آنست که اگر آنرا نبات گیرند پس گوهر
بار آنست چنانکه گفته که هر سال بعد انقضای موسم چون ... صدف ها
و بیرون نیارند حل شده باز در موسم سال دیگر گوهر دیگر نو متولد می شود
پس گویا که هر سال بار نو مثل شجر می آرد و اگر گوهر آنرا حجر گویند

هم سیاست بلکه صفات حجریت دران غالب ست اگرچه استخوان حیوانی
دارند نیز نزاست چنانچه کرم آنرا می خورد و چون استخوان از گرمی و سردی
وکیفیات متضاده زود فاسد میشود و نوعی از فراش ست
که از بار درختی متولد می شود چنانچه در کتاب غرائب الانها در باب
تولید یاد کرده شد و از عجائب آنکه دیدم کرمی را نزد طبیب
جراح انگریزی که از مقام سیتا کند آورده بودند بسطبری بغایت کم عرض
مقدار دو انگشت و نیمی بدرازی مقدار چهار انگشت اصل جثهٔ ان اما تا
سر و گردن تا بشش انگشت بوده باشد و اصل جثهٔ آن مستطیل ادامی
شکل لعینه چون برگ سبزی مضاعف دو تهٔ درختی که رگ وریشه های
آن چون رگ وریشه های برگ درخت بود که صغار آن با رگ بزرگ در میان
چون برگ پیوسته درمیان آنها پرده های سبز رقیق چون برگ بود و در
جوف رگ بزرگ درمیان احشای آن بود که اوعیهٔ غذا و رطوبات ست
و نظام چون رگ بزرگ درمیان برگ بود و سر و گردن آن بجای رستهٔ
و قمع برگ بود و از ان شاخهای باریک برآمده که آن پایهای وی بودند
و هر پایی دو سه بند داشت و در هر بندی جای عریض داشت مثل دو برگ صغیر
بهم پیوسته از دو سوی هر بند بود گویا برگهای صغار ازین برگ بزرگ برآمده بودند
بر سر هر شاخ یعنی منتهای هر پایی دو ناخن بغایت صغیر مثل ملخ داشت ـ

که بجلانیدن آنها چون کرمان دیگر حرکت و سکون او بود واگر حس و
حرکت نداشتی هرگز قیاس کرده نشدی که کرم ست وایضا چون برگها
رنگ ظاهر آن موافق برنگ باطن آن نبود فتبارک الله احسن الخالقین
وبعضی از نباتات واشجار هم چون حیوان نوعی حس دارد چون لجالو
که نباتی ست خارناک که از احساس مردم یا حیوان دیگر وامثال آن
برگهای آن بلکه شاخهای آن هم کرده کره منقبض شوند یعنی بهم آیند
وفرو خوابند باز چون زمانی یسیر بگذرد از هم بگشایند ومنبسط شوند
وبحالت اصلی گرایند وهمین جهت هندی آنرا لجالو گویند بمعنی شرمنده
که گویا شرمناک ست بلکه بعضی از نباتات یکنوع حساس متحرک بالاراده
هم می نماید چنانچه اکثر نجم دیباره که بر مجاور خود می پیچند هر نوع آن از
جانبی خاص از چپ وراست می پیچد که هرگز از جانبی دیگر خلاف نوع
خود نمی پیچد وبسوی می بالد که ملایم وموافق بمنفعت اوست و فی شاخ
مرجان برزخ ست میان حجریت وشجریت چرا که سنگینی وترضض
یعنی شکننده گی وغلبه اجزای ارضی ونداشتن رگ وریشه وپوست و
برگ وشگوفه وبار وعرق ورطوبت بحجریت ماند وبفروع واغصان
وتغذی وبالیدگی وکرم خوردن آنرا بشجریت ماند وهمچنین ست عقیق البحر
که بفروع واغصان وتغذی وبالیدگی بسوی شاخ دستکی وسوختن

و بی‌قشر شدن و بسته بودن به شجریت مانند و شکنندگی و نبودن برگ و بار و رگ و ریشه و عرق و رطوبت بحجریت مانند و همچنین چیزهای دیگر که ذکر آنها موجب تطویل است و آن از باب علیحده است والله اعلم **و آنچه از مواشی و پرندگان ضعیف و ناقص الخلقت هستند** چنانکه گفته شد آنرا حشرات و فراش و دیدان و بفارسی پروانه و کرم گویند و در تولید این همه و مار و منافع حکمت آفرینش آن فصلی و کشاف و بیانی خرد افزا در آخر کتاب غرائب الانهایه داخته‌ام هر که را خواهش مطالعه آن باشد بدان رجوع آرد **بدانکه جانوران ریزه زمینی** که مراد از فراش و دیدان هستند در آنها اصلا خون نیست در بدن آنها رطوبتی است که از آن روح حیوانی آنها زنده می‌باشد و چند قسم ازین نوع هستند که در خلقت آنها احالت ثالثه نموده است که در تقسیم اول در آغاز کتاب گفته شده است بلکه به تخمیر ثانی که در بیض یعنی تخم‌ها یا بند بر مثال مرغان و هوامیکه نیز آنها وسایل ندارند از ورل و افاعی و حیات و حیتان و سلاحف و السرطین و ضفادع و امثال آن خلقت آنها تمام شود و از تخم بچه‌های کامل الصورت و الخلقت بر آیند و ببالند چون عنکبوت و ملخ و فساقس یعنی شب کز و قمل یعنی سپش و قرد یعنی کنه اما عنکبوت تکمیل در بیلیه یابد چنانکه گفته شد با آغاز رساله در تقسیم اول و اکثر آنچه از کرمان نمی‌پرند و آنچه در آنها آفریده شود

مگر مور که بعضی اقسام آن نمی پرد و قوام ثالث هم دارد و از حشرات
ذوات اجنحه در ملخ هم قوام ثالث از انزوا و اعتکاف وجز آن مشهود
من نشده بلکه ملخ را خود تخمی هست یا نه خدا تعالی داند احقر تخم آن و تخم گردا
و تخم اربع و اربعین ندیده ام و اگر تخمی هم اینها را بوده باشد چون عنکبوت
احاله ثالثه ندارند و احقر گزومی دیدم بر پشت آن بچه های ریزه صغار چند
قطار با انتظام تمام نشسته بودند گویند که این بچه ها آخر او را میخورند والله تعالی اعلم
احوال عجیب و حکایات غریب از عنکبوت در خاتمه رساله عجائب المخلوقات
در بیان تولید حیوانات مذکور ست آنجا نظر کنند والله اعلم **و از بعضی**
از مردمان ولایت بهار از هند که قول آنها نوعی رسوخ داشت خصوصا
که از چند کس بازمنه مختلفه شنیده ام که دران دیار نوعی از حیات بزرگ
می شود که آنرا **کریتا** گویند که بعد از دوازده سال از تولید خود دو بال
دران آفریده می شود که بوسیله آنها می پرد و از پریدن بر مردم حمله می آرد
و می گزد و کسی را که گزد نزیید و هلاک شود پس اگر این مار خلقت اول از بطن
مادر و خلقت ثانی در بیضه یافته باشد پس پر برآوردنش القوام ثالث خواهد بود
و اگر از عفونت چنانکه در کتاب غرائب الانها گفته شده توالد می یابد
پس این قوام ثانی خواهد بود والله تعالی اعلم و این مار آوازی بلند سیدارد که
از دور بسماعت می آید و رنگ آنرا بعضی سفید و بعضی سیاه میگویند خدا داند

که کدام از آن حق و صواب است یا بهر دو رنگ میشود یا خود این قول
یعنی تولد بال در مار و پریدن آن بی اصل باشد چنانچه بعضی دیگر از مردم
بهار انکار وجود آن کرده و در کتاب حیوانات مصور انگریزی صورت
نوعی از جرباد دیده ام که بدن بهای آن از گردن تا کمرگاه در پرده چون دو
بال ناتمام دارد که از آن بوسیله هوا از زمین بدرختی چون تیر می جهد
والله تعالی اعلم بالخلقه و در فقه حیوانات بری یعنی ما یعیش فی البر را
بسه نوع مذکور کرده اند آنچه که اصلا خون ندارد و آنچه که خون سایل ندارد
و آنچه که خون سایل دارد پس آنچه که اصلا خون ندارد مثل جراد یعنی ملخ
و زنبور و مگس ها و عنکبوت و خنفساء و عقرب و البغاء و نحوها که اینها مردار
هستند حلال نیست همه اینها الا الجراد خاصة کما فی عالمگیری
من العتابیه و آنچه درباره جراد یعنی ملخ در بلاد ما در میان بعضی
مردم اختلافها واقع است که این ملخ در بلاد ما میشود آن جراد نیست که
حلال است بیهوده است بلکه همین ملخ است که آنرا مهنکا و ٹڈی گویند بهر و حرف
هند و احقر صورت و تصویر آنرا بر وجهیکه اعتماد را شاید دیده و تحقیق کرده
چه آن تصویر را مردم غیر هندوستان و ایران بلکه کسانیکه در هندوستان نیامده
باشند آنرا در بلاد عرب و شام و مصر معاینه کرده در لندن که دار السلطنت
جزایر برطانیه است نگاشته و صورت و خواص و قصه آن که بر بنی اسرائیل

آمده بود بیان کرده وظهور آن در بلاد شام وعرب ومصر وجز آن حین قحط
وغلا چنانکه می شود گفته فرق اینقدرست که حین قحط وغلا دران بلاد
بعلت فقدان نباتات ازجبال وصحاری بکثرت تمام به عمارات وبساتین ملین
هجوم می آرند وبه یکبارگی هزاران هزار از صحاری وجبال باتفاق وجمعیت
تمام فوج فوج وجوق جوق اوج گرفته وروی هوا تاریک کرده در مزارع
وعلف زارها فرود می آیند وآنها را تباه وتلف وفاسد می سازند
در دیار ما که همیشه سبز است واکثر بارش بسیار دارد وجبال وصحرا گاهی از
نباتات ورستنی بالکلی خالی نمی باشد آنحال نمی شود مگر بندرت که قسم بزرگ
آن هجوم می آرد فی الجمله از انچه که نویسان نصاری از طائفه فرنگ
در بعضی که دیگر ملخ اند وی تحقیق در کتب خود ها آورده وتصویر آن کشیده اند
بعینه هر دو قسم صغیر وکبیر آن همین ملخ است بلکه آنها از اقسام دیگر تفسیر
کرده اند اگرچه ایشان از قوم ما نیستند اما درین امر بجانب داری حد
سخن نکرده اند بلکه حسب دأب خودها سر تحقیق داشتند واطبار اتحقیق و
تفتیش انچنین اشیا بسیار می باشد وقریب پنجاه سال عمرم گذشت که
از بد وهوش خود عمری دراز در تحصیل واکتساب فنون حکمت وطبابت
صرف کرده ام گمانم آنست که بفضل الٰهی جمله ضایع نکرده باشم آخر چیزی
آموخته باشم سن این را ملخ میدانم که صفت هر دو قسم مشهوره تقریبا این نیست

که سر آنها خورد و مفرطح و مستطیل بسوی تحت تیزتر گشته و دندانهای آن
سیاه مشرف خمدار که سر آنها چون اره و شانه ازد و جانب بان آن بدستور
اکثر کرمها که از آن نباتات را می برند و میخایند و گردن کوتاه که گویا سر آن
با سینه آن پیوسته هست و سینه هموار و املس و صاف و جانبین آن چهار دست
و پای صغار و باریک ناخن دار که بر هرچه نشیند اندک سر ناخنها فرو برد که ازان
بدشواری کشیدن توانند و بطن طویل و از جانبین مقدم بطن و موخر سینه
از عقب پایهای صغار مذکوره جز آن پایها دوران بسیار بزرگ و ساقین
بسیار طویل و پنجار بسوی خلف که مفصل زانو یعنی کره میان آن بر خلاف
جهت معروف بسوی وحشی و خلف ران ست و بزور آن بقوت تمام می جهد
و بر طرف آن هر دو ناخنهای گیرائی بدستور کرمان دیگر ست و ظاهر رنگ
بدن آن غالباً سبز و زرد و تیره و منقوط و خالدار و مخطط بخطوط تیره و زرد
و زیر جناحین آن پرهای اجنحه آن عریض و رقیق و سرخ و بنفش ست و
همچنین زیر جناحین آن رنگ بطن آن بسوی ظهر سرخ و بنفش و بسوی
باطن سبز مع تفاوت اندک در اقسام آن و قسم بزرگ آن درین دیار
بمقدار انگشت وسطی بطول و عرض میشود و قسم خورد آن درین دیار بسیار
بهم میرسد و کثیر الوجود ست و رنگ آن غالبا سبز ست و یک نوع ازان سبز
و خاکی رنگ میشود فقط اگر جز ازین ملخ ها که صفت کردم ملخی دیگر که آنرا

اہل عرب شام و مصر میخورند بوده باشد یا ورند و نمایند یا آنرا افتیمون گویند
و چند قسم غیر معروفه هستند مثلا نوعی که گردن بسیار بلند و دراز و باریک
دارد و اصل جثهٔ آن بادامی و بسیار سبز مائل بصفائی و زردی می شود آنرا
میخورند یا نه بلکه خود آن از قبیل ملخ هست یا نه مندانم و در بعضی از اقسام
غیر معروفه آن احتمال بودن سمیت هم هست و یکنوع از اقسام ملخ که آنرا
صرصر گویند در سوراخهای دیوار و بساتین و رخنه های زمین می باشد و
شب ها آوازهای باریک و طویل مرتعد میکنند و بفارسی آنرا چرد سک
و به هندی جهنگر گویند و آنرا الجزئی از مطلق جراد مراد ندارند بلکه آن
بنام خود مشهور است و جندب و جخدب هم از اقسام ملخ هستند کما
قالوا والله اعلم و اگر در بعضی از اخبار کلام تشبیهی وارد شده باشد چنانچه
نقل می کنند مثل آنکه ملخ سری دارد چون سر اسپ و گردنی دارد چون
گردن شتر و جناحین چون جناحین نسر الی غیر ذلک آن همه را تحقیق نموده
لهذا از همان صفات تصور کرده این ملخ معروفه را ملخ ندانستن نتیجه بحث است
در واقع سری از سر اسپ آن مراد نیست که در ان جمجمه و مخ با عظام و دماغ و گوشهای
بلند و دندانهای امثال آن باشد و از گردن چون شتران نخواسته اند که گردنی
ذات فقرات و قفا و حلقوم و قصبة الریه و مرید و وداج و رباطات باشد و از
جناحین چون نسر آن مقصود نیست که جناحین ذات عظام و ریشها باشند که

آنرا بر سر تیرها لتعبیه کردن توانند چنانکه به‌ها ی نسر الیس اگر بحقیقت ملخ
چنین صفات بعینها دارد پس خود آن ملخ در جهان نیست وگاهی نبود
اگر بر بنی اسرائیل در زمانه خالیه آمده بود زمانی قلیل بوده باز کم شد و باقی
نماند اکنون صرف نامی ازان درمیان ست وحلت آن حلت وهمی ست
که اگر گاهی بدان صفت بحکم خالق آفریده شود حلال خواهد بود معاذ الله
من سوء الاوهام ورداءت الافکار وغایت الباب آنکه کسیکه این ملخ را
غیر جراد حلال زعم کرده است میگوید که او در دیار عرب که دیده است
صوت آن چنین نبود در صورت صدق قولش مگر در بازار مکه یا مدینه شرفهما الله
تعالی خشک وقدید آنرا دیده باشد که رنگ وشکل اصلی آن تغیر فاحش
یافته بود ورنگی تیره مائل بسرخی بهم رسانیده تا این ملخ را غیر آن گمان کرد
پس اگر قول ایشان به نبودن این ملخ معروف ملخ حلال شرعی از روی
تعصب یا حیلت تحذیر از خوردن ملخ بکراهیت واستقذار طبیعت ایشان نیست
آن از شیوه دینداری بعید ست بدانکه خوردن ملخ از واجبات نیست
که برای آن این قدر کلام باید نهایت کلام آنست که آن مباح ست
اما کشف وتحقیق آن ضرور بود که آن چیست ونیز این کتاب در تعریف
وتقسیم وصفت اقسام جانوران ست پس درینجا ذکر وتحقیق آن
مناسب مقام بود که کرده شد وهمچنین است حال آنکسان بلکه

اقبح و افحش و اشنع ازان که از روی جهل و نادانی در اکثر بنده گوی گوینده و سرخورد و نباله بلند و دراز و تیره و خاکستری و بزرگتر است ضب گمان کرده بحلت و خوردن آن حکم کرده اند حال آنکه ضب غیر ورل ست و آن بمذهب ما مکروه تحریمی ست چنانچه در بیان هوام گفته شد غرض این هر دو فریق در تلخ و ضبط طریق افراط و تفریط سپرده غرق لجۂ حیرت شده اند واللہ اعلم اکنون ایراد سخن دیگر درباره حلت و حرمت دود زنبور قبل نفخ روح دران مناسب مقام نمود پس گوییم چون معلوم شد که جمیع حشرات که اصلاً خون ندارند غیر جراد حرام اند کما مر پس آنکه در بعضی از کتب فقه است که اکل دود الزنبور قبل ان ینفخ فیه الحیوٰۃ ای الروح لا باس به چنانکه در عالمگیری از ظهیریه و در جامع الرموز از قاضیخان آورده اند پس آن امری عجب ست چرا که از روی تحقیق و تجربه که دران شک را راه نیست دیده و دانسته شده است که همین که آن دودانه تخم بیرون شود حیات دران دمیده گردد بلکه دیده ام که در خانهای آشیانه آن کرمهای سفید ضعیف بغایت نرم و نازک بید ست و با باسر و دهانی تیره رنگ درشت می باشند آنهمه بچه های آنها هستند که به تخمیر و امالہ قوام ثانی چنانکه بتقسیم اول در آغاز این رساله گفته شده است

بر این حالت می باشند و دیده ام که بزرگان آنها چیزی مثل خمیر آورده
آنرا در لای بند زنبانه خود ها که بوضع خاص کرم ها از دو جانب و طرف
دهان آنها ضار می باشند میخایند و نرم می کنند پس علی سبیل التقسیم
بهر خانه که بچه های آنها دران می باشند پاره های آن چیز را بقدر ضروری
و بزرگی بچگان به دهان آنها می نهند و آنها بهیجان و حرکت آمده دهان
خود ها کشاده میگیرند و میخایند و بلع می سازند اما ندانستم که آن چه چیز بود دیگر
بعضی از صمغ یا رطوبت منجمده درختی یا چیزی دیگر بوده باشد والله اعلم
اما آن بچه ها بخمیر و حالا آن قوام ثالث حین انزوا و اعتکاف که مادران
آنها در راهی خانهای آنها را بند ساخته ایامی برای تکمیل میگذارند چنانکه
در تقسیم اول بمقام آن یاد کرده ام تا آنکه کامل الخلقت نشوند از حس و حرکت
معطل می مانند همچنین ست حال اکثر کرمها با حالت قوام ثالث پس بجائی
اشحال گمان کرده باشند که دران نفخ روح و حیات نمی شود حال آنکه
قبل از اشحالت نفخ روح و حیات دران می شود و اگر احدی از خوانندگان
این مضمون را برین قول شبهتی و ریبی بخاطر رسد به تجربه و تحقیق حال آنها
که احقر دیده و دانسته ست یا باستکشاف آن از محققین و متجربین رفع آن
می تواند شد والله اعلم با وصف آن بر خلاف قاعدهٔ کلی ست چرا که هر عملیه
حرام ... نیز حرام ... که حرام باشد ... آتش نیز حرام

باشد بلکه آب دهن و شیر و عرق و جمیع اجزای آن حرام باشد کما هو ظاهر خصوصاً
هم در عالمگیری از ملتقط منقول ست یکره اکل بیوت الزنابیر پس هرگاه که
خوردن خانهٔ زنبور مکروه هست خوردن عین دود آن چگونه مباح باشد در ان جای
نظر ست و کان لذلک شار فی عالمگیری و اکل دود الزنبور قبل ان
ینفخ فیه الحیوة لا باس به کذا فی الظهیریه عن خلف یکره
اکل بیوت الزنابیر کذا فی الملتقط فی کتاب الکراهة
پس بر لفظ عن خلف که در عالمگیری ست لحاظ باید کرد که مراد از ان چیست پس
اگر عن خلف متعلق بکلام سابق ست پس از دو حال خالی نیست یعنی یا مروی
و منقول از خلف مقصود ست یا مراد از ان مع خلاف بوده ست و مراد احقر
در صورت بودن معنی اخیر ست والله اعلم واما آنچه از حیوانات در آب متکون
می شود معیشت در آب دارد مثل انواع ماهیان یا اکثر معیشت آن داخل
آب باشد اگرچه گاهی بر خشکی نهد مثل سلحفاة که سنگ پشت و باخه و کشف
یا بر خشکی هم آید مثل سرطان یعنی خرچنگ پس تا همه جسم اندکی توان
خلقت و معیشت آن در آب ست و تخم ... حاصل از دم و سیه ها
غار دار که عبارت از استخوانهای نیست که بر آن پرده های شانی فرو گرفته
بعرف آنرا پر ماهی گویند

خوش گوید شعر

بس که میریزد سرشک از دیدهٔ گریان ما		بسته از بهم چون پر ماهی بهم مژگان ما

شیدا گوید

حرفی از شیرینی لبهای او ماهی رقم		چون پر ماهی بهم چسپید انگشتان ما

و نما آنها بجای گوشها چیزی مانند شانه بهلالی شکل آله بجنتین آب و امثال آن از علامات و خواص دیگر دارد و ماکول اللحم ست آنرا سمک و حوت یعنی ماهی گویند و ماهی از بیان که صورت نوعیه ندارد بقول اصحاب شرع دلبعرف عامهٔ ناس از جمله ماهیان و ماکول اللحم ست کما فی کتب الفقه و لبعضی از ماهیان خون گرم دارد و بچه دهد و شیر دارد و بچه خود را شیر دهد مثل دلفین و خنزیر البحر که بصورت ماهی ست از ان دلفین حلال باشد اگر از اقسام ماهی ست چنانکه صاحب منتخب و صاحب تحفه و صاحب مخزن گفته اند که نوعی از سمک ست مگر صاحب صراح و صاحب منتهی الارب و برهان آنرا جانوری دریائی نوشته اند و صاحب مخزن و صاحب تحفه آنرا بفارسی خوک ماهی و ماهی بینی دراز خوانده اند و در خنزیر البحر یعنی خوک دریائی مرا شبه ست بظاهر قول اصحاب فتوی و بحسب عرف بلد اینکه دران این ماهی بهم میرسد از انواع ماهی بنود و حلال نباشد ام اید باریما یعنی بنگاله آنرا از اقسام دلفین بلکه خود دلفین میدانند و بنام سوسم ماهی میخوانند غرض اگر لبعرف اکثر دیار اسلامیه و معظم بلاد آن مثل عرب و شام و مصر

وایران آنرا ماهی میگویند حلال خواهد بود و این هر دو حیوان یعنی دلفین
و خنزیر البحر بجای گوشها چون عام ماهیان آله تنفس آب ندارند بجهت آن
میتوانند بود که بر روی سطح اب آمده تنفس از هوا می کنند والله اعلم و این
نوع ماهی بیشتر در بحار فرنگ و برطینیه هم میرسد خصوصا در بحر اسقطلاند
وایرلند و در رودخانها و بحار بنگاله هم کثیر الوجود هستند و یکنوع ماهی
دیگر که ازان شریم حاصل می شود هم در نام مشتبه به خنزیر البحر ست
چنانچه در کتاب غرائب الانهار فرق آن از خنزیر البحر باز نموده شده است
در بیانی کافی ازین نوع و چند دیگر حیوانات عجائب بحری در کتاب غرائب الانهار
پرداخته ام اگر شوق دریافت آن باشد بدان رجوع آرند و چنان
می نماید که ماهیان سفاد یعنی نر و ماده آن نزدیکی چون حیوانات بر
نمی کنند مگر بعضی والله اعلم و در انواع آن بعضی نر هم می شود اما نزدیکی
کردن آن از کسی که دیده یا دانسته نشنیده ام مگر از قرب مکانی نر با
ماده های آن بحکم خالق بارور می شوند چون بعضی از اشجار مثل خرما چنانچه
در اسلام آباد نوعی ماهی که بوالی میگویند در آخر موسم بهار و اوایل
تابستان که آنرا برشکال گویند دیده می شود که نر و ماده آن یکجا بر یکدیگر
هم پیوسته می باشند مگر با هم نزدیکی میکنند یا نه معلوم نیست اینقدر خود معلوم
است که اکثر ماهیان بحکم خدا تعالی از هوای فصلی چاشنی حسب مناسبت الفت ا

انواع آن بار بری می شوند و در حیاض و تالاب های نوکنده بسیار دیده شود
که چند نوع از ماهیان بحکم خداوند تعالی دران بی نر و ماده یعنی بغیر باد
و بدیر مخلوق می شوند و چند نوع ماهی بزرگ را که بدریا ما آنرا میخورند دیده
می شود که در آب های عمیق شیرین دور تر از بحر می باشند و در اوایل
تابستان که موسم برشکال ایند یا رست تخم ها سگذارند و سیلاب بارش
آن تخم ها را تا به بحر شور میرساند و از اثر آب بحر شور دران بچه های صغار
متکون می شوند و از تخم ها بر آمده راه آب شیرین می گیرند و بی آب شور
آن تخم ها انچه در آب شیرین ماند فاسد می شود پس گویا که آب بحر شور برای
آن تخم ها بجای آب نطفه نرست که بحکم خالق باثر آن زنده می شوند و
عام ماهیان معروفه دو قسم هستند یک قسم که فلس دارند و احوال
آن در کتاب غرائب الانها گفته شد و قسم دیگر که بی فلسند و بر بدن
هر دو نوع رطوبتی مزلقی باشد که از مسامات بدن شان بر می آید
تا بسبب آن بسهولت و آسانی از زحمت آب و چیزهای دیگر بگذرند
والله اعلم و چند قسم از ماهیان دست و پا هم میدارند مثل سمیکة
الصیدا که قریب بصیدای شام در قریه تبوک در چشمه تول بهم میرسد که
دست و پای کوتاه با انگشتان و چنگ و سر و گردن چون وزغه میدارد
و پاهایش بسوی دمش رانکه چون ضفدع بوده باشد برا سے

شناوری در شیخ رئیس سمکة البتوک نامیده وآن بسیار سریع الحرکت
می شود لهذا آنرا صید کردن نتوانند مگر در موسم هیجان وسفاد آن
بران دست می یابند که نر وماده آنرا باهم جفت شده میگیرند که در سفاد
خود باهمچنان جفت شده بهمان هیئت ... می باشند وآنرا
نمک سود میکنند وبسیار مقوی باه ... ودم این نوع ماهیان
برای شناوری طویل عریض ... الجوانب جونه
دم بعضی پرداریم فی الجمله چون دم نهنگ می شود اما بمقدار خوردی
آنها بلکه از بدن آنها دم آنها درازتر وپهن تر بدن آنها اکثر منقوط
وخالدار به نقطهای خورد وبزرگ می شود والله اعلم وچند ماهی
ازین قسم در بحر فرنگ وبرلطینیه ودجال آن بهم میرسد که آنرا از
اقسام ماهی میدانند وآنرا میخورند پس اگر این قسم ماهیان که دست وپا
دارند اگر بر خشکی نیایند ودران نیایند بمذهب ... حلال باشند اگرچه
بصورت عام ماهیان نیستند چون ماهی ... دبیان که بصورت عام ماهیان
نیست وحلال باشد چراکه در عرف ولغت آنرا ماهی میگویند کمافی کتب اللغة
والفقه ونوعی جانوری بحری است که آنرا ماهی لسان البحر گویند
وبیونانی وفرنگی سیبیه که معرب آن سیبیاست بمعنی سر وپا یکجا شده چراکه
پایهای آن بر سر آنست وبانگریزی آنرا اسقاطل میگویند وآن در بحر

بحر قلزم یعنی بحر احمر فاصل ما بین عرب و ما بین مصر و نوبه و حبش و در کبیره
طبریه که از بحیرات شام است و در بحار فرنگ هم بسیار بهم میرسد و آنرا
بعرف قوم و بلاد اسلامیه و فرنگ نیز از جمله ماهیان داشته اند اما
هیچ مشابهت بماهیان معروفه ندارد و صاحب تحفة المؤمنین و صاحب
مخزن الادویه گفته اند شبیه بسرطان ظاهر آن صدفی و باطن آن لحمی
و در جوف آن رطوبتی ست سیاه که ازان کتابت توان کرد و اطفال
عرب بدان کتابت و مشق می نمایند و ازینجهت آنرا بفارسی ماهی مرکب
می نامند و صاحب تحفه آنرا بتصحیف سیبیا خوانده یعنی بسین ثانی بعد یای
مثناة تحتانیه و صاحب مخزن بجای دیگر آنرا بنام سپیه یعنی بیای فارسی
بعد سین اول آورده می نویسد که استخوان آن بسیار صلب و زرگران
بران نقش حلی و زیور کنده دران نقره و طلا گداخته می ریزند و اطفال
بر لوح آن می نویسند و لحم و مغز آن سفید و نرم و پر سوراخ مانند اسفنج
و در جوف آن بجای خون آب بسیار سیاهی می باشد هرگاه ماهی دیگر یا
صیادی قصد آن می کند انان آب سیاه قدری در آب میریزد و آب سیاه
میگردد و بحدیکه چیزی دران نمی نماید و آن ماهی خود میگریزد و مصور انگریزیه
نوشته که بر سر آن سوراخی ست که دران حرکت انقباض و انبساط است
که ازان سیاهی میریزد و صاحب مخزن از حکیم علی جهت حاشیه تحفه آورده

که او از کتاب مصور فرنگی نقل کرده که چون سیاهی پوست آنرا در چراغ
خانه افروزند مانند روغن مشتعل کرد و آن خانه بر نگ سبز بنظر می آید اما
احقر از دو کتاب مصور فرنگی مع بیان آن که برای تحقیق چنین امور
ملمع نیست چند چنین تحریر پیش من بود این حال نوشته یا ترجمان آنرا
نگفته یا نیافته والله اعلم و نوشتن اطفال بر لوح آن امر علیحده از کتاب
سیاهی آن ست که از آن وهم کرده باشند گاهی بر لوح استخوان آن زعم
کرده و گاهی از سیاهی رطوبت آن دانسته اگر هر دو امر علیحده علیحده در آن
بوده باشد پس آن چیزی خوبی ست که از استخوان و پوست آن لوح شود و
از خون و رطوبت آن کار مداد حاصل آید بالجمله آنچه احقر در کتاب مصور
انگریزی دیده آن بصورت خرچنگ نیست بلکه جسم آن مستطیل کسوی
خلف و قدام و معظم جثه و موخر آن مستدیر با دامی ... شکل محدب
چون سنگ پشت اما از آن درازتر و کوز پشت ... درازی جثه آن
یکقدم یعنی زیاده از یک شبر تا قریب یکذرع می شود و از مقدم آن که سر
و گردن و سینه آن ست نسبت به بطن آن این هر سه عضو محض خورد ست
و چشمان آن از جانبین سر آن ست و از پیش سر آن شاخهای رقیق
و دقیق الاطراف بر آمده که آنها بمنزله دست و پاهای آن هستند مگر مفصل
چون پاهای سرطان مرئی نشده و دو شارب از دو جانب سر آن بسیار طویل

بر آمده که در تصویر آنرا به گردانیده تا بموخر آن رسانیده اند و اطراف آن
هر دو عریض تر از نیخ آنها چون مجداف و نماد و ف یعنی بیل کشتی که آنها
بمنزلهٔ پر آن هست که بتحریک آن سیاحت یعنی شنا میکند و استخوان آنرا
بدان سختی که مذکور شد ننوشته اند و شکل استخوان آنرا البسه صوت برای پشت
و بطن و عمق یعنی پهلو نموده و تصویر آن کشیده اند و آن اشبه بزبد البحر است
بلکه بعینه چنان هست و نوشته اند که اکلس آن سنون دندان می شود و
ظاهر ست که زبد البحر را برای جلای دندان و ازالهٔ چرک وغیره بکار دارند از اینجا
ظاهر می شود که آن زبد البحر ست خصوصًا در ترجمه لغت الیشان که تحقیق
بسیار می کنند معنی کف دریا استخوان اسقاطل نوشته اند والله اعلم
و همچنین هست چیزی بحری که آنرا زبد البحر و بفارسی کف دریا گویند
جسمی سفید استخوان مانند هست و رخو و نازک که موج بحر آنرا آورده
بر ساحل می اندازد و قطعات آن دراز و خورد و بزرگ می شود و بزرگ
آن زیاده از شبری ظاهر آن ناصاف اندک صلب و صدفی هست
و اندک ناهموار چون چیزی سوهان زده و سست یعنی نازک و تنک یعنی
شکننده و باطن آن بسیار نرم و رخو و بغایت سفید و داخل آن مرکب از
اجزای بسیار سفید و رخو و متخلخل پر سوراخها صغار و پرده پرده و خانه
خانه است و باندک زور کف و انگشتان سفوف می شود و نزد صاحب مخزن الادویه

آن استخوان جانوری محقق شده وتحقیق خود حیوان آنرا بنوعی صفت
کرده که سیپبیه سابق الذکر میماند مگر آنکه پوست سیپیه را البسار صلب
گفته واین چیز رغوست دارد چون استخوان بوسیده و با وصف ذکر
سیپبیه وسیپسیا وسیپیه بدو جا در کتابش در بیان زبد البحر حسب دأب
خویش درشیا دیگر این حیوان را نامزد نکرده ازان غافل مانده
بلکه در ترجمه سیپیه وسیپسیا هم از یکدیگر غفلت داشت واز تصاویر عظام
سیپیه چنانکه مذکور شده واز ترجمه لغت انگریزی زبد البحر استخوان سیپیه
می نماید چنانکه گذشت لیکن در بیان صلابت استخوان سیپیه مبالغه کرده
باشند وصلابت آن در کتاب انگریزی مذکور نیست و آنکه صاحب مخزن
وغیره گفته اند که از غایت صلابت زرگران بران نقش حلی کنند زرو
نقره و قالب آن می ریزند که سنجرت آن را زرگران در جلا و تصفیه
زرو نقره بکار می برند لیکن حدت و تیزی آن در اذابه زرو نقره
معمول نیست که ازان چنان وهم کرده باشند والله اعلم در سواحل
اصلاح آباد موج بحر آنرا بسیار می آرد و می اندازد و تر و تازه و حیوان آنرا
در این دیار کسی ندیده و دیدن کسی نشنیده ام همیشه همچنین جسم ناخشک
یافته می شوند ازان بقیاس می آید که سیپیه در بحر اخضر یعنی بحر هند و بحر
بنگال یعنی زاویه بحر بنگال هم بوده است و زبد البحر بسیار بهم می رسد و تیز و نمی

و در جلا و امراض جلدی از کلف و بهق و قوبا و امثال آن مستعمل ست
و از ان سنون و ندان برای ازاله چرک و کلس منجمد بر دندان سازند
و طلای آن بر بدن برای لاغر کردن آن را فایده معتمد مجرب گفته اند
والله اعلم اما آنچه از حیوانات آبی از اقسام حیتان نیست
پس هر نوع از ان نامی خاص دارد و مثل سلحفاة یعنی سنگ پشت و
سرطان و نوعی سرطان بری هم می شود و انواع حلزونات و اصداف
از گوش ماهی و صدف مروارید و سفید مهره و ودع و خرمهره و اظفار الطیب
که ناخن پریان یعنی ناخن پریاست و امثال آن و نوعی چند حلزون
بری هم می شود بعضی مفرطح و عریض و بعضی بسوی پشت دراز و پیچیده
و بعضی بشکل دیگر و نوعی حیوان که مقدم او مشابهت بحیوان بری دارد
و موخر او چون ماهی ست و در بحر فرنگ بهم میرسد که آن را سیل گویند
و یک نوع از ان که بزرگتر می شود و صاحب دو ناب بلند ست آن را
اسپ آبی گویند و تصویر شیر آبی هم و بیان آن در کتاب تصویر
فرنگ دیده ام که مشابهت بشیر دارد اما پاهای آن اندک کوتاه
و پنجه و چنگال آن برای شناوری مناسب تر و اندک مشابه بپاها
سلحفاة و از ان عریض تر و گشاده تر و پرده دار که در ان قوت
التقاض و انبساط باشد و نیز تصویر نوعی از دب الماء یعنی خرس آبی

خداوند پشم های بلند و دراز شبیه بخرس بحری اما سفید و بسیار بزرگتر از آن
دیده ام و بیان چندی ازین نوع حیوانات بتفصیل و شرح و بسط در آخر
کتاب مذکور ذکر کرده شده است و سوای انواع ماهیان که بر خشکی نیایند
یعنی بران زندگانی نکنند جمیع حیوانات آبی بمذهب ما حرام اند و در آب
چه قدر خلقت هستند جز خداوند تعالی عشر عشیر و اندکی از کثیر آن هم کسی
نداند و در خوردی و بزرگی آنقدر متفاوت هستند که بعضی در بزرگی
صد ذراع بلکه زیاده تر از آن هم دراز و عریض می شوند مثل پشته کوهی
که جز به بحر شنا نتواند کرد و بعضی در خوردی آنقدر صغیر است که گفته اند آنچه
از کلان بین مرئی شده است چنان قیاس کرده شده که هیل هزار از آنها
در یک قطره آب سیاحت میداشتند و ظاهرا ریزه های تخم بعضی ماهیان
آنقدر صغار اند که اجزا و افراد آن بظاهر مرئی نمی شوند سبحان ربی العظیم
که در پرورش و تربیت کریمی او این و آن همه یکسان است نه فیل از بزرگی
شکم او گرسنه ماند نه پشه در صغر خود از خونخواری تشنه و چون در غذای
حیوانات بحری و آبی و هوائی صرف و خرج انواع ماهی بسیار است خداوند تعالی
بقدرت کامله و حکمت بالغه خویش برای تربیت و رزق عباد خود حفظ
نوع و نسل آنرا کثیر التوالد ساخته است ذکر خلقت آتشی و اضح باد
که درین رساله کلمه چند بر طریق اجمال از اجناس و انواع و اقسام حیوانات

بقلم حواله شد و سخن از جانوران خاکی و آبی و هوائی کرده شد پس صرف
از خلقت عناصر اربعه حیوانی که منسوب بآتش باشد باقی مانده و جنیات
را که آتشی هستند در عرف عام از حیوانات نمی شمرند اما سمندر را
مردم از حیوانات آتشی گمان می کنند و گفته اند که در آتشکدهای
مجوس که از سالهای دراز آتش افروخته می شد این حیوان بحکم
خالق تعالی مخلوق می گردید و دران بهم میرسید و صورت آنرا بعضی
چون موش و بعضی چون گنجشک و همچنین سخنان دیگر بعید القیاس
غیر ثابت دران باب آورده اند که اکثر آنها از اوهام باطله و ظنون
فاسده است و حقیقت حال آن این است که آن حیوانی ست از هوام
نوعی از عظایه یا خوشمار است که در صفت آن گفته اند که از آتش
نسوزد و سبز رنگ بطئی الحرکت می شود و در شبانه روز رنگ آن
متلون بالوان مختلف می گردد و الله اعلم و سمندر از قبیل سام ابرص
و وزغه و حردون با دست و پاهای مثل آنهاست و ابلق رنگ زرد
و متلون بالوان مختلف با نیرنگها و منقوط به نقطه ها و داغهای بزرگ
سفید بخیر مستوی می شود گویا جسمش و داغهای مختلف الهیئت دارد
و آنرا بیونانی و لاطینی سالامندر نامیده اند و بانگریزی از ان تخفیف
کرده سلمندر میخوانند و تصویر آن کشیده اند و بزبان ما بکثرت استعمال

ازان مخفف ترگشته بحذف لام سمندر گفته شد و این حیوان بسیار سمی
و قاتل ست گزیدن آن سخت خطرناک ست و مثل امثال خود بیضه
نه نهد بلکه بچه زاید و نخستین در آب متولد و زائیده می شود و دران نشو و نما
یابد چون ببالد و بزرگ شود بر خشکی آید و تاب آفتاب برنتابد و هنگام
شب باران و ابر و غبار از سوراخها و زوایای ماوای خویش بیرون آید
و از مسامات بدنش نوعی رطوبتی سفید بیرون می شود که سخت سمیت
دارد هر که رسد ضرر رساند و خطر دارد و چون آزرده و خشمگین گردد آن
رطوبت بیشتر از بدنش خارج شدن گیرد و هر که قریب او برود از شمیم
آن متضرر شود بلکه هلاک گردد و بعضی از اصحاب تجربه دیده اند که سگی از
قرب این حیوان هلاک شد مگر بدن خود را می افشاند یا بوی و رائحه
آن هم قاتل ست والله اعلم و چند سام ابرص ایا چند از نوع بزرگ
آنها که در اطراف فرنگ می شود تجربة بروانداخته بودند چون او را گزیدند
همین که آن رطوبت بدهان آنها رسید بمردند و متقدمین یونانیان
و رومیان و فرنگیان آنرا سخت زهرناک و بغایت سمی دانسته اند و درباره
آن مبالغه ها کرده اند که آن هر که را گزد یا مس کند او هلاک شود و نجات
نیابد بنابر همین سبب الیقین آنها آنرا بگذرانیدن نیازها می پرستیدند و چیزی
برای آن می نهادند حذرا عن ضرره السمیة و نذرا لخطره الوهمیة و پیشینیان

آنها زعم میکردند که قطرهٔ از رطوبت آن سیماب را زر می سازد مگر زعم ایشان
اینهم بود که هر که او اینکار میکرد می مرد و هلاک می شد بنا بر علیه زر نمی ساختند
و گفته اند که حرارت و حرقت آتش دران اثر نمی کند بلکه آتش را افسرده
میکرداند الی غیر ذلک من الاوهام الباطلة و ظنون الفاسدة و دو عدد
پوستین آن که مثل زر رسید خشیده ند یا نیرنگی و شهتند در خزانه دو کس از
ملوک آنها بوده ند که آنرا از جامه های زرین و ثیاب قیمتی و ملبوسات بی بها
لقه در میکردند و زر بافت یا منسوج از بعضی از فلزات نفیسه میدانستند
که آن خود پوست های همین سمندر بودند و بعضی از اوهام آنها از یونان
و روم و فرنگ در بلاد اسلامیه از شام و عرب و ایران و توران و هند
رسیده تا نا دیده در شان او وهم ها کرده اند که گفته اند مصرع سمندر
چه داند عذاب الحریق ❊ غایت الباب باشد که در رطوبت آن ماهی خاصیتی
بوده باشد که از ان از آتش متضرر نشود چنانچه چندی از حکما و اطبای
قوم این خاصیت دران بیان کرده اند و بعضی از شائبی اهل زمانه هم
تصور کرده اند انجمله قول حکیم ارزانی رحمه اقرب بصواب است
که انچه راست و راست آنرا نوشته و باقی اذعان نکرده فقط گویند
آورده حیث قال که سالامندر اجانوریست مشابه بکربا سه تهیا یا
دارد دم کوتاه و سر و تنش سیاه و گردن باریک باشد و آن بزرگتر

وهمین تر از ساحل بحر بود و لون وی ابلق زرد و سیاه باشد و در کان نوشادر بسیار بود و گویند که در آتش نسوزد و سنگ بدان کارگر نشود و از جملهٔ سموم قتاله است والله اعلم و از این قبیل او هام می نماید انچه در باب هما و سعادت و استخوان خوردن آن اعاجم از ایران و توران و فرنگ وغیره ها از پیشینیان خود ها زعم کرده اند چنانکه گفته اند

شعر

همای بر همه مرغان از آن شرف دارد	که استخوان خورد و طایری نیازارد

اما سعادت آن پس محض وهم باطله ست اما استخوان خوردن آن بی آزردن مرغی از ان زعم کرده باشند که آن مرغی ست جارحه عظیم الجثه و قوی المنقار که از ان استخوانهای مرغان و جانوران را می شکنند و میخورد که از ان گمان کرده باشند که صرف استخوان خوار ست و گوشت جانوران را نمی خورد با آنکه او صید خود را در آشیانه و ماوای خود می برد و میخورد چنانچه طفلکی را در جزیرهٔ ارکینیه از جزایر برطینیه با شیانهٔ خود برده بود و ذکر آن در کتاب غرائب الانها کرده شده ست پس همچنین بهمادی ایام استخوانهای جانوران در آشیانه یا گرد ماوای او یافته باشند و از ان گمان کرده که او آن استخوانها را برای خوردن ذخیره می کند و هم پیشینیان روم و یونان قبل از ظهور فلاسفه و فتح اسلام که بغایت

وباطل پرست بودند درباره آن اوهام باطله پیدا شتند اکنون لبعضی از
قوم نصاری تهمت آن برهندیان بسته اند حال آنکه از حکایات قدیمه
هندیان ذکر آن بسمع نشده است بلکه شنیده ام که گفته اند که لبعضی
از ملوک روم قدیم از ظل هما بر تخت سلطنت نشستند چنانچه هندوانرا
اعتقادست که از سایه چتر سر مار مردم پادشاه می شود که گویند در لبعضی
از اطفال که پادشاه شده بودند اینحال دیده اند پس چه عجب که لبعضی
از انواع عقاب که همارا از جنس آن می پندارند و همچنان مارهای بزرگ
کفچه دار بخوردن لبعضی از اطفال آمده باشند و آن اطفال از فیروزی
بخت خود ها ازان بلاهای جانگزا خلاصی یافته و بوقت خود ها پادشاه
شده اند و کسان آن را ازان گمان شده که از ظل هما و سایه کفچه مار پادشاه
می شوند و در حقیقت آن از ظل همای سعادت بخت خداداد بود که از
چنگ آنچنان دشمنان بدنها دریافته بودند که از ابتدای حال شان
دلالت بر فیروزی بخت شان میداد نه از اسعاد آن دشمنان
گزندگان بر وجه خاصیت و اعتیاد بود و ازینچنین واقعات نادره و
حوادث شاذه سخن بدرازی کشیده و هما بران افزوده شده تا آنکه
مردم آنرا از طیور آسمانی گمان کرده اند که گاهی بروی زمین فرود
نمی آید و نمی نشیند و همیشه در پرواز می باشد و همچنان بر هوا از آن باد

آن جفت شده ماده آن بارور و آبسته شده جفتی بیضه از هوا می گذارد و آن بیضه ها هم در هوا شگافته و دریده جفتی جوزه از آن بر آمده همچنان در هوا به پرواز آیند و از هردو بازوی آن مرغ بهر چند سال دو استخوان می بر آیند که آنرا غذای خود می سازند و در عین پرواز سایهٔ او از هوا بهر که افتد پادشاه شود و جمعی دیگر را وهم ست که بر زمین می آید و می نشیند و استخوانهای پوسیدهٔ جانوران را میخورد و بهر که سایه اش افتد بلکه هر که آنرا بیند پادشاه شود چنانچه متون کتب عجم و اشعار ایشان بران دلالت دارند در روم و یونان و روس و فرنگ و هند و ایران و توران سلاطین و امرا پرهای آنرا بر سر تاجهای خودها میگذارند و از ان همت و سعادت مقصود میدارند و نشان دولت می پندارند یا صرف برسم و رواج آنرا بعمل می آرند و حقیقت اصلی ندارد والله اعلم

شعر للمصنف

درختی کو که زیر شاخش از غم شاد بنشینم	وزان اندیشه ظل هما آزاد بنشینم

ولنعم ما قیل شعر

ای که اندرین وادی مژده هما دادی	برسرم ز آزادی سایه گرانی هاست

للمصنف مطلع

آزادیم که بار ظل هما نتابد	منت ز خضر بهر آب بقا نتابد

وللمصنف رباعیه

گر دولت وگر سلطنت از ظل ہماست	در عمر ابد نبت آب بقاست
گو مرغ قناعت که وہ سایهٔ فقر	گو تشنگی ذوق شهادت ز بلاست

خاتمہ رسالہ

الحمد لله الحکیم القدیر العلام الموفق للاتمام علی خیر الاختتام و الصلوة والسلام علی رسوله خیر الانام خاتم الانبیاء العظام وعلیهم وعلی آله و اصحابه الکرام الی یوم القیام بدانکه انچه درین رساله ایراد یافته اکثر آن به تتبع کتب قوم و اقوال شان نیست خصوصا اکثر انچه از کلیات ضوابط و تقسیم و اسرار و منافع حیوانات و احوال غریب و خصال عجیبهٔ آنها درین رساله و در کتاب غرائب الانبا که عجائب المخلوقات هم نام وارد آورده شد باالهام و تعلیم دانای راز و توانای کارساز بود که از لطف و کرم خویش نسبت بدین خاکسار هیچمدان گنهگار غفره و رحمه ربه الغفار فرموده و انچه از اقوال و کتب قوم و طوائف دیگر آورده شده اشعاری بدان رفته هست که دال باشد بر نقل مگر بسهو و ندرت سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العلیم الحکیم

رباعیه للمصنف

این چند ورق که کاغذش می بینی	به از ورق زرهست گر بنگر بینی

یک بهر بکوزه بگنجانده ام	ازآب حکم و حکمهای دسینی

این ست خاتمهٔ رسالهٔ تعریف الحیوانات که جزوی از مقدمهٔ کتاب غرائب الانهاء عجائب المخلوقات قرار داده شد اکنون آغاز مقالات کرده می شود والله ولی التوفیق

مقالهٔ اولی درباب تصریح و تفسیر معنی عنقا و بیان ماهیت آن

بدانکه عنقا در لغت بمعنی طایری ست معروف الاسم مجهول الجسم کذا فی الصراح والقاموس و در بعضی از لغات آنرا بسیمرغ مترجم ساخته اند چنانچه در منتخب و برهان ست و در اصل عنقا بمعنی گردن دراز ست و گفته اند که آن مرغ دراز گردن بود بنابرآن بدین اسم خوانده شده اما آنچه بالفعل درین قرب زمان مشهود شده ست گردن آن بسیار دراز و ساده از پر و غلیظ و خشن و پر چین و بشکل عجیب و برنگ غریب ست چنانچه در بیان صورت و شکل آن مذکور شود انشاء الله تعالی باشد که ازین جهت عنقا نامیده باشند والله اعلم و در مخزن الادویه تصنیف محمد حسین خان در معنی خشو شجای معجمه و ثای مثلثه می نویسد که مخفف لفظ ترکی غاثون ست و آن مرغی بسیار بزرگ که بفارسی آنرا رخ گویند بقدر جثهٔ کرگدن که اکثر شکار آن فیل ست و در اطراف چین و ترک و زنج بهم میرسد و صاحب برهان

نوشته که رخ مرغی ست که مثل عنقا مجهول ست و یکی از مهرهای شطرنج
بدان نام مشهورست و آنکه گویند که فیل و کرگدن شکار می کند غلط
ست و صاحب مخزن و صاحب برهان میگویند که از استخوان پیشانی
آن برای ملوک قدح می سازند که گویند از طعام مسموم عرق می کند
و بعضی دیگر گفته اند که در سراندیپ بهم میرسد و الله اعلم اما در هند
و بنگاله که مرغی را به بزرگی جثه بمبالغه تمام یاد می کنند و نام آن را بهنگیمه
می نهند و از نظرها غائب ست مگر این بهنگیمه ترجمه عنقا و سیمرغ
بوده باشد والله اعلم اما قوم انگلیش یعنی انگریز آن را بزبان [illegible]
قدیم بنام رخ خوانده بزبان حال بلغت قوم انگلس [illegible] بنام کندر گفته اند
و کندر بزبان ایشان بمعنی نظر کردن ست بالجمله [illegible] اکنون به التحقیق
پیوسته این ست که عنقا مرغی ست عظیم الجثه شکاری [illegible] قبیل نسور
و عقاب که شاه کرکس باشد و عقاب الفارسی [illegible] شد بفتح الف
وضم لام و طیورها و عنقا از عقاب و نسر یعنی شاه کرکس و کرکس
بسیار بزرگتر چنانکه بیان قدر جثه آن در فصل دوم از مقاله سوم
آید انشاء الله تعالی فی الجمله عرب آنرا عنقا گویند و فارسی آن را
سیمرغ خوانند و رخ هم گفته اند و انگریز هم آنرا بلغت قدیم بنام رخ
خوانده و بلغت حال بزبان قوم انگلس که [illegible] آن

اول آنها یافته اند بنام کسندر خوانده اند والله اعلم

مقاله ثانیه در بیان اقوال و اخبار و زعم پیشینیان در حال عنقا

و ایراد بعضی حدیث درباره عنقا و بعضی احتمالات و اقوال دیگر بیان حال بعضی از مرغان عظیم الجثه و کبار جوارح طیور و دران سه فصل ست

فصل اول در بیان اقوال و اخبار و زعم پیشینیان در حال

عنقا قصه سیمرغ انچه مجوس درباره پروردن عنقا زال زر ابن سام ابن نریمان را که پدر رستم ست در آشیانه خود با بچگان خود و دادن سیمرغ پر خود را بزال زر و غایب شدن سیمرغ از نظرهای مردم و رفتن او بکوه قاف بخوف اسفندیار و شکار کردن اسفندیار سیمرغ را و خوردن دل و جگر سیمرغ و رستن نی نیزه بدعای سیمرغ و تیر ساختن رستم ازان نی و دوختن بدان چشم اسفندیار روئین تن را الی غیر ذالک گویند معروف و مشهور ست و اکثر ازان بی اصل و افسانه است غایت الباب این قدر قرین قیاس هست که آن مرغ دران حین که ابتدای انتشار و افزودن نسل مردم بود در معموره بلاد بوده باشد و زال را این مرغ حین طفلی برده و ازان رهائی یافته باشد و اول کسیکه کشتن و شکار کردن و دفع آن مشغولی داشت اسفندیار بود و چون کثرت کشتن و شکار کردن به تیر در میان مردم رواج گرفت

عنقا متوحش شده از معموره بلاد که اثر آبادانی دارد گریخته پناه با طراف دنیا واقصای زمین و شواهق جبال از بلاد غیر معموره که آن را کوه قاف گویند برده باشد چنانچه غیبت آن از معظم معموره و ظهور آن از امرکا و ماوا داشتن آن بر کوه های بسیار بلند و شواهق جبال فیه و عوالی تلال شعر دلالت بران میدهد ولیکن که در اقصای ترک و زنج که بلاد غیر معموره از آبادانی [illegible] باشد

والله اعلم میرزا [illegible] گوید

ز اشکم شسته الفت [illegible]	[illegible] وحشت بالی عنقا

هم او گوید

ز وحشت باج میگیرد نگاهت	دلی دارم زیارتگاه عنقا

میرزا ابو طالب کلیم گوید

نام خود را خصت سیر جهان چه دهم	گر ز کنج عزلت خود خاطر عنقا خوش است

هم کلیم گوید

زان برق حسن کافت هر گوشه گیر شد	آتش در آشیانه عنقا گرفته است

میرزا صائب گوید

مدار چشم ازین کور باطنان انصاف	که گشته است بعنقا هم آشیان انصاف

غرض این شعرها دلالت بر وحشت و غیبت عنقا دارند اما آنچه صاحب مخزن الادویه

وصاحب تحفة المؤمنین از بعضی سیاحان نقل کرده ونوشته اند که
در حدود چین واقصای ترک وزنج مرغی دیده می شود بسیار بزرگ
مانند قطعهٔ ابر بزرگ که روی آفتاب تیره می سازد وفیل وکرگدن
راشکار می کند ومردم بعضی ازان دیار بدیدن آن بسجده می آیند
وآنرا می پرستند اکثر آن مبالغه وافسانه می نماید والله اعلم اما پرستیدن
مردم وحشی خصال آن حدود خطا وترک آن را بعید از عقل نیست
وانگریز نیز گوید که متقدمین زعم می کردند که این مرغ از خونخواران
جانوران ودر غارهای جبال محافظ معادن جواهر نفیسه وفلزات
ثمینه بود وحین پرواز روی خورشید مثل ابر پوشیده واز شور وآواز بالهای
آن گوشها کر می شدند اما آنچه در عدم آن از اول ویا معدوم
شدن آن بعد از وجود بعضی از حکما وجمعی از عقلا گمان کرده اند
واقوال پیشینیان را افسانهٔ کاذبه محض زعم کرده اند درآن
هم زیادتی کرده اند واز افراط براه تفریط رفته وبعلت ندیدن
آن از عرصهٔ دراز ونیافتن اثر آن ونشنیدن حال واقعی
آن از زبان ثقات چنان قیاس کرده باشند تا آنکه معروف
الاسم ومجهول الجسم گفته اند وهر چیزی را که غائب شود بدان
مثل زده اند چنانچه عرب گوید مثل طارت به العنقا

و در فارسی شعرای بسیار از متقدمین و متاخرین بدان مثل زده اند

چنانچه ظهیر فاریابی گوید

نقشه در عهد باز [illegible] است ... از اسیران چنگل عنقاست

و میرزا ابوطالب کلیم گوید

دلم گرفت ازین خلق خضر راهی کو ... که رو نشان طلبم آشیان عنقا را

و میرزا صائب گوید

در محیط بی نشانی محو شد چون آب در گوهر ... [illegible] چون عنقا باش

فصل دوم در ایراد بعضی از احادیث که در باره عنقا رسیده

لاانچه در کتب اخبار و حدیث از بعضی روات نقل کرده اند آن صحیح است
ست و دران افراط و تفریط نیست و بی شائبه مبالغه و افسانه است
چنانچه شیخ ابن حجر عسقلانی رح شارح صحیح بخاری که از اعلام محدثین
ومشاهیر مفسرین و افضل و اعلم عصر خود بود در کتاب الاصابة
فی تمییز الصحابه در ترجمه خالد ابن سنان آورده و ذکر المسعودی
فی مروج الذهب من طریق سعید بن کثیر بن عفیر
المصری عن ابیه عن جده عن عکرمة عن ابن عباس
رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان
الله خلق طائرا فی الزمن الاول یقال له العنقاء

فکثر نسله ببلاد الحجاز فکانت تخطف الصبیان فشکوا
ذلك لخالد ابن سنان وھو نبی ظہر بعد عیسیٰ من
بنی عبس فدعا علیہا ان یقطع نسلہا فبقیت صورتہا
فی البسیط الی آخر الحدیث فقط فان صح ھذا الحدیث
فللہ در قائلہ المخبر الصادق صلی اللہ علیہ وآلہ و
اصحابہ وسلم وہر آئینہ این خبر اعجاز نبوی ست کہ نا دیدہ
بوحی الٰہی مطابق واقع وحق گفتہ ہست چرا کہ حال عنقا
فی الواقع چنین ہست کہ براے العین سیاحان متجرب مشاہدہ
شدہ ومی شود واما اینکہ درین حدیث لفظ قطع نسل آن ست
واین مرغ کہ مشہود می شود موجود ست پس ممکن ست کہ از بلاد
حجاز نسل آن منقطع شدہ باشد ودر نواحی واطراف بلدان دیگر
موجود بودہ باشد کما یشاھد ونہا تائید این معنی می کند
انچہ صاحب مشکوٰۃ از حدیث مسلم وترمذی از روایت نواس
ابن سمعان در ضمن حدیث طویل در طرح اموات یاجوج ماجوج
آوردہ فیرسل اللہ طیرا کاعناق البخت فتحملہم فتطرحھم
حیث شاء اللہ وفی روایۃ الترمذی فتطرحھم فی النہبل
وصححہ صاحب القاموس فی المھیل بالمیم کہ شگاف کوہ است

والله اعلم واگرچه درین حدیث لفظ عنقا نیست اما طیراً کا عناق البخت دلالت معنوی تعاقب لقب بران دارد چه عنقا بمعنی دراز گردن است والله اعلم اما خالد ابن سنان که در حدیث سابق مذکور ست از قبیله بنی عبس بود و احادیث در نبوت او قبل بعثت النبی صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم آورده اند و در بعضی از اخبار آمده است که قبل بعثت نبینا صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم در بنی اسمعیل غیر از و علیه السلام پیغمبری مبعوث نشده والله اعلم و انطفای نار حره که ببلاد بنی عبس بود بدعای وی عم گفته اند و دران باب قصها آورده اند فمن شاء الاطلاع علی حاله فلیرجع الی کتب الاخبار والاحادیث وشیخ ابن حجر عسقلانی رح رجال بعضی ازین احادیث را بعد از ایراد سند ثقات فرموده ونیز گفته است خالد ابن سنان العبسی ذکره ابو موسی عن عبدان وقال لیست له صحبة ولا ادرک النبی صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم ذکره النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال نبی ضیعه قومه و وفدت ابنته علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقالت وقد سمعته یقرء قل هو الله احد کان ابی یقول الی غیر ذلک من الاحادیث والله اعلم فصل سیوم در بیان

بعضی از مرغان عظیم الجثه و کبیر الخلقت و کبار جوارح طیور و دران چهار
قول ہست **قول اول** در ذکر بعضی از احتمالات و بیان حال یافته
شدن استخوان بعضی از مرغان عظیم الجثه **قول ثانی** در ذکر حال
زرین عقاب کہ ہما باشد **قول ثالث** در ذکر حال تاری عقاب
قول رابع در ذکر شاہ عقاب یعنی سفید عقاب و غیرہ

قول اول در ذکر بعضی از احتمالات و بیان حال یافته شدن استخوان بعضی از مرغان عظیم الجثه

مخفی مباد اگرچہ وجود مرغی بصفات کذائی بنام کندرو رخ در بعضی
اطراف و اکناف عالم باخبار سیاحان متجرب و ثقات متہذب
کہ در فصل اول از مقالہ ثالثہ گفته آید انشاء اللہ تعالی ثابت و متحقق
گشته ہست اما اذعان کامل و یقین تام برین حاصل نیست کہ این مرغ
مذکور بعینہ سیمرغ ہست جز این نیست کہ از آثار و علامات عنقا ظنی
غالب و گمانی قوی کردہ می شود کہ این مرغ سیمرغ یعنی عنقا بودہ است
اما این ہمه ممکن ہست کہ این مرغ دیگر عظیم الجثه غیر سیمرغ یعنی عنقا
بودہ باشد و عنقا مرغی دیگر لاسیما یکی از معلم الیشان و دین نامی
مدرس فن طب و تشریح و کیمیا از بعضی از رواۃ و سیاحان جزیرہ عظیمہ
مسماۃ نیوزی لنڈ کہ از جزایر شرقی و جنوبی خارج از حدود بر اعظم ہذا

یعنی ربع مسکون ست و آنرا با جزیرهٔ عظیم تر ازان که برّی عظیمی میتوان گفت
و با جزائر قریبه و حوالی آن یکی از اقسام سبعه یا ستّه یا خمسهٔ عالم می شمارند
و بزبان خود ها الیسطرالیه یعنی ارض شرقی میگویند در سنه ۱۸۳۹ عیسویه قدری
از استخوان مجوف که دران مخ می باشد از عظام مرغی یافته بود که
آن استخوان بطول شش انچ یعنی هشت انگشت و بسطبری یعنی عمق
دو وانچ یعنی دو و نیم انگشت و هر دو طرف شکسته بود و او در تحقیق و
تفتیش درآمده کسانرا در جزیرهٔ نیوزی لند گماشته بمدتی سه سال
در سند وقتی عظیم استخوانهای مرغی عظیم الجثه با رسال بکلند نامی با نگریزیه
حاصل ساخته در عجایب خانهٔ تشریح لندن بیادگار نگاهداشته است که
ازان استخوانی از پاپیش یارانش بدرازی سه فط یعنی دو ذرع ست
و سوای استخوانهای سر و گردن اکثر و معظم استخوانهای این مرغ یافته
شده است و بانتظام و قیاس استخوانهائیکه یافته شده است چنان می نماید
که این مرغ به بلندی یازده فط یعنی هفت و ربع ذرع بوده باشد و این
مرغ مرغی چون شتر مرغ اما به بلندی و بزرگی ازان زیاده از دو چند
زعم کرده و پرنده یا چون شتر مرغ صرف جهنده بود معلوم نکرده اما آن
مرغ زنده هیچ جا دیده یا شنیده نشده است او گمان کرده است که در
نیوزیلند در بعضی از ازمنهٔ سابقه این مرغ بود با جزا عظم الشیان درین مذکور

نشان این مرغ کسی دیگر نداده والله اعلم و احقر مصنف از دیگر شنیده بودم که بعضی از سیاحان قوم نصاری در اقصای ملک بارهٔ برف نشین مرغی مرده بسیار عظیم الجثه دیده بود که از میان برف ظاهر شده مدتی بخوردن سباع و وحوش در آمده غذای آنها شده والله اعلم و خاصیت برف است که هرچه زیر آن بماند از تعفن و پوسیدن محفوظ ماند اگرچه مدتی دراز و زمانی طویل بران بگذرد والله اعلم

قول ثانی در بیان حال زرین عقاب که هما باشد

از قول ثقات اصحاب تجربت و سیاحت بتحقیق پیوسته است که عقاب زرین از باز بسیار بزرگتر است در بلاد روم و فرنگ و ترک و نواحی آن بهم میرسد در بلاد دیگر هم بودن احتمال دارد و این مرغ برنگ زرین بسیار قوی هیکل و مهیب صورت و شجاعت نما و بغایت سخت منقار و کج منقار چون آلهٔ آهنی و بسیار تیز چنگ و تیز بال و بلند پرواز و از خونخواران و درندگان وحشی و طیر است و چشمان او درخشنده چون جمره پاره یعنی اخگری در زمین می شود و جثهٔ نر آن بقدر دو ذرع یعنی بلفظ انگریزی که در کتب مهندسین قوم ما باقدام تصریح یافته بلغت انگریزی هم فط بمعنی قدم یعنی پا است و جثهٔ ماده آن تا سه و نیم پا یعنی زیاده از دو ذرع باشد

وطول کشادگی جناحین نر آن حین انبساط چهار ذرع یعنی شش فط وطول
سعت کشادگی بالهای مادهٔ آن بقدر شش ذرع یعنی نه پا بود و نزدیک
به آبادی و بغیر آبادی هم ماوی میدارد و آهو و حمل و بره جانوران و سگ
و گربه و خرگوش و امثال آن شکار می کند و سگ گربه مرده را بسیار دوست
میدارد و بخواهش تمام میخورد از مین سبب بوسیله اینها آنرا شکار می کنند
و اسیر می سازند و این مرغ اختطاف صبیان می کند و اطفال را می رباید
و به آشیان خود می برد چنانچه ماطین و سمرابرط سیبلد هردو میگویند
که در جزیرهٔ اسکای از جزائر برطینیه طفلی را از صحن خانه که مادرش
بران داشته بود زرین عقابی ربوده بفاصلهٔ بسیری تا بدهی بگیر دبرده بود
بشور و غوغای گله بانان که به شنیدن گریه طفل بر اثر آن کرده بودند
بمیدانی برزمین دهشت دفرود گذاشت و رفت وطفل در میان انگشتان
چنگلش بوده و بحفظ الهی زخمی بدو نرسیده بود وهو الحفیظ الرقیب
وازینجا قیاس می توان کرد که احاطهٔ محیط حلقهٔ چنگلش چقدر باشد و نام
آن طفل که نیل بود بلغت آنجا اورا نیل اگل خوانند یعنی نیل عقابی چه اگل
بزبان ایشان عقاب را گویند و ایضا رسی نامی انگریز میگوید که در
جزیره ارکینیه طفلی یک ساله را زرین عقابی ربوده بفاصله چهار میل به آشیانه
خود که بکوهساری بود واز هیرم و هیمه و نی و امثال آن بر شاخهای درخت

می سازد پرورده بوده باد طفل که از سرای در آشیانه اش آورده بود برا شر او رفته
آن طفل را صحیح و سالم آورده و تربیت کرده اند ... عمید گردید که ... گوزن و امثال
آن معلم می سازند و این مرغ حمله بر سر ... برده منقار ... ارکیس سرش می ...
و مخالیب خود را بر سرش فرو می برد و چنگال اند و با ختفاق ... یعنی باز و
زدن بر چشمانش او را می ... واندیشه ... ساخته ... را شکار ... حبال افگنده
می کشد و این مرغ بسیار سخت جان و طویل العمر می شود و در شهر ... به
از شهرهای بندر ... دار السلطنت پادشاه انجا که انگریز این سلطنت را
سابق ... تقدیم ... کنون ... ... یکی را پرورده اند با وصف
زحمت اسیری و شدائد قید صد و چهار سال زندگانی کرده بود و چندانکه
سال خورده شود بتدریج رنگ آن به تیرگی گراید و پرهای این مرغ را
افسران سپاه بالای تاج خود ها به تبرک سعادت و میمنت تعبیه می سازند
و به اسپان بدل می کنند و عزیز میدارند و سلاطین آن را بر سر تاج
می گذارند و به بیش بها خریداری می کنند مگر هما تا هم همین مرغ است
کما قالوا و لا اصل لسعادته و یمنه و برکته والله اعلم
و آنکه گویند شعر

همای بر همه مرغان از آن شرف دارد	که استخوان خورد و طایری نیازارد

آن همه افسانه است از اساطیر الاولین بر قصه بالا اثری ازان ظاهر نیست والله اعلم

در ... امر ... بخاطر گذشت نوشته می آید ... تحقیق را و خبر آ
... خود از ... قدس شوستری نقل میکنند که در ولایت یکی از ظرفا
... صورتی ... داشت این مطلع شوکت بخاری را که

غم عشقت ... است چنانکه تو ام را	هما عینک ... تا بیند استخوانم را

از ... به سر ... نوشت و تصویر کرد یعنی صورت شوکت ... کمال
نحافت ... آن صورت هما ... چشم هما عینک ... چون این تصویر
غرابتی داشت در مجامع بمردم مینمود و طبایع را بشگفتگی می آورد
دیگری ... گوید بر سبیل مبالغه و اغراق

... پرواز هما ...	گر بجز ذره ... استخوان

وازین قبیل ست این شعر مصنف رساله ...

چو شمع ... از غم جانانه ...	اگر در استخوان من هما پروانه میگردد

درین شعر ... مختلف با ملایمات خود تشبیه سوختن و سفیدی ...
یافته یکی ... آن و پروانه دیگر استخوان و سفیدی ...

قول ثالث در ذکر حال هارپی عقاب هارپی ...

[illegible] ... به هارپیه از بلاد امریکای جنوبی ست که ...
عقاب ... و کوتاه تر و از و قوی تر و جثه بقدر ... بزرگ ...
... ست و برنگ ابلق مایل بسیاهی و تیرگی و سینه اش ...

تاجی از پرها می باشد که وقت شکار و قهر و غضب استاده می سازد و بلندی می دارد
همچنین پرهای خود را بر بدن استاده کرده خود را منتفخ ساخته مهیب عضب
بزرگتر و مهیب تر می نماید و پاهایش از عقاب بزرین کوتاه تر و مایل باستداره
است از جهت بسیار تیز پر و پابند پرواز نمی شود و پرندگان را کمتر شکار
می کند مگر برای خورش و چرندگان سخت آفت و خونخوار پر مخافت است منقار
و مخالیب او کج و بسیار صلب و تیز و سخت بمثابه که بیک منقار زدن کله
مردمی را می شکند و بچه های جانوران را می رباید و باختطاف آن بچنگ
گرفته می پرد و می برد و افراد بعضی بوزنگان را صید می کند بدین صورت
که از صوت و صیحه آن چون بوزنه استاده بسویش نگرد او خود از پس سو
حمله آورده میمون را بدرد و از مردم نمی گریزد و از و حسابی نمی گیرد
و نمی ترسد بلکه بی باکانه بجای خود باشد و دانسته شده است که بر مردم
حمله می آرد و سر و کله های مردمان را بمنقار و مخلب خود می شکند و خورد
می سازد و می کشد و بعضی جهازیان جوزه را از آشیان این مرغ گرفته
پرورده بودند انس گرفته بود و با مردم الفت پذیرفته که اگر سرش میخارید
خوشوقت میشد اما چون بوزنگان جهازیان را بر دریه جهازیان او را کشتند
و این مرغ دورتر از معموره بجبال و سواحل و صحاری پر جنگل می باشند کثرت
و وفور ندارد و بندرت یافته می شود والحمد علی ذالک

شعر الحمید

کثرتی در نسل خود گرد داشتی	نسل مردم از جهان بر داشتی

قول چهارم در ذکر شاه عقاب یعنی سفید عقاب است و امثال آن

شاه عقاب بشکل و صورت و سیرت چون زرین عقاب است مگر برنگ
سفید و بالهای ایش ازان دراز تر پس پرواز هم تیز تر و بلند پرواز تر
بوده باشد و نگهبان من همین مرغ را بزبان فارسی شاهباز می گویند
که ترکی آن را طوغان نامند و ممکن که غیر ازان و بزرگتر ازان بوده باشد
و ترکان آن را به تعلیم بر آهو و گوزن بلکه بر گرگ هم می پرانند و صید
می کنند و گویند که اول چنگ بر سر و چشم آنها می زند و بر اثر خود را در سر
و چشم آنها می خلاند و صید بی اختیار باضطراب و وحشت هر سو می دود
تا آنرا در مغاک ها و امثال آن افگنده می کشد و احقر صورت اصطیاد او
گرگی را در کتاب تصویر فرنگی دیده ام و الله تعالی اعلم و احتمال دارد که هما
همین مرغ را هم می گفته اند و الله اعلم و جز این یعنی از عقاب ها و بازها
بزرگ جثه انواع دیگر بوده اند اما آنچه بزرگتر و قوی تر و درنده تر و خطرناک
تر و خونخوار تر یافته شده است مرقوم شد و الله اعلم اما عقاب را
با وجود اختطاف بره های اغنام و صبیان و امثال آن گردن زدن
یا گرفتنی بصورت عجیب و شکل غریب یا محکم تر و غلیظ تر چون کند نمیداند

و از نظرها غائب میشد تا گمان کرده شود که بعضی ازین عقاب ها همان
مرغ عنقا باشد که اختطاف صبیان میکرد بلکه این مرغان مثل باز و کرگس
و قوی تر از ان هستند و نزدیک اصحاب خبرت معلوم و معروف و مشهود اند
و آنکه حال استخوان مرغی عظیم الجثه از معلم آنها ورین نامی نقل کرده شده
از روی ظن و قیاس از جوارح طیور بودن آن نمی نماید بلکه چون شتر مرغ مرغی
بزرگتر از ان بوده باشد بالجمله باب احتمالات مسدود نیست والله تعالی اعلم

مقاله ثالثه انچه درین قرب زمان سیاحان اصحاب تجربه معاینه کرده از حال عنقا از روی تواتر اخبار خبر داده اند دران چهار فصل است

فصل اول در بیان بعضی از حال جمعی از متاخرین حکما از اصحاب سیاحت و تجربه که ان را برای العین دیده اند و در مواضع و بلدها که

یافته اند اما کسانی که از سیاحین متجربین از قوم نصاری درین قرب زمان
آن را دیده و بیان کرده اند یکی بیرن و لضمبلط نامی امیری از
قوم آنها دیگری هفلند بتقدیم یا بر نون سیوم لفطنط مو
چهارم دادوین پنجم سرفرانسیس ست که در ارض جدید بر جبال
اندس نام از امریکای جنوبی و وادیه جبال لگدلنیه از امریکای جنوبی
و باطاگونیه دحلی و نیلیا و کردلرا و جزیره سنط کردس و کوئیطو
از بلاد امریکای جنوبی و کلیفورنیه از امریکای شمالی حین هبوط

در وقوع و عروج و سیر دوانه و باحوال دیگر بسیار دیده اند و ایشان کسانی
هستند که بعد دریافت شدن ارض به سیاحت و تجربه بحار و بلاد
و جزایر بعیده سفرها کرده آنچه بتجربه و معاینه از عجایب بلاد و جبال و انهار
و غرائب احوال مخلوقات از انسان و حیوان و اشجار و احجار دیده
در سیر و تواریخ و سفرنامه های خود ها آورده اند و آن همه در مطبوعات
کتب سیر و تواریخ و جغرافیه مرقوم و مسطور و بالفعل بین الناس متداول و
مذکور در تذکره یک اصحاب فن معروف و ثقات و مشهور است و در آن مبالغه
و دروغ زنی را کمتر احتمال می رود که یکی بعد دیگری در ازمنه و امکنه
جداگانه در کتب و سیرهای علاحده خبر داده اند و اینها هم از حکما و
مهندسین بوده اند اگر چه از قوم نصاری بوده اند لیکن در علم حکمت
و تجربت امور ظاهری از اساتذه و ثقات [illegible] را فاضل
فنون حکمت هستند و حکمای ایشان الآن [illegible] خود ها [illegible] می شمارند
چنانچه بر گفته های ایشان آن قدر اعتماد میدارند که [illegible]
مراکب بحری را در بحار عظیمه [illegible] ناپیداکنار می رانند و [illegible] در بلاد
علامات ایشان از مواقع نجوم و مواضع [illegible] از عرض و طول مرسوم
اهل آن قوم بلا خطر نقصان [illegible] بساحل مقصود [illegible] الا ماشاء الله تعالی
پس بر دروغی ایشان چگونه گمان کرده شود [illegible] حمید [illegible]

که رسم فلاسفه و حکما ست بطریقهٔ مرضیهٔ خود ها متهذب و مودب بودند
و با عدم درستگی عقیدت و ایمان بر عقائد اسلام که اصل اصول راه
نجات ست از افعال رذیله و اخلاق قبیحه مثل کذب و بخل و ایذا و دیگر
ذمایم شنیعه که عقل فیلسوفی ایشان را ازان مانع بود و از مصالح معیشت
و معاشرت بعید دانسته ازان اجتناب و احتراز حتی الوسع میداشتند
اگرچه عاقبت ایشان چون ایمان نداشتند معلوم ست معهذا در امور
دنیاوی ایشان را دروغ زن نتوان گفت و بدروغی منسوب ان کرد
والله اعلم بدانکه وجود عنقا عجب نیست بلکه عجب آنست که چنان امری
گرنجیده ست که اثر آن کمتر بهم میرسد و گرنه از قدرت الهی وجود مرغی
مشکل نباشد آنکه عنقای جهان را در زاویهٔ تن با غایت قرب و نزدیکی
از نظرهای ظاهر بینان مخفی داشته است چه عجب که مرغی را که مثل پری
بیش نیست در گوشهٔ از اکناف عالم از نظرها دور وار چشمها محجوب
و مستور نگهدارد کذلک یفعل ما یشاء اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون

شعر

اگر میگفتی که عنقا از جهان مفقود نیست — بلکه خود مرغی بد انسان در جهان موجود نیست
یافتم عنقا ولی مرغی کما او خود پدید — در نظرها غائب از کس در جهان مشهود نیست
مه ترا گم گشته عنقای به نزدیک خرد — گر نه تو نفس تو اخلق خدا را سود نیست

آنکه عنقا را روا از تو نهان است نیست	با همه نزدیکی و قربت هنوز مشهود نیست
خلق مرغی همچو عنقای که آن نشنیدنی است	پیش دانایان شگفت از قدرت معبود نیست
لیک میدارم عجب زانکس که دارد عجب	خلق مرغی را ز حق چون پیشتر موجود نیست
کار با مرغی نداری مرغ پرور را طلب	ای حمید از مرغ غیر از غیر تو مقصود نیست

فصل دوم در بیان مقدار جثه و صورت و شکل و حال پروازان

همیلطی [illegible] نوشته کیا و کندری که مرغی بسیار بزرگ عجیب الخلقت عظیم الجثه دارای پیکر [illegible] سرش تاجی مثل خروس بسیار بزرگ [illegible] عجیب بود دیده بود اما از شبهه [illegible] شک می آرد و میگوید که او مرغی مرده دیده بود که متعفن شده [illegible] صفتی چنان عجیب بهم رسانیده بود اما اهل سیراز ایشان تحقیق سیاحان متجربین آنها نوشته اند که آنچه در کوه اندس دیده شده است به فرق و پیشانی آن و زیر منقار آن چیزی درخشنده و خشان از چرم گوشت است و بال آن صف سیوم از پرها که بزرگتر و آخر پرهاست بسیار بلند و دراز می شود میگویند این نوع مرغ صرف در ارض جدید یافته می شود که آن اقالوا اما عجبست در اقصای ترک [illegible] و امثال آن از بلاد غیر معموره بوده باشد و نیز در ارض جدید جز این [illegible] شاه عقاب و در کلیفورنیه از اقسام پیکای شمالی نوع دیگر از عقاب دیگر [illegible] یافته می شود و [illegible] ها چنین [illegible] هوا [illegible] حرکت [illegible]

اوج می گیرند و بالها را منبسط میدارند و منقبض نمی سازند مگر صرف حین
هبوط اول پریدن و برخواستن از زمین نشستگاه خود برای دفع تعارض
جذب زمین چنانچه تصریح آن در خاتمه کرده شود انشاء الله تعالی و راوی
می گوید که او گاهی آنها را در انقباض بال و بر روی هوا ندیده است
وهم گوید مقدار نیم ساعت نجومی که نزدیک بر سرش رسیده بر حرکت
دوری می پریدند نظر بر آنها میداشت اما جز انبساط بال ندید بجز یک بار
حین هبوط و عروج که سد بها از بالهای آن مرغ نگردیده چنان
هما فات می پریدند کما قال الله تعالی ولم یروا الی الطیر فوقهم
صافات ویقبضن ما یمسکهن الا الرحمن انه بکل شیء
بصیر و راوی می گوید که اگرچه بال نمی جنبانیدند ولیکن سر را حرکت
میدادند گمان می کند که مگر بعلت دفع تعارض هوا سر و گردن حرکت
میدادند و حینیکه این مرغ هبوط خواهد بالها منقبض ساخته و فراهم آورده
بحرکت سریع فرو می آید باز چون عروج خواهد بالها را منبسط ساخته اوج
میگیرد چون کاغذ باد زیر و بالا حرکت می کند و پرواز آن بسیار تیز
و سریع است از ثقالت جسم آن که بیان آن انشاء الله تعالی در خاتمه کرده
خواهد شد و راوی می گوید که این نوع مرغان عظیم الجثه حین پرواز و هبوط
و عروج و اوج گرفتن بصورت عجیب و غریب و خوشنما می نماید و این مرغ

بسیار قوی و گرانجان و سخت میشود و صفوف پرهای بال او ته بته منطبق
و منتظم و متلاصق و متلاثم و صلب می باشند که غلولهٔ بندوق را تا آنکه
بعضوی نرم خالی از پر نه نشست درست نرسد برگردانند و پرهٔ دسازند
و رنگ نرجوان یعنی بزرگ کیریچ و توانک کرده آن سیاه براق درخشنده
برنگ اغبر و خاکستری آمیخته می شود و غیر از پرهای پنج و جز از پرهای صف
دویم سنگ پرهای بزرگ آن سفید می باشد و پرهای دیگر تیره و سیاه
می باشند و بر تن گردن آن پرهای نرم و سفید مدور پر مانند پشم واری
محیط می باشند و سر گردن آن بی پر و ساده می باشد و چرم و پوست
آن غلیظ و کنده و پرچین برنگ ارغوانی و بنفشی یعنی سرخ مائل به تیرگی
می باشد و بر فرق یعنی پیشانی آن تاجی سخت و صلب باشد تر از سرش و چرم
و پوست سرش ته بته پرچین و ناهموار و بسیار غلیظ می شود و در زیر
منقار آن نتوی چون مرغ پیرو برآمده می باشد و دُم آن عریض و پهناور
مثل نعاش می شود و طول آن قریب سه ذرع وانبساط و کشادگی بال
آن تقریبا شش ذرع باشد مورخ انگریز چنین نوشته اما از آن معلوم
نمی شود که طول صرف دُنبا آن چهار فیط یعنی چهار قدم که ربع کم سه ذرع است
همین قدر ست یا طول همگی جسم آن و همچنین طول سعت ما بین هر دو بال
آن چنین انبساط تقریبا نه فیط یعنی نه پاست که شش ذرع ست یا طول

انبساط صرف یک بال آن فقط چرا که حرف علامت جمع به قاعده زبان
انگریزی در بال نیست لفظ واحد است اما تصویرها یکه در کتاب خود کرده است
از انجمله تصویری است که رد کنند یا اتفاق پویا نام مسمی به ایجنگ آورده
شکار می کنند و ترجمه پویا بجای خود نوشته که بزبان افرنجیان
آنرا انگلیوه می نامند و آن بدر یا امریکا یعنی ارض جدیده و بلاد افریقیه
یافته می شود و آن درنده ایست بسیار مهیب الصورت و چیزی شبیه شیر
الا جرم آن از شیر کلان است گفته اند و بنام فهد یعنی یوز هم خوانده اند جثه آن
از شیر یعنی تا این هم بسیار می شود آن چهار فیط یعنی چهار پا و رنگ آن شتری
نوشته پس نسبت جثه آن با جثه این کم چنان می نماید که طول جثه
آن هیئت مجموعی چنانکه بطور خود باشد چهار فیط خواهد بود و طول یک بال
آن حین انبساط و کشادگی نه فیط بوده باشد نه طول هر دو بال آن از ینجا است
که علامت جمعیت بال در لفظ انگریزی نیست و عرض اعنی پهنائی جثه آن
زیاده بر یک ذرع بلکه تقریبا یک نیم ذرع بقیاس می آید پس اگر طول جثه
یعنی هر دو بال مع عرض جثه آن بدین حساب زیاده بر سیزده ذرع می نماید
والله اعلم و از روی صورت و شکل تصویرها این است که کله یعنی
آن بجدت گو تیزی چنگها نیست و گرنه همین مرغی عظیم الجثه تیز بال
مهیب شکل قوی هیکل و پرزور چه عجب که جانوران بزرگ قوی الجثه بآسانی

شکار کردی و حال صید و شکار و غذای آن انشاء الله در فصل
چهارم بیان کرده می شود راوی گوید که ماده آنرا تاج نمیشود
و پرهای بزرگ ماده جوان آن که پرچینگی تبدیل و تولک کرده باشد
اغبر رنگ یعنی تیره مائل بخاکستری می شود والله اعلم

فصل سیوم در بیان معیشت و ماوای عنقا و کیفیت بیضه

و نتاج و فرخ و کمیت آن این مرغ در بلاد سرد سیر بر جبال
برف نشین دور تر از معموره و آبادی بود و باش دارد و این
مرغ بالای شش هزار تا ده هزار ذرع از شواهق جبال رفیعه و حوالی
قلال منیعه و بر روی اراضی که در بحر در آمده است ماوا و ملجا
میدارد و در آنجا نتاج و فرخ می بر آرد و از جاهای بلند و قله های کوه
بسوی پستی بر شکار و غذای خود نظر می کند از اینجا بوده باشد که
آنرا کندر گویند که معنی نظر کردن است و اکثر طاق و جفت دیده
می شود و جماعت و طائفه آن کمتر می گردد الا در جزیره سنطاکروس
از امریکای جنوبی که داروین گوید که در کوه آن جزیره طایفه های
بسیار ازین مرغان دیدم که آمد و شد میکردند پس او بالای آن
کوه بر آمده دید که مرغان از جاهای نشست خود ها پریدند و به پرواز
دوری گردش و اوج گرفتند راوی میگوید که در این جا دید در کوههائی

چند مواضع چند بنام این مرغان خوانده می‌شوند و داروین میگوید و همسلط
نیز موافق اوست که این مرغ هیچک آشیانه نمی‌سازد مگر در موسم
اوائل گرمای آن دیار که وقت سرمای بلاد شمالی خط استوا است
بر کوه‌های پرسنگ و احجار بجای صاف خالی از اشجار ماده آن جفتی
بیضه سفید بزرگ می‌نهد و در دیار پاطاگونیه از امریکای جنوبی بر سر کوه
جائیکه فرخ و جوزه‌های این مرغ استاده بودند همه اطـ چاک آشیانه آن
ندیدند و همه رگه نیسه پرهای کندر یکسال هم به پرواز نمی‌آیند و راوی
گوید که در موسم بهار آن دیار جوزه را دیده بود که جثه آن به بزرگی قریب
بجثه بزرگ آن بود و از بزرگ آن در جسم چندان خورد نبود که فرقی
معتد به و صغری فاحش داشته باشد مگر هنوز پرهای بزرگ بر نیاورده بود
بلکه مثل جوزه‌های قاز زغب یعنی پرهای نازک پشم واری تیره رنگ میداشت
و با وصف آنقدر بزرگی پر پرواز نداشت و چون جوزه‌های آن پر
پرواز بر آورند و پرواز کنند در آنحالت هم با والدین خود شب میگذرانند
و روزانه با آنها شکار می‌کنند. و قبل پرواز هم گاهی چون بر صید خود
دست یابند شکار می‌کنند و داروین میگوید که کندرها دو سال پر
جوزگی نمی‌ریزد و کرتیچ و توولک یعنی تبدیل پر جوزگی
نمی‌کند یعنی پرهای شان چون پرهای بزرگان شان سیاه نمی‌شوند

واسم اللون یعنی گندم گون و من بلی ... باشند و چوزه ماده تا مدت بیش از دو سال ... چیزی ... و تو لک نمی کند بنا علیه بسیاری از سیاحان گندر را بدو شم گمان کرده اند در حقیقت همان یکنوع ست که بعضی چوزه و بعضی کبیر و تو لک کرده و بزرگ ست والله اعلم

فصل چهارم در بیان غذا و شکار عنقا و طریق اصطیاد

واسیر کردن آن از اجیلت و وسیلت ... و شکار رخ که آنرا کندر می گویند مثل سایر نسور و عقاب مردار و لوث بازا است اما رخ گوسپندان زنده و عجاجیل یعنی گوساله ها و امثال آنهم ... پس هرگاه گوسپند و یا گوساله را بربایدیا کشته ... کار اطفال و صبیان کند کما جاء فی الحدیث ... بعد سیر شدن ... ساکت و غافل و کسیل و خامل خواب آلوده می نشیند و آرام می گیرد همبلط می گوید که رخ چون صیاد را ببیند بر باز ... بر او حمله می آرد مورخ راوی می گوید که همبلط هیچک ... قوی بران نیاورده که این مرغ بر مردم حمله میکند و یا اطفال و صبیان را می ربایند چرا که خود همبلط می گوید که دیده بابیه بعضی از کوهها نزدیک ... نشست او بقرب چند ذرع از مقامش قبه معاینه کرده است ولیکن هیچیک خوی حمله در او بودن از وظاهر نشده این اعتراضی ست از نشنده ...

واز غائب بر شاهد و حال آنکه ادشاه مدیری مالاپری الغائب
و نوشته شد که حین شیح غافل و خافل می باشد پس چه عجب که همباره این
شیح نزدیک بد و شده بود که حمله بر او نکرده والله اعلم و سورخ گو ید
باشندگان دیار کوئیطو از امریکای جنوبی راز عم آنست که ازین
مرغان مردم را هیچک خوف خطر و اندیشهٔ ایذا نیست بلکه آنها مثل
دیگر مرغان میدانند و در وی میگویند که ابید پیری و شیح از گوشت
مردا ه ... بهلان و بزغاله حمله می کنند لهذا دران دیار اصحاب اغنام
سگان را تعلیم کرده اند تا حین دیدن این مرغ شعر ده فریاد و عوعو
می کنند و گاهی دو کندر باهم متفق شده بر لاما و دیگینه که دو نوع جانور
از اقسام شتر بی کوهان هستند و دران دیار بهم میرسند حمله مے آرند
و آنرا بمنقار و مخلب خود ها می کشند بلکه بر پیوما هم حمله می آرند و تا آنرا هلاک نکنند
نمیگذارند و پیوما نوعی از سباع بهایم ست که بجثه قد لیعنی یوز بصورت
و سیرت شیر دران دیار می شود چنانکه گذشت و کندر بسیار قوی
و سخت جان می شود و سر فرانسیس می نویسد که کان گنی در دیار کوه علیا
از امریکای جنوبی کندری را که خورده و کم سیر شده بحالت شبع بود
ناگاه گلو گرفته شکستن خواسته بود هر چند او باعث سخت جهد
بسیار وسعی و کوشش بیشمار ... وا ... آنکه ...

پر می چند که بعلامت آورده بود کار هی پیش نبرد و لکندر را کشتن نتوانست بلکه از چنگ و منقار آن زخمها بر داشته بصد محنت و زحمت نیم جانی ازان تهلکه بدر برده والله علم بدانکه این مرغ بتدبیر و حیلت و آلت و وسیلت مثلا بذریعه دام و کمند و امثال آن گرفتار و اسیر میشود داروین می گوید که مردم جلی از بلا دامریکای جنوبی پنج شش کس می روند و بر درختانیکه این مرغان می نشینند و شب قرار میگیرند بروزانه نشان کرده می آیند وقت شب بران بر آمده بذریعه دام و کمند این مرغان را می گیرند و هم او میگوید که خودش تماشا کرده است که این مرغ بسیار خوابناک است و بغفلت بخواب می رود در حالت خواب آنرا گرفتن دشواری ندارد و آسان است

و لفظ نطوموی گوید که مردم کردکرا دیده است از پر کندر کلک و خامه ساخته ازان می نوشتند والله اعلم

خاتمه که از جلالت فواید و جزالت فراید و اطالت مقاصد آنرا مقاله رابعه میتوان شمرد و دران دو تتمه است

تتمه اولی دربیان کیفیت پریدن و دویدن طیر

بدانکه اصل در پریدن طیر حکمت و قدرت الهی ست کما قال اولم یروا الی الطیر فوقهم صافات و یقبضن ما یمسکهن

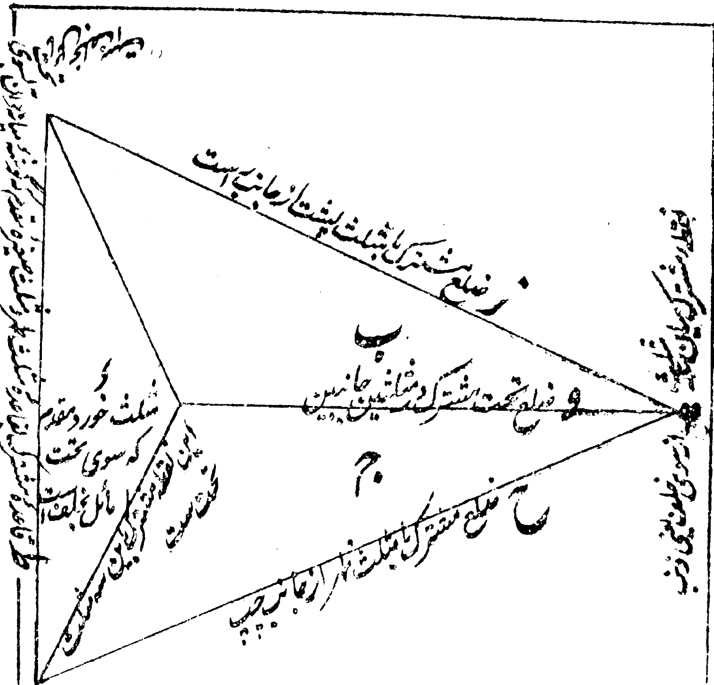
الا الرحمن ط انه بکل شیٔ بصیر ہ اما خداوند مسبب الاسباب
کہ حکیم مظہر حکمت است برای این سبب ہا انگیختہ است و دریافتن
آن موہبت و ثمر چیزہا و نفعہای جزئیہ است از انجملہ حصول حکمت
ست از انجملہ پیدا شدن محبت او تعالی در دل ست و از انجملہ
معرفت اوست از نشانہای حکمت و قدرت او تعالی کما
قال الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء ما یمسکھن
الا اللہ ط ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون ٥
و از انجملہ ازدیاد شکر و حمد اوست در دل و زبان کہ بمعائنہ و ملاحظہ
قدرت او تعالی حاصل می شود ان فی ذلک لآیات لقوم
یتفکرون ٥ و در لفظ اولم یروا اشارہ الیست خفی بلکہ امریست
جلی مر دل غافل ترا بر رویت و تفکر و معائنہ و نظر در آیات حکمت
و علامات قدرت او تعالی تا دانی کہ این ہمہ عبث و بازی و بیہودگی
نیست ربنا ما خلقت ھذا باطلا سبحانک فقنا عذاب
النار فی الجملہ بدانکہ اللہ تعالی جثہ مرغان را بشکل مثلث و صنوبری
آفریدہ است کہ سوی مقدم او قاعدۂ مثلث ست و بطرف موخر
سر مخروطی ست بدین صورت کہ چہار مثلث ا ب ج د
و یک نقطہ مشترک ہ محیط جسم اوست پس مثلث ا سطح و فوق

وظهر آنست و دو مثلث ب ج بدو پهلوی آن محیط ست
بنوعیکه یک ضلع تحت که و است مشترک میان هر دو مثلث
جانبین ست اعنی ب جر و دو ضلع فوق مثلثین جانبین
زح مشترک بمثلث ا اعنی ظهر ست و مثلث چهارم که
د خورده تر از همه ست مقدم جثه را احاطه کرده ست که قاعدهٔ
آن بسوی بالا ست مشترک بقاعدهٔ مثلث ظهر آن که طا
بدین دو شکل واضح می تواند شد

ز ضلع مشترک بمثلث جانب راست

مثلث ظهر ا

ح ضلع مشترک با مثلث جانب چپ

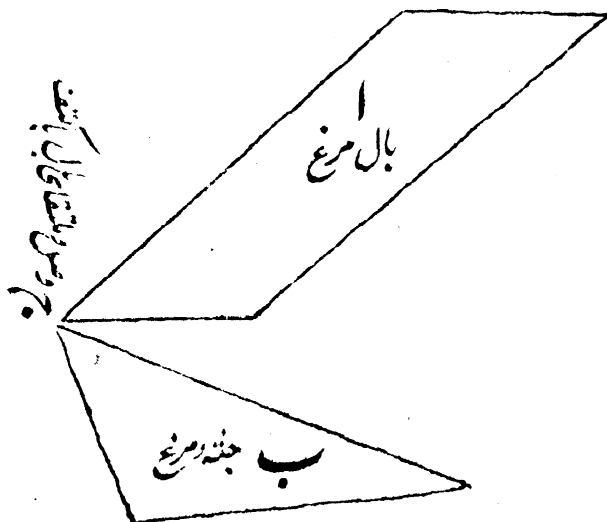


و باید که آنکه ظهر طیر بهمین تر از بطن آن نیست ظهر آن گران وزن نیست چرا که
در ترکیب ظهر آن استخوانی چند باریک از اضلاع و فقرات متخلخله خفیفه و عضلات رقیقه
پرده وار سبک است تا گران نشود بخلاف سینه آن که بهر دو جانب استخوان میانه
آن دو عضله بزرگ پر گوشت و غلیظ و ثقیل آفریده شده بحدیکه آن دو عضله
معدل بلکه گران تر از جمیع اجزای بدن آن گشته است پس لابد بسوی
سینه آن گران تر باشد و سینه آن چون پشت آن بهمین مسطح آفریده نشده بلکه
بسوی تحت تیز است تا از مزاحمت هوا عین پرواز در سرعت سیر باز آید

پس ازین تمهید ظاهر می شود که سوی مقدم وتحت گران تر باشد و ثقالت
مقدم آن مقتضی کشیدن آن سوی پیش ودام شود وبطرف خلف
آن نکشد وثقل تحت باعث عدم انقلاب وسهولت تعبیه بال خوبی
پروازست واگر احیانا انقلاب هم شود از ثقل تحت باز زود بر حالت
اصلی گراید وبر بیننده پوشیده نیست که زیاده تر گوشت طایر بر سینه
ومقدم جثه هست تا ثقل این طرف زیاده تر شود وانرا بر دو پای آفریده
که پای زائد ازان مانع یا باعث تعسر پرواز وموجب ثقالت وتعارض
هوا گردد ولهذا پایهای آنرا باریک سبک بی پر وچشم آفریده است
ونیز پرندگان را چندان حاجت بدویدن نیست که پای آن قوی
وسطبر باید وانگشتان باریک بلند ودراز داده تا چون طناب ها را نه
چهار سوی بگیرد واز افتادن نگهدارد واز دو پا کار چهار پا حاصل آید
فتبارك الله احسن الخالقین وچون دو پا سی برای آن آفریده
حکمت او تعالی مقتضی آن شد که مثل ترازو درمیان اجزای جسم
علی السویه واقع شود تا سرنگون شدن وسر بالا کردن آسان باشد
پس چنان ساخته که باید اگرچه بن تهران که با استخوان ظهر پیوسته
هست ازمیان اندک مایل بسوی خلف ست اما میل تهران که بسوی
پیش ست تلافی آن کرده وتهران بالای ران متعارف هست و

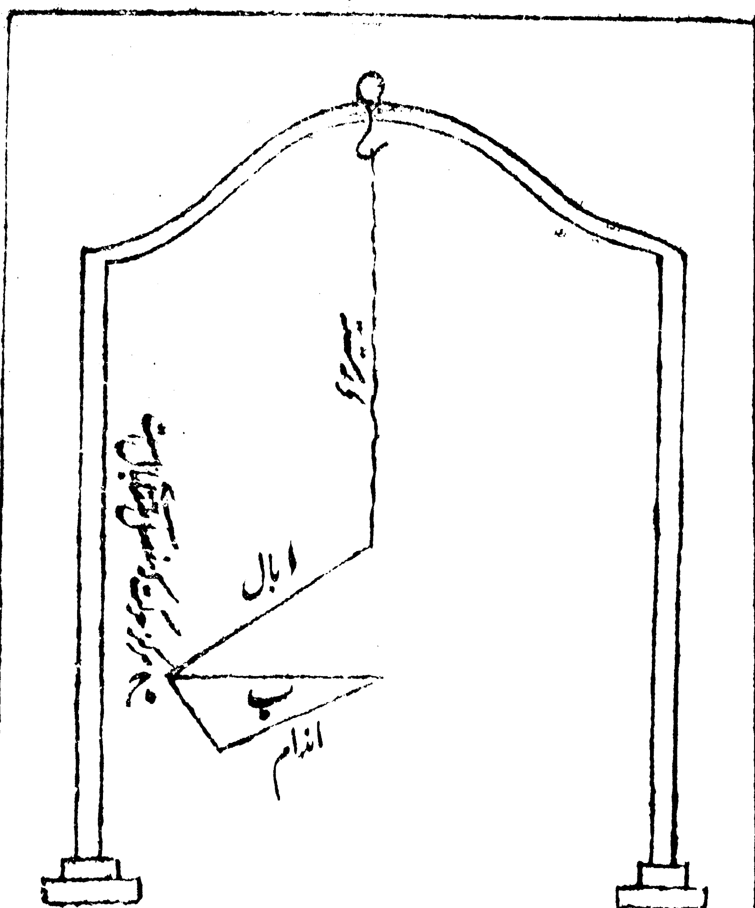
وسر و گردن مرغ خوردتر و باریک تر از جانوران دیگر ست و سر منقار او
تیز و نوک دار تا هوا انگیرد و التقاط غذا آسان باشد و پرهای آن همگی
بسوی خلف آن ست حتی که ریشه های پر هم بسوی پس ست تا هوا نگیرد
و آب باران وغیره از ان فرو چکد و بر بدنش نایستد و پرها را از مواد هوائیه
و دهنی که بسوختن ظاهر شود با قلیلی از مواد ارضی مرکب و پر دسوت ست
ساخته ست بغایت ملاست و سبکی تا ثقیل نشود و آب و هوا از سوی
پیش نگیرد و ریشه ها و تارهای آن از دسوت و لزوجت خفی که دران داده است
باهم چسپیده و دریده و از هم جدا نشوند و اگر شوند باز درست کردند
و از منقار خود آنرا درست سازد و باهم چسپاند و در میان هر پری
ساقه الیست مجوف و متخلخل و سبک بسوی سر تدریج باریک گشته و دو صف
ریشه های مزدوج بدان پیوسته است تا آن ساقه باعث استحکام پر شود
با وصف آن ساقه ملایمتی و لینتی دارد که به اندک صدمه نشکند و اگر خم
شود باز بجای خود آید و از لینت و ملایمت خود مرافقت و موافقت
با هوا و آب باران کند تا نشکند و صدمه بدان نرسد و پرهای بسیار
را چند صف در بال طیر ته بته باهم تالیف فرموده است که تا بستن و
کشودن تواند چون بنشیند و راه رود منقبض سازد و مفاصل
و استخوانهای بال را فراهم آرد و جمع سازد و بر یکدیگر کشد و پرها را بر یکدیگر

یا هم فرو گیرد و بالای هم دارد و چون پرواز کند منبسط سازد و از آن بر هوا تکیه کند تا مانع سقوط و افتادن شود و بالا رود و نیز بالهای آن بسوی تحت اندک مجوف و بسوی فوق اندک محدب هستند تا هوا تحت بالها بند شده از افتادن نگهدارد **فائده در صفت پریدن** اما صفت پریدن اینست که بازوهای طیر بر هر دو زاویهٔ قاعدهٔ مقدمهٔ مثلث فوق یعنی ظهر تعبیه فرموده اند تا آنرا بسوی قدام کشد فلابد ثقل جثهٔ طیر جانب خلف از مفصل ملتقای جناحین با کتف گردیده بدینصورت



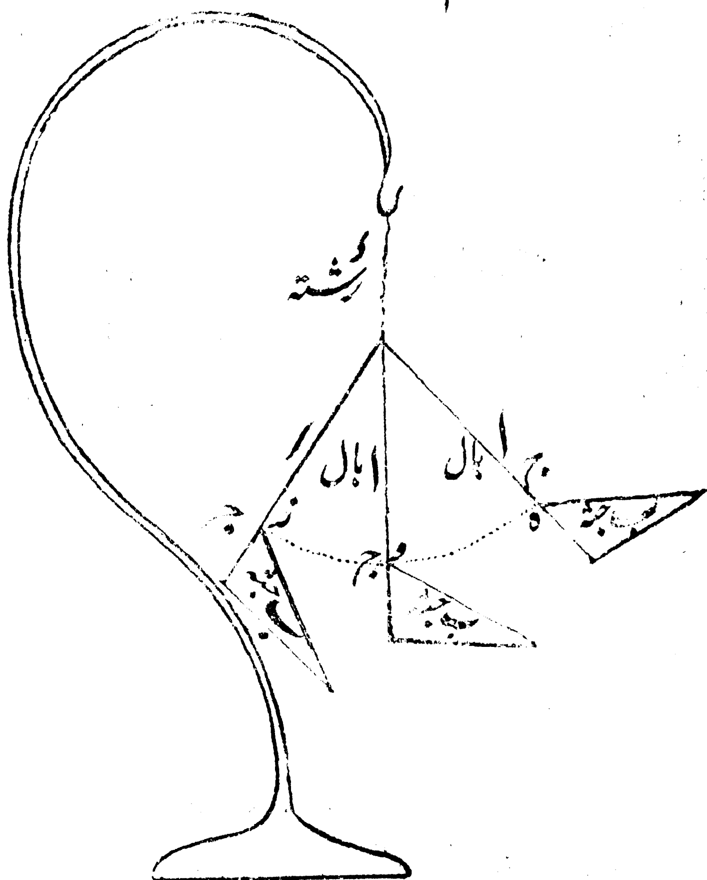
که **ا** بال آنست و **ب** جثهٔ آن و **ج** نقطهٔ مشترک که میان زاویهٔ **ا** یعنی بال و زاویهٔ **ب** یعنی جثهٔ آن که ملتقای بازو با جثه است

یعنی پیوند بن بازو پشس با کتف آن پس لابد ثقل
جثه بسوی تحت کشد اما چون سر و پرهای طویلهٔ بال جانب
تحت و سرانه بال محدب ست ناچار هوا دران از سوی پیش
آمده در مقعر حدبهٔ بال برخورد و جانب فوق کشد و از افتادن
نگهدارد و چون معظم ثقل بسوی سینه و پیشش و زیرین ست
لاجرم بسوی پیش کشیدن ممد و معین شود اگر معظم
سوی خلف شدی بالهای گران آنرا نگهداشتن
نتوانستی چرا که ثقل محیط و قوت حرکت آن از مرکز
بسیار زیاده تری باشد کما برهن فی علم جر الثقیل
و اینجا مرکز حرکت ملتقای بال با کتف ست و مؤخر طیر
بسوی محیط حرکت واقع شده فافهم آن سرنگون
شود چرا که معظم ثقل از مرکز یعنی مفصل بال
اندک جانب خلف واقع شده است چنانچه
بدین صورت ظاهر شود



کد ا بال است و ب اندام آن ج مرکز مفصل پس رشته را
بر سر ا یعنی بال بسته بسوی بالا کشند ناچار ج فرو افتد

همچنین هوا چون سر پرها را بالا کشد مرغ سرنگون شدن گیرد
پس مرغ سر بال ها بوجه اتم منبسط ساخته دو طرف بال را از
سوی خلف مائل بسوی پیش کند پس بعد از سرنگون یعنی
مائل شدن بهمان قوت که از جاذب زمین و سقوط پیدا شده است پیش
آوردن سر بال مقدم جثه بسوی بالا گراید چنانچه بدین شکل ظاهر شود



که ا بال و ب جثه آن و ج مرکز بال و د رشته آویختن بفوق

و قدام بمقدار میل و کجی بپیش پس بدین صورت با سرہای بال ہا آویختہ شود لابد ثقل جثہ آنرا از بمقام ہ تا بمقام و کشد و ہمان قوت حرکت کہ در ہبوط و سقوط بجثہ اش حاصل آید از بمقام و تا بمقام ز متصاعد شود و بمقدار جثہ بسوی بالا گرائد و حرکت بال بسوی قدام بصعود اعانت کند بلکہ حرکت سابقہ با حرکت لاحقہ مضاعف گردد تا بتدریج بجذب زمین و بتعارض ہوا قوت صعود منتہی شدن گیرد پس بال ہا را بار دیگر بسوی خلف کشد و خود را بحالت اول آرد باز متصاعد گردد الغرض پس چون طیر بال کشاید اگر متوازی سطح زمین و ہموار دارد علی السویہ پرواز کند و بال آن ہوا بگیرد و آنرا از ہبوط و سقوط نگہدارد چراکہ بال خواہد کہ سرنگون کند و ثقل بدنش خواہد کہ سر بالا دارد پس دو حرکت مخالف یکدیگر باعث تعارض گشتہ از ہبوط و عروج در میان دارد اگر بسوی پیش اندک سر بال بسوی بالا کج کند و بفوق و قدام مائل سازد بمقدار میل و کجی بسوی بلندی گراید و اوج گیرد چراکہ معظم ثقل شکل مثلث کہ بسوی قاعدہ آنست بطرف مقدم جثہ آنست و نیز آنرا بسوی پیش کشیدن اعانت کند و کج کردن بال بسوی پیش چنانکہ مذکور شد بسوی بالا کشد اما چون قوت ہبوط کہ خاصہ جسم ثقیل بجذب زمین ہست بضرورت رعایت آن شدہ

پس اندک کنارهٔ مؤخر بال فرو گیرد و سر بال سوی پس مائل سازد
و اندک منقبض کند تا قوت هبوط با کشش ثقل یار شده آنرا
بسوی قدام و اندک بسوی زیر بشدت و سرعت کشد
لیکن بقدر انبساط بال راست افتادن ندهد پس چون
قوت حرکت تیزتر و غالب تر شود باز کنارهٔ سر بال اندک
بسوی پیش مائل کند و بحد انبساط رساند تا هم بدان قوت حرکت
که سابق پیدا کرده است بسوی بالا کشد و اکثر چون روی هوا
مقابل شود انگاه صاعد باشد تا هوا با وج گرفتن اعانت کند
و عرصهٔ صعود خود زیاده تر از عرصهٔ هبوط کند تا بچند
کرت بتدریج بالا رود و بهمین طریق اکثر مرغان بلند پرواز
بلا انقباض بازو اوج گیرند و اکثر در اوج گرفتن حرکت
دوری ازان سبب کنند که دور تر نروند و بجای
خود قریب تر باشند چنانچه بدین شکل ها ظاهر شود

شکل مرغ حین انبساط بال در پرواز

انبساط برسد و هوا زیاده تر گیرد و مقدم جثه بسوی بالا کند

حین عروج و صعود چنانکه مذکور شد پیش آرد

شکل بال حین پیش آوردن

شکل بال حین پیش آوردن

معظم ثقل جثه که بسوی قدام است

جثهٔ مرغ

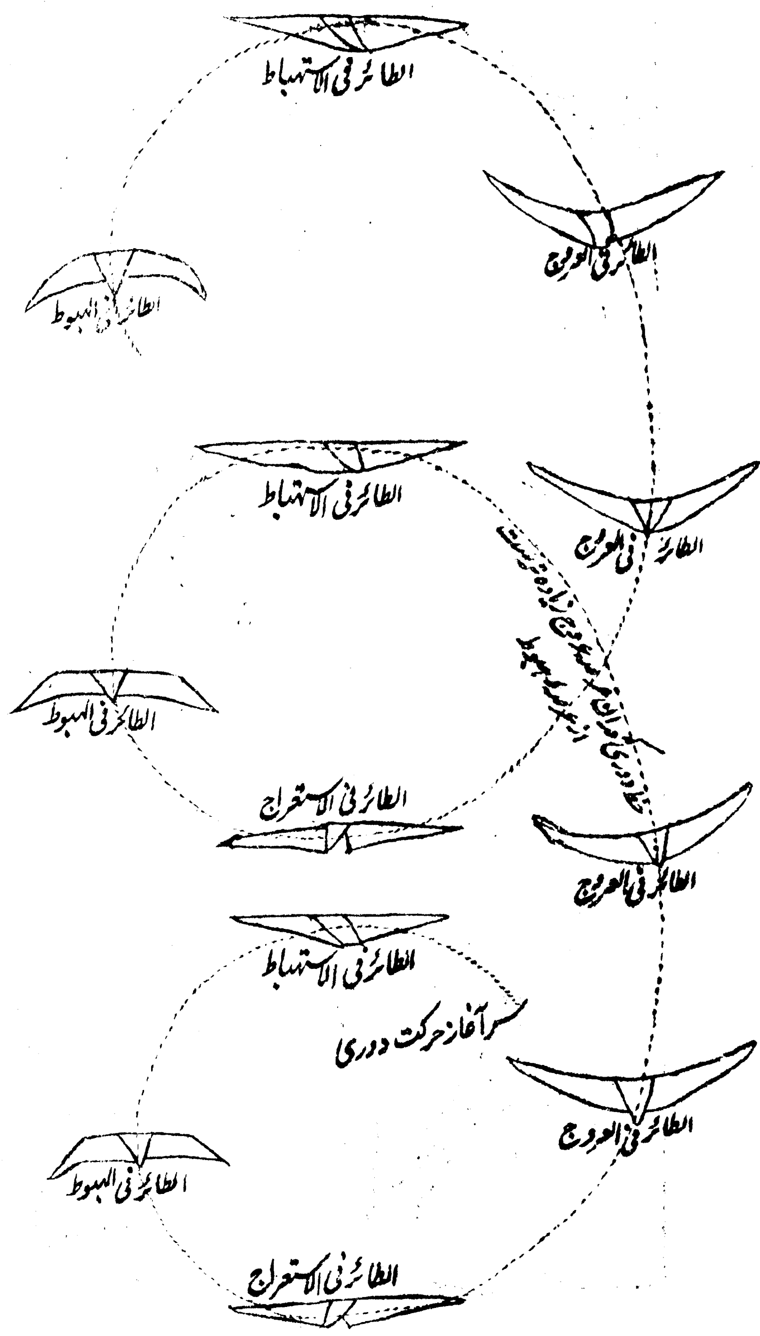
شکل بال بلند کشیدن

شکل بال پس کشیدن

حین بال پس کشیدن بطوری که گفته شد

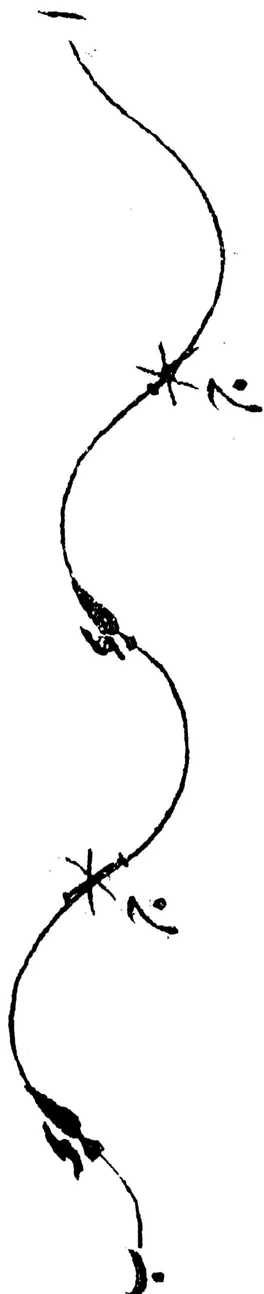
شود و چنانکه مذکور شد

شکل اوج گرفتن طیر بحرکت دوری



اما چون فرو افتادن و شکار کردن بالها را بقدریکه هبوط خواهد فرا آورد
و بسوی حلقت کشد تا چون تیر فرو افتد اما چون گردش خواهد بسوی
که بگردد از جمله و بال سر بال آن طرف فرو گیرد پس بگردد
فائده در منافع دم اما فائده دم خوبصورتی ست و در تسویه
و تعدیل سیر و طیران نیز اثر دارد و چون آنرا فرو گیرد و منبسط سازد
جثه را بسوی بالا کشد و نیز چون تیر بقطع هوا مدد دهد اما بی دنب هم میتوان پرید والله اعلم
فائده در انواع پریدن اما پریدن مرغان بر سه نوع ست
نوع اول آنکه اکثر سباع طیور یعنی مرغان شکاری و مرغان
بزرگ جثه با لهای خود بقدر جثه بزرگتر دارند ازین سبب تیز بال
می شوند و بلا اخفاق بال یعنی بازو زدن صرف بانبساط بال و
باشاره و حرکت زیر و بالا چنانکه گفته شد اوج گیرند و فرو افتند
اما تا آنکه نزدیک بزمین باشند برای سرعت خیزش و دفع تعارض
جذب زمین که در قرب زیاده تر می باشد بازو هم میزنند مگر بندرت
بقدر بسط و قوت بال هر یکی از طیور و سبب آنکه اکثر مرغان بزرگ
جثه چنین پرواز کنند آنست که بالهای ایشان نسبت به جثه
بزرگتر می باشند و سرعت حرکت و حرکات عنیفه در بزرگی جسم و پهنای
بال دشوار تر می شود علت بدان حکیم علیم بال آنرا نسبت بجثه آن

بزرگتر و فراخ تر ساخته هست تا هوا زیاده تر گیرد و جبر نقصان
بازو زدن شود نوع دیگر آنکه اکثر مرغان متوسط الجثه میدارند
اخفاق و بازو زدن هست بدین صورت که بازو بسط کرده
بسوی پس و زیر زور کنند تا بر هوا تکیه کرده بالا روند پس
قدری فراهم آورده باز بالا کشند و بسط سازند همچنین کنند
نوع سیوم آنکه اکثر مرغان صغیر الجثه میدارند که بالهای
آن ها سریع الحرکت بسیاری باشند حتی که حین حرکت از غایت
سرعت مرئی نمی شوند پس یکبار از روی اخفاق
بال ها حرکات سریعه متواتره متوالیه پی در پی کرده بالا روند
باز دفعةً قبض و اندک وقت کرده زمانی بسیر بر هوا آرام گیرند
و درین حالت بسوی تحت مائل و هابط باشند باز بسط ساخته
حرکات سریعه کرده بالا روند همچنا و سیر آنها بسوی
زیر و بالا بر خط معوج باشد بدین صورت که ا ب
خط معوج هست ج طائر


ا

در حالت عروج به بسط بال و اخفاق آنست و که طائر
در حالت آرام و میل و هبوط بقبض بال است والله اعلم

فائده در بیان سرعت حرکت و تیزی جنبش طیر در پریدن

بدانکه حرکت طیر در پریدن در حقیقت آن حرکت طبعی خاصه
میل جسم ثقیل بجذب زمین است چون میل هبوط حجر و سقوط مدر
از بالا به پستی و حرکت آن که تا رسیدن بزمین همیشه چهار گونه
تیز میشود چنانچه در فن جر ثقیل ثبوت یافته است پس آن
حرکت را که بلا مانعی سرعت آن بتدریج تیز بودن دانسته شد
حرکت ارادی طیر که بواسطه بال و پر آن است بسوی قدام داشته
چنانکه گفته شد پس بایستی که آن حرکت آناً فآناً بمیل جذب زمین
و اضافه حرکت لاحق بحرکت سابق بلا مزاحمت شی عائق تیز اید
شدی لکن حرکاً فاما بقدر مزاحمت هوا که خفت و لطافت آن معلوم است
باندازه تعارض سرعت آن محدود میشود با وصف آن از خاصه
پرها از حرکت میل هبوط اجسام دیگر سریع تر میماند چنانکه تیر را
از تیزی بسیار زه و تیر سریع دلیل سرعت حرکت طیر حقدر است
از اینجا میتوان دریافت دانچه بتجربه احقر رسیده آن است که احقر
اعلا قدر فوق کشتی در آب منصب گنگ جزیره خورد خیرآباد که میشد

از نی بوریا و نی نیزہای صغار بود مثل نی واسطی بعلت عدم گذر مردم
وجانوران دیگر ماوای ابابیل مرغان صغار ہزاران ہزار بلکہ بیشمار
دید کہ حین ورود وصدور شام وصبح کثرت آن فوج فوج چون قطعات
ابر روی ہوا تاریک میکرد وشور بالہای آن از روز تشور نشانی
سیداد وقت شام می آمدند وحین صبح میرفتند تا باندازہ دو روزہ
راہ ازان جزیرہ ہمبرین طور آمد وشد این مرغان بسوی آن جزیرہ
شام وصبح می دیدم کہ روزانہ بمرغزارہا بتلاش غذای خودہا کہ کرمہای
پرندہ از فراش وغیرہ بودند میرفتند ووقت شام باز بماوای
خودہا کہ دران جزیرہ داشتند رجوع وعود میکردند قیاس کردم کہ بمقدار
نیم ساعت نجومی مسافت یکروزہ راہ بلکہ زیادہ ازان طی میکردند چراکہ
از حین خروج وصدور ازان جزیرہ تا حین وصول وورود بمرغزار چہ قدر
از زمان می گذشت معلوم می شد وبعد مسافت آن خود معلوم
من بود پس سرعت حرکت پراین مرغان کبیر الجثہ زیادہ تر ازان
می باشد چنانکہ صاحب مخزن الادویہ گفتہ کہ کرگس مسافت دو ہزار
فرسنگ بیکروز میرود ومی آید چراکہ گفتہ اند کہ چون فرخ یعنی چوزہ
آنرا بزعفران یا زردچوبہ در غلیبت اورنگین سازند وبگمان اینکہ
چوزہای او ریرقان شدہ است حجر یرقان رابیک روز از جزیرہ

سرانديپ تا بمقام آشيانهٔ خودش که دو هزار فرسنگ مسافت دارد
می آرد و روز دیگر با آشیانه اش حجر یرقان یافته می شود گویند که
حجر یرقان سوای جزیرهٔ سرانديپ بدیگر مواضع بهم نمی رسد اما
این قول اعتماد قوی را نشاید و استدلال را نباید که در کتابش سخنان
وهمی بسیارست والله اعلم و محمد ابن خاوندشاه در تاریخ روضة الصفا
در بیان احوال اولاد چنگیز خان آورده است که چون فوج اباقاخان
ابن هلاکوخان قلعه بیره را که در حدود روم و اقصای شمالی بلاد شام
است محاصره کردند اهل قلعه نامه بر بال کبوتر نامه بر بستند و حین طلوع
خورشید بجانب قاهره دار السلطنت مصر نزد سلطان بندقدار حاکم
ممالک مصر و شام فرستادند آن کبوتر نامه بر حین نصف النهار بمقصد
رسید که بیست و هفت یوم بسته بودند و بجد و جهد تمام به دوازده روز
لشکر مصر از قاهره به بیره رسیده بودند پس در شش ساعت نجومی این
کبوتر مسافت دوازده روزه راه طی کرده بود که به تجربه احقر مولف
موافق ست والله اعلم و کبوتر نامه بر نوعی کبوتر اهلی ست که اکثر در
فارس و عراق و حوالی آن و نواحی شام بهم میرسد و بر بن منقار
آن و اطراف چشم های آن گلگونه های سرخ از چرم و پوست می شود
و این کبوتر در شناخت مقامات و مواضع معروف و مشهور و در ارسال

و ابلاغ مکتوبات معمول ست و آنگریزیه در کتاب بیان احوال الحیوان
آورده ست که این مرغ بسیار تیز بال می شود و به بردن نامه به بلندی
بسیار اوج می گیرد و احتمال زحمت گرسنگی و تشنگی میکند و از مرغی
روایت می کنند که آ و از بلده خود که کلون نام از بلاد فرنج ست برای
کاری ضروری به پاریس دار السلطنت فرنج رفته بود و برای ارسال
مکتوب اخبار جفتی کبوتر نامه بر که چوزه بر آورده بود ند با خود همراه داشت
بوقت یازده ساعت نجومی نامه ها بران کبوتران بسته آنها را رها
کرده یکی ازان بیکساعت و پنج دقیقه دیگرے بعد یازده دقیقه
دیگر بخانه اش که در کلون داشت رسید و مسافت صد و پنجاه میل
بیک ساعت یعنی بیک دقیقه دو و نیم میل راه قطع کرده بودند برای
دریافت چوزه های خود اما عام یعنی اکثر سیر این مرغ ازان کمتر یعنی بیک
دقیقه تخمینا یک میل ست چنانکه گفته شد و همچنین زاغان و کبوتران
جنگلی را می بینیم که شب بجای و درختان مقرر و معین ماوای خود می باشند سحرگاهان
و روزانه در چراگاه خود ها از قصبات و ده ها مے روند باز
حین شام بماوای خود ها میرسند پس ازان ازطی نمودن مسافت معلومه
در زمانه معینه مقدار سیر آنها قیاس کرده مے شود و الله اعلم

تتمه ثانیه در بیضه نهادن مرغان و نتاج جانوران انسی انکه

بچه دہد و بیضه نهد و برخود تند و غزلت گیرد و پر برآرد و بیان
بعضی از آیات حکمت و قدرت او تعالی قال الله تعالی والله
خلق کل دابة من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه ومنهم
من یمشی علی رجلین ومنهم من یمشی علی اربع یخلق الله
ما یشاء ان الله علی کل شیٔ قدیر اما کیفیت نتاج و بیضه
نهادن انها پس واضح باد که جانورانیکه بچه زایند و نتاج آورند اکثر
بل کل خدا وندان پستان و شیر می باشند کما نشاهد الا ما
یشاء الله قال الله وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم
مما فی بطونه من بین فرث ودم لبنا خالصا سائغا للشاربین
واکثر جانوران که نتاج آورند و بچه برایند صاحب ذو گوش هستند و
اکثر جانوران که بیضه نهند بی گوش باشند مثل هوام و مرغان کذا
قال المتجربین اما بعضے از بوم ها خداوند گوش هست و عبارت ازین
گوش عضو پاره بلند هست که پس سوراخ گوش یا بر محیط
سوراخ گوش برآمد باشد نه سوراخ گوش مراد است

فائده بذکر بعضی از احوال ماهیان و مرغان و حیوانات
دیگر بقول کلی بر سبیل اجمال و بیان اندکی از آیات
حکمت و قدرت حق تعالی جل شانه بر مثال انموذج

بیان نبودن گوش ماهیان ابدا انکه ماهیان که نسل اکثر ایشان
بغیر از بعضی ماهیان که گویند بچه دهد از بطارخ و تخم هست مجمل متعارف
از سر نه گوش دارند نه سوراخ گوش و چیزیکه در ماهی بر دو جانب سر مانند
گوش مرئی ست و درمیان آن چیزی سرخ هلالی شاخ در شاخ شانه
صفت که می باشد آنهم آله بیختن آب از آمیزش غذا هست چراکه
غذای خود را با آب در دهان خود فرو کشد مثل تنفس پس اجزاء
غذاء خود را از آمیزش آب ازان آله بیزش دهد یعنی آب را ازان تخته
ازین راه بیرون اندازد و اجزاء غذا را از راه مری خود بلع سازد و
فرو برد و شاخهای آن آله بسیار اند برای بیختن هست چنانچه بنیاد
که ماهیان بقوت حاسه لامسه کار سماعت می کنند چراکه دران ظاهرا
هیچک آله سمع مثل صماخ و طبل الصماخ و امثال آن بودن مرئی نیست
بلکه آن عضو پاره های سرخ هلالی شکل شانه وار شاخ در شاخ که چند
تا به ته هستند درمیانه آن معلق یعنی متصل به هیچک عضوی دیگر نیست
صرف دو طرف یعنی دو گوشه آن عضو پاره هلالی بذریعه غضاریف
یعنی استخوانهای نازک و نرم از زیر و بالا بفک اعلی و اسفل اتصال
والضمام یافته هست و بس و بجای اتصال و الضمام گوشه ها هیچک آله
سمع موضوع و مرئی نیست امادر سماعت ماهیان و بودن حس سامعه

مر ایشان را هیچ شکی و شبهی نیست چراکه بارها معاینه شده است که بشنیدن
ادنی آواز می گریزند و ایضا بارها ماهی گیران را دیده ام که پیش دم
و شبکهٔ ماهی گیری مقداری فراتر رفته چیزی از چوب و مثل آن بسم
بهم میزنند و بالای هم میکوبند تا از صدای آن ماهیان ازان سو رم
کرده بسوی دام و شبکه آمده دران می افتند و ممکن که خالق دانای
متعال و توانای بی کمال آله سمع آنها بجای دیگر از سر نهاده باشد مثلا
دو سوراخ باریک بالای سر ماهیان خارج ازان عضو پارهای هلالی
بسوی پیش بدو جانب پیشانی دیده می شود احقر راقم نوعی از ماهی را
که بزبان دیار ماکتله گویند و تا بدو ذرع و زیاده ازان هم بطول می شود
و حین رقم این رساله با ماهی یکی همین وقت بهم رسیده بود تشریح گونه
کردم و دیدم که بهر جانبی از پیشانی سوراخی دارد و بهر سوراخی دو سوراخ
دیگر دارد درمیان هر دو سوراخ پارهٔ گوشتی بصورت مصرع باب درمیان
هر دو سوراخ حاجز گشته و سر آن مصرع از سطح پیشانی اندک بلند
و بیرون بر آمده است لیکن راه آن سوراخ بسوی حلق و کام نیست
چنانچه به تشریح کام و حلق آن مرئی نشد و بدمیدن هم هوا بسوی حلق
نرفت بلکه آن سوراخها منفذ هوا داشتن معلوم نشد یک سوراخ سوی
میانه پیشانی مائل گشته است دیگر سوراخ سوی دماغ رفتن قیاس کرده شده

گویا که یکی ازان هر دو سوراخ که بسوی پیش مائل ست برای حس چشم
دیگری که سوی خلف و دماغ ست برای حسّ سمع بوده باشد چراکه
منفذ هوا اندارند و اگر گویم که صرف برای حسّ شامه ست پس بهر
جانبی دو سوراخ چراست این قیاس کرده می شود یکی برای حس شامه
دیگری برای حس سامعه ست و ممکن که مخاط و دیگر رطوبت فاضله از
چشم هم بدین سوراخ بیرون اندازد و الله اعلم

ذکر آلات و اسباب بعضی از مخلوقات و بیان آن نمکی از آیات حکمت و قدرت او تعالی شانه

بدانکه درماهیان
جز این عضو اکثر اعضای او چون حیوان برّی نیست چراکه حکیم قدیر
علیم خبیر هر یکی را از حیوانات و نباتات آلات و اسباب مناسب
و ملایم و لایق هر یک برای جلب منافع و دفع مضار آنها از مایحتاج
انچه می بایست و می شایست داده ست که خیال و تصور بهتر ازان
ممکن نیست کما قال الله تعالی اعطی کل شیء خلقه ثم
هدی بلکه فهمیدن بعضی ازان موجب کمال فهم و حکمت انسانی می شود
مثلاً طایران را که می پرند بال و پر و اعضای موافق او داده است
چنانکه بعضی ازان یاد کرده شده و همچنین هر یکی را از طیور بری و آبی
اعضا و آلات جداگانه بحسب غذا و معیشت آنها داده ست مثلاً

پای طیور بری که دانه و سنگ ریزه و امثال آن می چینند و میخورند منقار
و پا مناسب آن داده است و آنکه بطلب غذا در آب شنا کند و غوطه
زند پایهای که لائق شناوری باشد و دیگر آلات تنفس که تا بدیر در آب
ماندن تواند مناسب آن داده است چنانچه بط و قاز و مرغ آبی و امثال
آن را و آنکه برای گرفتن ماهی و کرم اکثر در گل ولا سیر دارد پایهای آن
دراز آفریده و منقار بلند داده تا در آب و گل برود و ماهی و امثال آن
بگیرد مثل بوتیمار ولقلق و کلنگ و امثال آن و آنکه بر گیاهای و رستنی ها
طافیه مائیه یعنی نباتات بری و آب بلفنده سیر دارد او را انگشتان پاهای
بلند داده تا گیاها و رستنی های بسیار رانیه پا آورده خود را از غرق نگهدارد
و آن رستنی ها برای او چون کشتی شود و آنکه از سباع و جوارح طیور
گوشت جانوران خورد او را مخالیب و چنگ و ناب و در جوارح
طیور منقار صلب و کج چون زنبورک منقارش بزرگ فولادی داده
همچنین ماهیان را هم برای شناوری و غوطه خوری آلات و اعضای
ضروری آن در آنها آفریده است مثلاً دم آنها بوضعی که قابل شناوری
بدفع آب بسوی خلف بقوت و شدت تمام حرکات سر بعضی میباشد
بحدی که بجانب آب از بالندی هر چند بزور و شدت بسوی پس پستی
افتد از خلاف جهت بیکدم بطرفة العین حرکت نموده سر بسوی بالا بر آید

همچنین زیر و بالای جثه آن پرهای دیگر برای قطع آب اده و جسم و جثه
آن بصورتی ست که لائق قطع آب و باعث عدم تعارض آن ست
و لعاب و رطوبت مزلقه و چربی و دسومت بسیار در ایشان آفریده است
تا باعث ازلاق و تسهیل حرکت و لغزش او از آب گردد و بهبودت
در رطوبت طبیعت او باعث تولید رطوبات مزلقه و چربی و دسومت
در او ساخته و بجای پشم و پرکه در حیوانات بری ست اکثر ماهیان را
که اعضای رخو و نازک و نرم دارند از فلس های شان جوشن پوشانیده
تا از موذی آنها را نگهدارد و آنرا آنقدر سخت و صلب و مزلوق گردانیده است
که در بسا حال آلات فولادی بر گردانند که در آن کارگر نشود و فلس ها صف
بصف بوضعی خاص با نتظام تام بالای هم آفریده است که جای سوزن
زدن خالی نیست و فلس ها در وضع خود ها بجوش اسلوبی تمام از هشت صنع
انتظام دارند یعنی از جهات اربع و سمت مرابع تربیعات جهات و آنرا
منقش هم ساخته است که دیبای زر بفت و کمخواب از آن به هیچ نحو
نامزین باشد و سرهای فلس ها بسوی خلف ست تا آب نگیرد و باعث
تعارض آب نشود و نزدیک بسر آنها دو پر عریض از دو جانب آفریده است
که چون ایستادن خواهد آنرا است منبسط و مائل بسوی پیش سازد
تا معارض آب شود و خود ها را استاده کند و از حرکت باز ماند و ماهیان هم

محتاج هوا وتنفس هستند ولیکن بغایت کم که هوای داخلی آب که در اجزای
آب هست برای آن کافی ست وبعضی بر روی آب آمده تنفس کنند چون
دلفین ودر اشکال او ودر باطن ماهیان بسوی مقدم بطن کیسهٔ سفید غشائی فی الجمله
شبیه بمثانه آفریده است که آن در حقیقت مثانه یعنی آلهٔ بول نیست بلکه
در ماهیان وطیور آلات بول ندیده ام واگر هست مرا معلوم نیست مگر
دو غدهٔ تیره رنگ کوچک فی الجمله شبیه بگرده در طیور می بینم که این آله بول
باشد اما مثانه در نظرم نیامده است والله اعلم ومنفذ کیسهٔ مذکوره که در
ماهیان هست چون مثانه بسوی خلف نیست بلکه منفذ آن بسوی حلق
ودهان ست که ازان هوا کشیده دران مسدود ومحبوس داشته بوسیله
باد خود را از فرو رفتن وته نشین شدن نگاه دارد وازان در آب سبک
وخفیف الوزن باشد چون خواهد که فرو رود قدری هوا ازان باندازهٔ
فرو رفتن بگذارد وفرو رود واز حجاب کیسهٔ بعضے از ماهیان که سطبر
وغلیظ باشد مثل کیسه نوعی ماهی بینی دراز که آنرا خنزیر البحر گویند ودر
حقیقت خنزیر نبوده باشد غری السمک یعنی سریشم ماهی میسازند واین
ماهی در بحر خزر دو نوع می شود یکنوع بسیار عظیم الجثه می شود بحدیکه
بزرگترین آن تا ده دوازده ذرع دراز وبوزن تا هزار وپانصد رطل
می شود وبصورت عام ماهیان بشکل مائل بدرازی وآنرا میخورند

واز نزدیک سرتا دمش چند صف خارهای سطبر و غلیظ و کوتاه بابیخهای
قوی وپهن وسرکج وتیز واز گردن بسوی خلف برگردیده با نتظام
تمام برخطوط مستقیمه می باشند وصفی بر پشت ودو صف بدو پهلو
وصفی بزیر شکم وبدوجانب سر آن بجای گوش ها دو پارهٔ عضو سرنای
شکل پرچین محیط آن منبسط وبسوی مرکز منقبض گشته بشکلی
عجیب در تصویر این ماهی دیده ام وجز آنکه سر بینی او تیز ونوک دار
اندک منحرف بسوی بالا گشته هست دیگر هیچ شباهتی بخنزیر ندارد
بلکه بینی این ماهی هم چندان شباهت به بینی خنزیر ندارد چرا که بینی
خنزیر غلیظ وگنده وپر گوشت ومقطوع الطرف ست بخلاف بینی
این ماهی که سر آن تیز وباریک می نماید وهمچنین بینی دراز ماهیان دیگر
هم هستند ودر بحر خزران که دریای گیلان ست عظیم معامله اصطیاد
این نوع ماهیان برای سریشم وتجارت آن می شود ومال الوف
ازان حاصل می آید ودر وطن ما یعنی اسلام آباد از کیسه های نوعی ماهی
بحر که آنرا الکھوا می گویند نیز سریشم حاصل می شود واین کیسه را پهیا
میگویند بتای فوقانیه هندی باشمام ها که خاصه حرف هندی ست
وماهی گیران آنرا بقیمت اعلی میفروشند وکاروانان تا بلاد دیگر
وگویند از انجا دست بدست تا بچین می برند وچینیان برای صنعت

خود ہا بقیمت گران می خرند و شوربا ہای مطبوخ آن دوای
بحش و اسہال ہم ہست بسبب غروبت و لزوجتی کہ چون صمغ دارد فقط

بیان خنزیر البحر و شیر و خرس و اسپ و گاو و فیل و یوز آبی

اما خنزیر البحر یا خنزیر الماء پس در کتب قوم ذکر آن یافتہ می شود
اما در اصل شکل ہیئت آن چہ بودہ ہست بخوبی ندکور نیست اتفاقاً آنچہ
در کتب قوم فرنگی و تصویر آن کہ ایشان را در تحقیق و تصویر آن حیوانین
امور درین روزگار مہارت ست دیدہ ام آن حسب نگارش آنہا نوعی
از حیوان آبی ست اشبہ بدلفین کہ سر آن مشابہ بسر خنزیر بری ست
و از آن کوتاہ تر و ہر دو فک آن تیز تر و باقی جثہ تا دُم آن بی قوائم
اربعہ بصورت ماہی بی فلس ست مگر آنکہ رنگ آن سیاہ خاکستری چون
خنزیر سیاہ ہست و ہمچون خنزیر پشت آن محدب و وسط آن سطبر
و غلیظ و بالجملہ تمام بدن آن از سر تا دم باکثر حالت مقوس و محدب می نماید
و پر دم چون ماہیان دیگر دارد اہل فرنگ گفتہ اند کہ پیشینیان
ایشان آن را از انواع ماہی می شمردند اکنون بتحقیق ایشان ظاہر شدہ است
کہ آن حیوان خون گرم دارد و بچہ زاید و پستان دارد و بچہ ہای خود
را شیر دہد مثل دلفین کہ صاحب مخزن الادویہ آن را خنزیر البحر زعم کردہ
و گفتہ کہ تنہا سباحت نکند مگر با جماعت یکی در پی دیگری و دندان ارا

و بی فلس و سیاه رنگ سر آن شبیه بسر خوک ست و اهل فرنگ گفته اند که
خنزیر البحر سابق الذکر در نواح فرنگ و جزایر برطینیه بسیار بهم میرسد
که بعند هبوب ریاح چین تموج دریا نزدیک سفاین آمده طائفه طائفه
بجمعیت بر سر موجها با هم جست و خیز می کنند و پشت های خود را می نمایند
و آن غیر دلفین ست یا نوعی بزرگ از دلفین ست شبیه بدلفین و بزرگتر
و کوزپشت تر و کوتاه تر از ان و گفته اند که طعم شیر آن مائل بشوری ست
و دلفین یکیک بچه دهد و این حیوان چند بچه زاید و دو نوع ماهی از قبیل
این حیوانات یا خود همین حیوانات که در رودخانها و بحار بنگاله و اسلام آباد
می شود یکنوع سرش کوتاه تر و نوع دیگر سرش تیز تر و دراز تر و دندانها
چون دندانهای نهنگ مثل اره دو صف از زیر و بالا با هم مشبک شده
سرهای یک صف در صف دیگر تداخل کرده که از ان ها هیچ صغار را بدرد
و صید کند و بخورد و مردم را بزبان بنگالی دریا سوسم ماهی میگویند
یکی را از ان سیان دیدم که صید کرده بودند و از آب بر آورده و سوراخی
دراز که دران قوت حرکت انقباضی و انبساطی بود بمنزله سوراخ بینی
و بالای سر بجای متعارف در وسط سر داشت که از ان نزد
هر دمی تماشا تنفس میکرد بحدیکه آب بقوت تنفس آن چون فواره می جهید
و از ین جهت زمانی طویل اندر آب ماندن نتواند تا بیالا بر آمده تنفس کند.

وازین سبب خون گرم داشته باشد و رایحه کریه یعنی بوی بد از تنفس آن شنیده می شد و چشمان آن مطلقا مرئی نبودند مگر دو سوراخ باریک تنگ و منقبض و بسته از دو جانب سر آن دیده شد که از ان نهفتن چشمها و پوشیدن آنها مظنون گشته والله اعلم بدانکه حیوان مذکور از جهت تنفس و گرمی خون و شیر داشتن و بچه زادن آن از اقسام ماهی نمی آید چنانکه دلفین را هم که این صفات دارد ماهی میگویند و باقی احوال این ماهی در کتاب علاج سل و مده مذکور کرده ام والله اعلم و می تواند بودن که خنزیر البحر جز این حیوان حیوانی دیگر آبی ذات قوایم اربعه بوده باشد چنانچه از تصاویر قوم فرنگی و بیان حال آن دانسته شد که اسد البحر یعنی شیر آبی چون شیر بری و بسیار بزرگ تر از ان پایهای اندک کوتاه و زانو و براثن طویل و عریض ذات الجب یعنی پنجه و انگشتان دراز و پهن پرده دار که قابل سباحت و شناوری باشد و سرش نهر ملح یعنی پهنا و قلیل العمق و لب های بالا فرو هشته بشکل مهیب می شوند و در جمع ماده های چندیک نر بسیار بزرگ تر از ماده آن با آواز و غرش سخت هولناک می باشد و نر آن بدرازی تا قریب به نه ذرع می شود و چون آزرده شوند بجمعیت بر جهاز حمله می آرند حمله خطرناک که قریب بغرق می رسانند و در بحار سرد جنوبی و شمالی بهم میرسد

و بر خشکی سواحل و جزایر هم می برآیند و چند هفته بران بی غذا بوده باهم
ملاعبت و ملاعبت و موانست می ورزند و یکدیگر را می بویند و می بوسند
چون بر خشکی گرسنه شوند سنگهای خورد را بلع کنند و فرو برند چنانچه در
شکم یکی ازان که کشته بودند سنگهای مدور یافته شد والله اعلم و همچنین
دب البحر یعنی خرس آبی که سفید بسیار بزرگ بدرازی سوای دم
بقدر چهار ذرع و با دم پنج ذرع و بزرگتر ازان هم با پشم های بسیار
بلند و دراز در بحار برفت قریب ظلمات شمالی و سواحل و جزایر آن طرف
بهم میرسد و برف و سردی را چندانکه زیاده شود خوش دارد و حیوانات
بزرگ آبی را چون سیل که انشاء الله تعالی عنقریب مذکور می شود صید
می کند و ازان و از رستنی های ساحلی و آبی غذا می سازد و بر صید
خود چون نمر و فهد یعنی پلنگ و یوز کمین می کند و از جزیره بجزیرهٔ و از
ساحلی بساحلی دیگر بتلاش شکار خود سباحت و شنا می کند و بجز شناو
سباحت آب جست و خیز هم چون سباع بری دارد و بر خشکی هم چون آب
تیز رفتار تند خیز بشتابد و در موسم برف و سرما ماده های آن در توده
برف سوراخ کرده دران دو دو بچه می زائند و در موسم گرما ازان سوراخها
برآئند و در سواحل بلاد معمورهٔ آن طرف برآمده گله های جانوران مردم را
زیان میرسانند و تلف میکنند غرض این سبعی ست پر زور که قوت و هیبت آن

در بحر و بر و خشک ترکیسان می نمائد والله اعلم و همچنین اسپ آبی که مغربی آنرا برنیق گویند که در بحار و انهار عظیمه بلاد مغرب از بربر و سودان المغرب و حبش و نوبه و ولایت کافوریان و امثال آن بهم میرسد خصوصا در اعلی و ذیل و منابع آن و دهانه رود سینگال کثیر الوجود است بسیار بزرگ و تنومند و پر گوشت می شود و قوائم آن بسیار سطبر و غلیظ با ناخنهای بسیار چون فیل و کرگدن که آنرا فیل آبی می توان گفت و فرنگیان آنرا اسپ آبی نامیده اند و برنگ اشبه بخوک سیاه و بشباهت و شکل بکرگدن می ماند و بر قوائم خود چنان می نماید که گویا خیکی سیاه بسیار بزرگ پر آب را بنعش و چهار پایی گذاشته اند و دمی کوتاه باریک بی ضفیره دارد و پوست آن چون کرگدن بسیار سطبر و صلب و غلیظ می شود و انیاب بزرگ چون خوک اما بشکل عجیب و غریب از زیر و بالا دارد و دهنش بسیار فراخ و چون بگشاید انیاب و دندانهای آن بهیئت غریب نمایان می شوند و آنقدر زبردست است که کشتی را بجود کشیده غرق میتوان کرد و بیرون آب هم می برآید و از گیاه و علف و حیوانات آبی غذا می سازد و از مردم نمی ترسد بلکه بر مردم و کشتی حمله می آرد مگر از آبادی و گذرگاه مردم بعید می باشد و از غایت حزم چون حس مردم یابد دورتر میرود و در عرب آنرا برنیق گویند مگر بسبب آنکه در گل و لا

می باشد چه در عربی برنیق کلمه ای را گویند یا برنیک چه بزنگان بمعنی
سیاه ہست و برانک جمع آنست و میرزا ابوطالب نامی از سیاحان
سواحل غربی مغرب و بلاد فرنگ و روم و شام و عراق گفته که در بعضی
از سواحل مغرب طائفه از گاو ان آبی دیده بود که از میان بحر بر آمده
سمت ساحل بحر ارفته بودند و آنقدر تنومند و زور آور بودند که چون
بعضے از اہل جہاز بر یکی از انہا بندوق سر کرد بر مردم حمله بردند و سر دمان
در در بے یعنی شگافی از زمین ساحل پناه بردند و خود ہا را از نظر آنہا نهفتند
پس ورقی را که بر ان اہل جہاز بساحل آمده بودند بدہان و لگد ہای
خود ہا خورد و شکستند و پاره پاره کردند ممکن که ہمان گاو آبی ہمین برنیق
بوده باشد که او آنرا بنام گاو آبی خوانده واللہ اعلم فی الجمله این حیوان
یعنی برنیق بشکل و صورت ما بین خوک و کرگدن ہست و بزرگتر از انہا
مگر چون کرگدن شاخ بر سر بینی خود ندارد بلکه انیاب و رنگ اشبه
بخوک ہست و از انجاست که انگریز آن را انہا بین کرگدن و خوک
نگاریده ہست چه عجب که ہمین برنیق گراز آبی باشد واللہ اعلم
اما فرنگیان حیوان دیگر را که مقدم آن چون ہمایم بری و سر آن
فی الجمله چون سر نمر و فہد و دو دست و پنجه ہای سبعی که باقی جثه تا
موخر آن فی الجمله شبیه بماہی ہست و پا ہا چون ہمایم ہای بری ندارد

واسپ آبی خوانده وگاو آبی خوانده هم گفته اند وبزبان انگریزی والرس نامیده
واین حیوان در بحار برف شمالی بهم میرسد به درازی تا به ده ذرع
می شود ودو ناب بزرگ دراز وبلند بمقدار یکذرع طویل وزیاده
ازان هم از فک اعلی آن بسوی اسفل قریب براستی گرائیده که از آن
بیخ واصول رستنی های آبی ساحلی را برآورده می خورد واز حیوانات
آبی غذا می سازد وآواز بسیار مهیب وسخت میدارد وچنانکه خداوند
تعالی دران آفریده هست قبل از آمدن برف ازان آگاه وشنیده می شود
وفریاد وفغان می سازد وناب آن چون عاج جوهردار می شود وازان
دسته های سلاح وامثال آن از آلات واسباب می سازند وپوستین
آن بسیار ستبر وغلیظ وبغایت مستحکم می شود که غلوله بندوق را
برگرداند یا دران بدشواری اثر کند وازان در اطراف گرینلند
بیادنون ساکنین بخاصه زبان آنها که از بلاد سردسیر برف نشین
قریب ظلمات ست زورق ها می سازند وچون شیر آبی درجماعه گشتی
باهم اتفاق جمعیت دارند ودر نواح سواحل فرنگ وجزایر برطانیه
بعلت کشتن مردمان آنرا برای دندان وچربی که بسیار دارد کمتر
شده اند واکنون بغیر از بحار برف نشین قریب بظلمات کمتر میسر
می شود واهل زمین گرینلند که اقصای بلاد فرنگ وغربی وشمالی روس

بعبور بحر برف نشین متصل بحصه شمالی امریکاست آنرا بخواهش بجویند
و نمک سود و قدید میسازند و گروهی از آنها جهت تجارت و اصطیاد
آن معیشت مشغولی دارند بدانکه موخر این حیوان که چون ماهی
ست اگرچه دُم که آلهٔ سباحت یعنی شناوری اکثر حیوانات آبی ست
میدارد اما دو دُم دارد و بند مفصلی هم درمیان هردو دم چون
بند ساق حیوانات بری دارد اما بسی کوتاه که شباهت بدم
دارد و نیز یک نوع شبیه بساق حیوانات بری ست همچنین سرها
هردو دمش بشکل و صورت درمیان پرهای ماهی و پنجه های سباع بری است
[illegible] پرده دار باهم پیوسته و عریض و بی ناخن و برش ست که قابل
سباحت آب باشند فتبارک الله احسن الخالقین و همچنین چند حیوانات
آبی بنامهای مخصوص دران بحار بهم میرسد که مقدم آنها چون حیوانات
بری یعنی بهایم ست و موخر بعضی یک دُم دارد که آنرا سمیل گویند
بیای مجهول و بعضی دو دم دارد بصورت مذکوره و همچنین فیل آبی
که آن بسیار بزرگ و تنومند تا بدرازی بیست ذرع و کمتر از ده
ذرع جز بچه آن نمی شود و دو جانب خط استوا مابین سرکسیرات و کرا
سیرات از بحار محیط غربی و شرقی بهم میرسد و طایفه طایفه و جوق جوق
بجمعیت می باشند و گروه گروه آن جمعیت کرده رحلت صیف و شتا

می کنند و از جزیره بجزیره و از ساحلی بساحلی دیگر می روند و در جزایر بجا
مذکوره بچه می زائند و هفت و هشت هفته نر های آنها ماده ها و بچه های
آنها را گرد گرفته صیانت می کنند و در آن چند هفته ماده های خود ها را
از احاطه خود ها بیرون رفتن و چیزی خوردن نمی گذارند و از آن سبب
بعضی از ماده های آن از ضعف و گرسنگی بمیرد و بچه ها بمقدار ۳ دزرع
می زائند و بیک هفته دو چندان می بالند بطول و جثه مضاعف میشوند
و این حیوان چون والرا زمقدم جثه خود مانند چهارپای بری سری گردنی
فربه و کوتاه و غلیظ و ذراعین دو و پنجه پرده دارد و از فک اعلی خرطومی
کوتاه چون فیل بر آمده و موخر آن قریب بصورت والراست و بسیار فربه
و پرچربی می شود و بکشتن آن چربی های بسیار زیاده تر از والر حاصل
شود و آن از ترس مردم دهان و انیاب و دندانهای خود ها را
کشاده بهیبت مهیب می ترساند امّا بمردم اذیت نمی رساند
بلکه گریزان در آب می افتد و ناب آن کوتاه می شود و چون
والر ... از انسیت و اگر بچه آنرا بخوردی گرفته پرورش کنند
مانوس می شود و گوشت آنرا زبون میدانند و زبان یعنی لسان
نمک سود آنرا بلذت میخورند و همچنین فهد البحر یعنی یوز آبی نیز
بشکل مخصوص و الروفیل آبی می شود بسیار بزرگ بطول مقدار

بیست ذرع و پشم آن نازک و نرم می شود زرد رنگ خط و خال دار
چون یوز و دندان ها و ناب چون سباع بری دارد دیگر سیاه رنگ
و در بعضے از جزایر و سواحل امریکا بهم میرسد و همچنین قریب بدین
شکل و صورت چند جانوری دیگر آبی می شوند و هر یکی را بنامی خاص
میخوانند و الله اعلم بیان جانوری عجیب مشترک میان
بط و چارپا و در بعضے از رودخانهای زمین موسومه اسطرالیه
یعنی بر شرقی که آن جزیرهٔ بسیار عظیم جدید المشهود بسوی مشرق
و جنوب از زر آبادات هندست و بغایت عظمت و بزرگی آنرا
بذاتها ارضی علی حده می توان شمرد و لهذا آنرا باجزایه چند از حوالی
و جوانب آن که اکثر ازان جزایر کبار ند بر شرقی می نامند و سابقا
معظم آنرا که طرفی ازان نو مشهود قوم هولندیز شده بود نو هلند
می گفتند و سابقا دران کان امرب نوعی گوسپند که پشم آن بسیار
نفیس و نرم و نازکتر از پشم شال کشمیر ست یافته بودند و درین کی و زها
دران کانی عظیم الشان از زر بهم رسیده است که ازان قطعات بسیار بزرگ
از طلا و سالانه مال کرروڑها روپیه حاصل می شود یافته اند جانوری
عجیب بلکه اعجب که برزخی مشترک میان حیوانات آبی و بری ست
مشهود سیاحان آنسمت گشته است بدرانه ی اندک زیاده از یکذرع

بجثه و جسم با قوائم اربعه چون بهائم بری ست و سرش چون بط و منقاری
چون مرغان است شبیه بمنقار بط مقطوع الراس بی دندان دارد که گویا که
بر بهیمه سر مرغی تعبیه کرده اند و از فک اسفل آن چهار نتو حاد و تیز بجای
دندان بر آمده که از ان غذای خود را می برد و نرم می سازد و قوائم آن
اندک کوتاه و پایهای آن کوتاه تر از دست های آن و زنود و براثم
یعنی بند های دست و پا ها و انگشتانش پرده دار قابل ساحت و شنا
بصورت مشترک میان پایهای حیوان آبی و بهایم ذات مخلب ست
و ناخنهای دراز و سخت و درشت دارد که از ان زمین ساحل رود خانه را
تا بدور زیاده از سی فرسخ کافته و سوراخ کرده دران ماوا می سازد
و بچه دهد و بچه های خورد شیر خوراند و قول نظامی که بطریق مبالغه
گفته بود درانجا یکنوع صادق آمد شعر نظامی علف گاه مرغان
آن کشور اوست ،، اگر شیر مرغست بما یه درونست ،، و این جانور
از حیوانات صغار آبی و از انچه از کرمها و امثال آن در گل و لای می باشد
غذای خود می سازد و چشمان صغار بسیار روشن دارد که از بالای
هر یک از انها عضوی ناتی است یعنی بلند شده و از ان پرده بر آمده
که حین دخول در گل و لای آن پرده چشمانش فرو گرفته از اذی محفوظ میدارد
و همچنین سوراخ گوشهای او نیز قوت انقباض و انبساط دارد تا حین

غوص و غوطه از آب می کل محفوظ و مصئون باشد فتبارک الله احسن الخالقین
و ظاهر اعضای وی پر از پشم های انبوه و غلیظ و سطبر و گنده و درشت ست
و دمی بزرگ و عریض اندک طویل پر از اشعار غلیظ و درشت و بلند دارد
و نر آن قوی تر از ماده آن می شود و دو جانور را از آنجا پرورده بودند
و مانوس شده و آنها باهم می جنگیدند و الله اعلم سبحان الله
زهی قدرت و حکمت که توانا و داناترین خلق از ان اهل و جاهل ست

رباعیه للمصنف

ای آنکه تو چشم دادی گوش و زبان	تا بینم و بشنوم کنم نطق و بیان
اما تو که بشنوی به بینی گوئی	با وصف کمال در توئی هیچ از ان

ایضا رباعیه لمولفه

ای قدرت تو ز دست و انگشتی نیست	وی قوت تو از کمر و پشتی نیست
داری تو کمال در صفت بی آله	گیرائی تو ز پنجه و مشتی نیست

ایضا

قادر که بیافرید خود سمع و بصر	و ز عقل نهاده در دلت نور و نظر
چون نشنود و نه بیند او ای نادان	چون معتزلی ره ضلالت مسپر

بیان حال خلقت عجیب سابقه که آنرا دیو شرلوم نامیده اند

و از عجایب آنکه در بعضی از غدایر عظیمه یعنی و جلات جزایر استرین

بعضی از حکمای قوم فرنگ استخوان جمجمه یعنی کاسهٔ سر جانوری مع لحیین وناب‌ها و دندانهای آن یافته که بعضی از آن استحیل بسنگ شده بود و این جانور بسیار بزرگ بودن می‌نمود که طول جثهٔ آن تا دوازده ذرع قیاس کرده اند و استخوانهای فک اعلای آن بسوی متقدم دراز زیاده از دو ذرع و چون فیل علامت خرطوم داشت ازان از شکل و صورت دندانها گمان کرده اند که غذای آن چون فیل از اغصان اشجار یعنی شاخهای درختان و برگ و علف و امثال آن بود و عجب‌تر آنکه از فک اسفل آن هم استخوان لحیین آن دراز تر از فک اعلی اما معوج و مائل بسوی تحت و زیرین و متقارب گشته بر سر آنها یعنی در پایین آنها دو ناب سخت قوی و کوتاه و ستبر یافته شده که درازی آن مع ناب‌ها کما بیش سه ذرع بود گویا که این خرطوم دیگر از فک اسفل مائل به تحت بوده و بر سر آن دو ناب اما از وضع استخوان لحیین چنان می‌نمود که این خرطوم اسفل سوای بحرکت مضغ چون خرطوم بالا به هر جانب متحرک نبود مگر این خرطوم زیرین برای آن آفریدگار تعالی در او داده بود تا ازان چیزها را بنجود بکشد چراکه سر آن کج و معوج بود و نیز بسوی تحت زور کند و بفیشرد والله اعلم و این حیوان بری بود یا بحری در قیاس آن اختلاف کرده اند اکنون این حیوان در هیچیک از براری و صحاری و دیار و بحار بهم نمی‌رسد

دیده نمی شود و همچنین میگویند که در نواح فرنگ بلاد شمال در بعضے از جبال و کرانهٔ دامن جبال علامت شکل استخوان چند حیوان عظیم الجثه یافته اند که بعضے چون کرگدن اما بسیار بزرگتر ازان همچنین چون خرس و اسپ و شیر بسیار بزرگتر از آنها و بعضی چون سگ اما بزرگتر از شیر یافته اند بالجمله آنرا دینو ثریوم نامیده اند بدال مهمله و یای مثناة تحتانیه و نون و واو و ثاء مثلثه فوقانیه و رای مهمله و یای مثناة تحتانیه و واو و میم و مهابت و شجاعت و قوت بدان مثل نزنند **فائده در بیان خلقت اول زمین** حکمای محققین الشان زعم می کنند که در زمین به اول خلقت که از آب بتدریج ظهور کرده چون جزایر و سواحل نشیب آمده گل و لا بوده و دران حیوانات آبی بوده اند که بر خشکی هم می برآمدند بدلیل آنکه اکنون در کندن معادن جبال که بسیار دور تر از بحر اند فضلهٔ انواع اصداف و حلزونات بهم میرسد و نقش پای جانوران آبی در سطوح طبقات داخلی زمین مرئی می شود و نیز علامت و شکل و صورت حیوانات آبی بسیار عظیم الجثه که در آنها آله سباحت یعنی شنا وری بود یافته می شود خداوند تعالی در قرآن مجید قبل ازین ما را ازان مطلع فرموده است حیث قال وهو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملا

روزی یکی از عظام حکام انگریز که شعوری و میلی بعلم و حکمت داشت
بمن گفت که در بلاد یمن درین روزها عمارات و علامات شهر از زیر خاک
پیدا شده که قبل ازین گاهی کسی از اهل عرب و یمن ازان آگاه نبود گفتم که
الله تعالی در قرآن مجید جا بجا ما را بدان خبر داده است گفت که در قرآن
خبر آن هست گفتم بلی گفت پس اصحاب قرآن میدانسته اند اما الآیات
پس در بارهٔ سبا یمن فرموده لقد کان لسباءٍ فی مساکنهم آیه
الی قوله تعالی بلدةٌ طیبةٌ وربٌّ غفورٌ فاعرضوا فارسلنا
علیهم سیل العرم الآیة وقال وجعلنا بینهم وبین القری
التی بارکنا فیها قریً ظاهرةً الی قوله تعالی
ومزقناهم کل ممزقٍ ان فی ذلک لآیاتٍ لکل صبارٍ
شکورٍ و در بارهٔ شهر قوم عاد که در حضرموت یمن بوده فرموده
وتتخذون مصانع لعلکم تخلدون وقال فکذبوه
فاهلکناهم ان فی ذلک لآیة وما کان اکثرهم مؤمنین
و در بارهٔ احقاف که بمنازل عاد در یمن بود فرموده واذکر
اخا عاد اذ انذر قومه بالاحقاف وقد خلت النذر من
بین یدیه ومن خلفه الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم
عذاب یوم عظیمٍ فصدق الله تعالی وصدق رسوله

صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم حیث قال کتاب الله
تعالی فیه نبأ ما قبلکم وخبر ما بعدکم وحکم ما بینکم
هو الفصل ولیس بالهزل الی آخر الحدیث ونحن علی ذلک من
المصدقین والحمد لله رب العالمین فی الجملة بدانکه در فن هیئت
ثابت شده است که زمین کروی یعنی کروی شکل است و محیط آن
آب شور است که آنرا بحر محیط گویند و بیونانی اوقیانوس که انگریز
بحسب قاعدهٔ زبان خویش حرف قاف را سین خوانده بحذف
واو و سین آخر که اکثر از لفظ یونانی می کنند اوسیان خوانده و
سطبری هر دو یعنی طول قطر آن هشت هزار میل است و بین القطبین
دو میل کمتر که بعلت تجاذب شمس و قمر و کواکب بسمت خط استوا
دو میل بلندتر است پس از جانبین اندک مفرطح است غیر محسوس
و قدما حکما مقدار ربع زمین از براری و صحاری و جزائر خارج آب
برآمده زعم کرده بودند چون کما بیش از دو صد سال ارض جدیدی
بامریکا و استرالیه یعنی بر شرقی و جزایر چند دیگر یافتند اکنون مقدار
ثلث زمین خارج از آب قیاس کرده می شود و عمق اقصی کرهٔ آب
چه قدر است یعنی اعمق و ژرف ترین مواضع از بحر محیط از سطح آن
بسمت مرکز چه قدر مسافت دارد معلوم نیست اما از جملهٔ اوقیانوس

ثلاثه کبار که اعظم ترین بحار عالم اند یکی محیط غربی که فیما بین بلاد مغرب
و ارض جدید بین القطبین واقع ہست و آنرا اطلنطق اوقیانوس
گویند بعلت مشرف بودن سلسلۂ جبل الاطلس بر حوالی و سواحل
مغرب دیگری بحر محیط جنوبی که آنرا اوقیانوس الهند گویند فیما بین
استرالیه یعنی اراضی نو یافته شرقیه و ساحل شرقی بلاد مغرب مثل زنج و ولایت
موزنبیق و ولایت کا فوریان الی اقصی راس الجنوب من المغرب که انگریزیه
آنرا کیپ گویند و سمت جنوب بلاد هند و عرب ہست الی قطب الجنوب سیوم
اوقیانوس اعظم که فیما بین ربع مسکون مع بر شرقی و بین ارض جدید
بین القطبین واقع ہست و آنرا پسفیق اوقیانوس گویند یعنی محیط الامان
بسلامت گذشتن عابر اول از ان و در ان جزایر بسیار از صغار و کبار
واقع ہستند و این بحر اعظم ترین بحار ہست که قریب نصف این جهان را
فرو گرفته ہست فی الجمله در خصوص برای ارسال تار برقی که از ان
خبر از عرصۂ دور و دراز بیکدم میرسانند بدان سرعت که اگر توقف
و تعطیل در نقل و تحویل آن از اصحاب کارخانجات مقامات آن
در میان نبودی بیکدم خبر از مشرق بمغرب رسیدن توانستی پس اگر
در مشرق شام ہست بالضرور در مغرب ہماندم صبح خواهد بود پس خبر
شبانگاه که از مشرق فرستاده باشند قبل از یک روز از آمدن وقت شام

بمغرب رسیده باشد چنانچه بتجربه آنها رسیده است که در ابتدای کار تار مذکور
توپی بر ساحل غربی فرنج یعنی فرنگ که اینجا آنرا فرنج و فرنس گویند
و توپی دیگر بر ساحل شرقی انقلند که بآبی از بحر فیما بین آنجا بمسافت
تخمینا بیست و سه میل فاصل است نصب کرده بودند که بوصول و نزول
سلاطین آنجا شلک کنند و دو طرف تار مذکور بدان هر دو توپ رسانیده
بودند همین که برسیدن موکب شوهر ملکهٔ انگریز توپ آنطرف بحر شلک
کردند توپ ساحل فرنگ هم شلک شد که آواز هر دو باهم بگوش سامعین
رسید والله اعلم الغرض درین روزها خواسته بودند که تار مذکور از انقلند
تا بمملکت متفقهٔ امریکا که از تحت حکومت ملک انگریز خارج شده و ملکی
علیحده بالاستقلال بقاعدهٔ مدینهٔ آزادان بشورای اهل آنجا قرار یافته است
از میان اوقیانوس اطلنطیق برسانند زنجیرهای بسیار بر جهازهای
بزرگ بار کرده میگذاشتند تا در آب فرو میشد میگویند که تا بمسافت چند
صد میل رسانیده بودند و خبرها بیکدم می آمد و می شد که از گرانی بارهای
متراکمهٔ زنجیرها که از جهاز میگذاشتند از هم بگسست اکنون فکر و تدبیر
برداشتن آن بکار می برند و میخها و قلابهای آهنین همچو لنگرها فرو رشته
می کشند تا بدان زنجیر بند و متعلق شود و آنرا بالا کشند غرض این قوم
چندانکه از معرفت دینی و حقایق یقینی دور افتاده اند باسباب ظاهری

و آلات طبعی و ریاضی تقرب و توسل جسته بکارهای دست‌بسته قادر و ماهر گردیده اند و می شوند وا افسوس که قومها که اساتذه اول و معلمین نخستین و مصنفین کتب حکمیه بوده‌اند بشهوات و لذات و افکار باطله و اوهام فاسده پابند گشته ازان غافل و ذاهل بلکه نادان و جاهل نشسته اند تا در قوم ناحیه بلاد اسلامیه کارهای ملت بوهن و سستی گرائیده معاذ الله من ذلک سبحان الله چه حکمت ها به بندگان خود یعنی انسان بفحوای علم الانسان ما لم یعلم تعلیم فرموده او را احسن تقویم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم به چهار طرائق اسرار دقائق و بدایع و صنایع حقائق را داده و از شرف تکریم لقد کرمنا بنی آدم تاج کرامت بر سرش نهاده و بوسیله مراکب و حملناهم فی البر والبحر رخت سفرش از مشرق بمغرب کشاده و گذر ستور و سفینه عبوا از مغرب بمشرق فتاده تا مرغوله زنگیان بگیسوی چینیان بسته و آئینه چینیان بر کاسه سر زنگیان شکسته و قدم روس برابر کافوریان پیوسته و از فولاد هندیان سینه صقلابیان خسته بالجمله بجای که زنجیر شکست عمق بحر یک هزار و هشت صد باع بود و ماهیها چون دستها بگشایند از سر دستی تا سر دستی دیگر باشد دیگر باشد که آنرا بچار ذرع مقدر ساخته اند پس آنجا عمق بحر هفت هزار و دو صد ذرع باشد که دو میل تمام نیست چرا که هر میل چهار هزار

درزع ست پس عمق آن زیاده تر از بلندی جبال متوسطه نبوده است
چراکه بلندترین جبال که فیما بین هند و تبت ست هجده هزار درزع
ارتفاع دارد که نه میل بلند باشد و جبال ارتفاع دو میل در جهان بسیار
هستند پس چون بربعد سه یا چهار صد میل تخمیناً از ساحل آن قدر عمق
بحر محیط یافته شده است گمان نمی شود که دران بحر زیاده ازان عمق
باشد چراکه از روی قیاس ثقل زمین در میان کره می باید اگر عمق بعضی
از بحر محیط بیشتر از محیط دیگر باشد پس ثقل زمین آنرا یکسو خواهد کشید
چنانچه بقمر دیده می شود که همیشه جزو اثقل بسوی زمین است پس از انجا البته
بایستی که زمین را هم جزو اثقل همیشه بسوی شمس بیک حال بودی و نیست
چنان و آن خلاف تجربه و قیاس ست بلکه گمانم آنست که در بحر محیط
اعظم که آنرا پسفیق او قیانوس گویند عمق بحر کمتر ازین باشد
تا تعدیل در ثقل کره بار بع مسکون دانسته متقدمین یا ثلث خارجه بارزه
یافته متاخرین حاصل آید واللہ اعلم ازینجا ظاهر می شود که متقدمین
حکما که زعم میکردند که بسیط ارض سوی مرکز جسمی لطیف و سیال چون
آب ست قطعه‌های آن چندانکه بالابروز کرده اجزار عناصر و بسائط دیگر
دران مرکب شده و امتزاج یافته و از تسخین شعاع شمس صلابت دران
بهم رسیده و بهیأت و اشکال مختلف برحسب استعداد مواد پدید آمده

وصلاحیت تکوین موالید ثلاثه دران حاصل شده پس تا آنجا که حکمای متاخرین
سمت مرکز دریافته اند جسم بسیط محض خالص از خاک بی امتزاج بسائط
دیگر نیافته اند بلکه اجزاء صغار ریزه زمین که می یابند آنهمه را خود ایشان
اجزاء مرکبه میگویند و نیز متبحرین ایشان میگویند که بکندن معادن
وامثال آن از روی خاک تا ارزوسع همین ریزه های مرکبه یافته میشود
خداوند تعالی داند تا اسفل آن چه بوده است وهو اعلم بخلقه
والحکم بعلمه واقدر بقوته تعالی وتقدس واین تقریری بود
خارج از بحث که تقریبا مذکور شد و نیز دران برخی از مبداء خلقت ارض
و بانهما مندرج ست آدم بر سر مقصد که زمین همیشه بتدریج بلند می شود
و می انجراید واز حالی بحالی میگردد و جبال یعنی غدائر و گودال آن
صحاری و صحاری آن جبال و از حدوث جبال واحاطه تلال آن بعضی
صحاری آن مغاک و جبال هم بتدریج می شود و آن کمتر ست و در
سواحل اسلام آباد بنگاله از پشته های ریگ و خاک تودها که بتدریج
بلند می شوند علامت جبل شدن مرئی ست وهمچنین در اطراف نواح
شمال جهانگیرنگر سمت نصیر آباد جا بجا مشهود احقر شده است که
علامات سلسله های جبلی دران ظاهر ست و آنکه بعضی از حکما
انگریز گویند که حدوث سهول و جبال بوقوع و بینوح زلازل است

ممکن ست مگر وقوع آن اکثری و امری کلی نیست بلکه آن از باب
دیگر ست که بعضی مغاک ها و کوهها صحاری و درزهای جبال و براری
بر بسیط خاک از ان هم جا بجا حادث شده است چنانچه در بعضی
از مغاکهای ژرف که در طول و عرض چون اودیه وسیعه است و اهل
بلند نمودار ست که فضای بین الشقین بتدریج پر شده و انبا گشته
سبزه زار و علف زار ها و ماوای حیوانات گردیده است و بر بعضی
از آنها صخرهای عظیمه از قلال جبال از صدمات زلازل فرو افتاده
پل های خلقی پدید آمده که از زیر بعضی از ان آبهای بزرگ جاری میشود
که از کثرت بارهای جماعات کثیره از جا نیاید چنانچه همین حال در بعضی
از مواضع امریکا و جبال شمله مشهود حکما شده است و در اسلام آباد
هم خدائی کوم نشانه آنست اما افزودن و بروز کردن و بلند شدن
عامه سطوح اراضی و جزایر از زیر سطح بحر از باب اول ست کما انشاه
و قال الله تعالی و فی الارض قطعٌ متجاوراتٌ و بسیاری از زمین
قلیل از جزائر و حواشی سواحل ناتمام و ناقص جا بجا بهم رسد که بتدریج
رو بتکمیل دارد و نمونه عظیمه زان ساحل زمین ولندیز ست که انگریز
آنرا هولند و اهل آنرا ڈچ گویند که عرصه طویل و عریض که زیر سطح آب
قریب الظهور بود از روی سدها و بندها و تخلیه و نزح آب آنرا قریه های

معمور و شهرهای مشهور ساخته اند تا آنکه گفته اند که دران قدر زمین باینقدر
کثرت مردم در جهان نبوده است اکنون معظم بلاد شان دران واقع
ست و در بنگاله طرف سندربن و غربی اسلام آباد و جنوبی رشن آباد
و بهلوه و بریسال همواره اراضی و جزائر روز بروز برو زمی کند مگر
این را از تائید رودخانهای برهماپتره میگنها و گنگ و شعب آنها
که مواد آنرا از جبال بعیده و فضاهای اراضی مدیده می آرد مددهای
دیگر هم هست و الله اعلم بالجمله چون زمین بامتداد مدت دراز بتدریج خشک
و بلند شد و جبال بران پدید آمد زمان آنجا که قابل معیشت عالم
آب بودند معدوم و جانوران قابل معیشت خشکی آفریده و موجود شدند
و مظهر مضمون آیه کریمه یخلق الله مایشاء گردیدند و همچنین وقت بوقت
او تعالی بحکمت و قدرت کامله خود زمین را بانواع استعدادات مواد آن
از حالی بحالی میگرداند و تر را خشک و خشک را تر و سهل را جبل و جبل را سهل
از زلازل و غیرها می سازد و موالید ثلاثه بحسب مواد می آفریند چنانچه
زرافه از مخلوقات جدیده می نماید چرا که در کتب قدماء در السنهٔ قوم
... ذکر آن نبود با خود من ندیده ام از چند صد سال در ارض مغرب
... سودان و براری مصر و نواح نوبه و حبش و زنج و بربرا شان
... پدید شود و اکثری زعم کرده اند که آن از نزدیکی گاو وحشی

یا اشتر وحشی حاصل شده بنا برعلیه چون گاو نر کمرش باریک و سینه اش عریض
است و دو شاخ کوتاه مقطوع الطرف میدارد که گویا سر آنها بریده اند
اما جسم قرنی نمیدارد بلکه ظاهر آن پوست و پشم فرو گرفته و بر طرف
منتهای آن که سر بریده است قدری از پشم های بلند و گنده و پراگنده
واستاده است و باطن آن استخوانی است از تجف یعنی کاسه سر بر آمده
و پاهایش نیز چون گاو است اما از آن بسیار دراز و بلند تر و ظلف
هم چون سم گاو شگافته است و این حیوان بسیار عظیم الجثه می شود
و بلند و کوتاه جسم و مقدم آن از موخر آن بسیار بزرگتر و بلند تر است
همچون نوعی از گاو جنگلی و چون اشتر گردن و سر هم شبیه به شتر و لیکن سوی
مقدم اندک باریک تر از آن و زبان دراز چون شتر دارد که از آن سر
شاخها را از بلندی بدهان خود فرو کشد و زبانش آنقدر دراز است
که از دور سر فروع اغصان پیچد و فرو کشد و رنگ بعضی شبیه به ببر یعنی
پلنگ و رنگ بعضی شبیه به فهد یعنی یوز و رنگ بعضی صرف زرد مائل بسرخی
است و بر سر و گردن آن یال چون اسپ دارد اما بسیار کوتاه تر از آن
و بسیار تیز نظر و دوربین و بعید شنوا و زیرک و چالاک و چون اسپ تازی
تیز رو می شود و در زمین ناهموار بر اسپ تازی سابق آید و دمش چون
دم گور خر است و ممکن که باختلاط ثانی با گور خر چنان هیئت و صورت بهم رسیده

یا باختلاط خون و نطفه دو نوع جانور و باهم آمیزش آن خاصیتی علیحده در آن پدید آمده چنان شکل پیدا شده باشد واللہ اعلم بالجملہ اکثر خواص این جانور از خور و نوش و شکل و صوت به شتر و گاو و گورخر می ماند و بعضی محققین حصول آن از مقاربت حیوان چند بمراتب چند گمان کرده اند و بسبب مشابهت رنگ آن با پلنگ آن را بفارسی اشتر گاو پلنگ گویند و از ان گمان کرده اند که قربت پلنگ هم در حصول خلقت آن بوده است و این گمانی بعید القیاس بی اصل است که حیوانی وحشی با عدوی جانی خود که سبعی قوی خونخوار است مقاربت کرده باشد و بعضی گاو هم خط و خال او برنگ شبیه یوز و پلنگ می شود و کسی اختلاط نطفه حیوانات غیر ماکول به ان عمر کرده نزدیک و حرام می تواند بود و نشخوار کردن و نداشتن دندانهای پیشین بر فک اعلی و خوردن برگ و گاه و علف و امثال آن دلالت بحلت آن دارد و هیچیک از علامات و نشان سبعیت غیر از رنگ بعضی از ان در ان نیست و آن رنگ هم که در بعضی از ان است بعضی نیست بعینه چون رنگ پلنگ و یوز نیست بلکه خال های او بسیار بزرگ نادرتر از خط و خالهای یوز و پلنگ است و آن آنرا از حلیت نمی برآرد و اللہ اعلم و بعید نیست بلکه ظن غالب است که آن بحکم خداوند تعالی نوعی از جنس علیحده فی نفسه بی اختلاط

نوع دیگر متکون شده و پیرایهٔ وجود یافته درین مانع الدو تناسل افراد آن بسبب نشده است بخلاف لغل که از نزدیکی دو نوع حیوان متجانس یعنی اسپ و الاغ متولد شود و تناسل میکند و قول تکون نژاد زانی فی نفسها امر مستبعد است اما القی و اوهام ظنون غیر مشهود است والله اعلم

شعر مثنوی للمصنف

کجا بودم و در چه پرداختم	بتقریب اینجا سخن ساختم
ز خنزیر آبی که شد چند حرف	سیاحت نمودم یکی بحر ژرف
شگرف از شگفتی مثل بر زدم	ز آبی به آبی دیگر زدم

اکنون باز آمدم به بیان بعضی از احوال ماهیان **بیان نبودن آله صوت در ماهیان** از آنکه گفته شد که الله تعالی در هر چه از مخلوقات هر چه می بایست بقدرت کاملهٔ خود آفریده است که مافوق آن متصور نباشد پس چون در ماهیان ضرورت و احتیاج آلات صوت نبود آن ماهیان را نداد و در ماهیان آلات صوت چون زبان مصوت که در حیوان بری یعنی خشکی است و حنجره و قصبهٔ ریه و امثال آن نیست چرا که آن تعلق از جنبانیدن هوا دارد و اینها در آب ماوا دارند و کار با جنبانیدن هوا ندارند و غذا را بجذب آب فرو برند و حاجت تحریک لسانی نباشد لهذا اینها را این آلات نداده اند و آنکه از بعضی ماهی چون آنرا از مجاج آب آرند کمینه آواز نفسی می آید آن آواز حرکات آلات دیگر است

وعضو پاره سفید رنگ که در دهان ماهیان نوعی بشکل زبان دیده میشود
آن عضوی استخوانی وعضو فی ست مگر از ان غذا را بکام خود کشیده
نرم می سازد واین عضو پاره از لحم وعضلات وعروق واعصاب
شل زبان نیست در فتاوی حمادیه تبقریبی مذکورست که چون آدم
علیه السلام مخلوق شد ابلیس بماهیان خبر کرد که کسی پیدا شده است
که او وذرّیات او آنها را بجورند ماهیان درخود ها بدان تکلم کردند
وخبر بیکدیگر رسانیدند الله تعالی زبان از ایشان باز گرفت و
لیکن صحت خبر مرا معلوم نیست اگر صحیح ست مراد از ان همین صحت
وزبان ست که یکی از اسباب عدم خلقت زبان درماهیان همین
بوده باشد که از صید کردن مو گرفتن انسان بعضی آنها را بعضی
ودیگر خبر بذریعهٔ صوت ولسان بدیگران دادن و رسانیدن نتواند
وعدم خلقت را به باز گرفتن تاویل کرده باشند چرا که عدم خلقت
زبان درماهیان از نخست آفرینش بوده باشد ونیز تبدیل خلقت
یا اعدام آن از قدرت وحکمت او تعالی چه بعید فانه یبدئ و
یعید **فائده** الله تعالی زهره بیشتر از ماهیان وماران را
بسیار حار وحاد یعنی گرم وتیز وتند آفریده ست تا در هضم وتحلیل
غذا مدد دهد وباعث تلافی برودت یعنی قلت حرارت ماهیان شود

وجہ نقصان گردد واز جہت قلت حرارت وغلبہ سکون در آنہا از حرکات
آنہا در غالب حال و بیشتر اوقات گوشت ماہیان نرم ورخو وطری
و پُر دسومت ہست ونیز آن باعث تولید کثرت پیہ در ماہیان بزرگ
جثہ ہست کہ در بلاد سرد سیارت سواحلی مثل فرنگ وغیرہ بجای شمع
وزیت کہ دران بلاد کمتر بہم رسد ذریعہ حاجت روائی جہانی گشتہ
ونیز ماہیان را کثیر النسل ساختہ ہست بحدیکہ افراد صغار بقیہ ہای آنرا
در صغر وکثرت حسابی وشماری نیست چراکہ صرف وخرج ماہیان در
غذای مردم وطیور ودیگر حیوانات بحری مثل نہنگ وامثال آن
بسیار ست پس دخل آن بقدر خرج آن ساختہ ہست قال اللہ
تعالی ومن کل تاکلون لحما طریا وتستخرجون حلیۃ
تلبسونہا وقال اللہ تعالی وھو الذی سخر البحر لتاکلوا
منہ لحما طریا وتستخرجوا منہ حلیۃ تلبسونہا اگر گویند کہ
حیوانات ودیگر اشیا بخاصیت دہری از روی امتزاج طبایع
از اول ہر حیوانی دہر چیزی بہر استعدادی کہ تولد وتکون می یابد
وہر گونہ آلہ کہ بحسب اختلاف مواد ومحل وزمان ومکان آن
پیدا شود بضرورت کار یکہ مناسب وملایم خود وآلات واعضای
خود ش باشد پیش گیرد قال اللہ تعالی من قولھم وقالوا ما ھی

الاحیاتنا الدنیا نموت ونحیی وما یهلکنا الا الدهر گویم
که این همه جز وسواسی و وهمی باطله بیش نیست کما قال الله
تعالی وما لهم بذلک من علم ان هم الا یظنون
چراکه اسباب و علامت هر چیزی کلاً و جزءاً شاهد و ناطق
است که چنان نیست بلکه حکیم قدیر آنرا بارادت و قدرت و حکمت
خود چنان بانتظام بکدیگر آلات موافق یکدیگر که کارآمدش
باشد داده است مثلاً باز و عقاب را که منقار جارحه داده است
آنرا کج و خمدار بصورت زنبورک فولادی ساخته چراکه رگ و پی
و رباطات عضلات لحوم حیوانات بغایت سخت می باشد پس اگر
کج نشدی بزور کشیدن از دهانش برون آمدی هم و ایضاً انیاب
عطا فرموده است و بر تن او بغایت سخت ست و هم رگ و پی
انگشتانش چنان محکم و قوی است که در طیور دیگر نیست که بی آنکه
خودش کشاید کسی باسانی کشادن نتواند همچنان در باطنش آلات
غذای او موافق هضم گوشت و استخوان آفریده است پس چون
باز را دانه بخورانند به حوصله یعنی قانصه اش هضم نیابد و نزید همچنین
مرغی که دانه خوار ست اگر آنرا گوشت خورانند همان حال شود
همچنین حیوانی که باد رختان خورداه آلات و دست و پای لایق

برآمدن بر درخت داده است مثلا بوزنه را که هر چهار قوایم او بمنزلهٔ دستانند تا شاخهای درختان را ازان بگیرد و بالا بر آید لیکن بوزنه گوشت نخورد و اگر خورد بموافق طبعش و مزاجش نیاید و نه گوارد و بمدتی قلیل بیمار شده هلاک گردد مگر بعضی حیوان که آنرا برزخ آفریده است درمیان دو نوع خلقت برای حکمت و اظهار صفت و صنعت دیگر مثلا سگ و گربه که هم گوشت خورد و هم دانه تا صحبت و معیت مردم را شایان باشد و بکارهای ایشان آید باآن هم نبات و گیاه نخورد و در حقیقت خلق هر شی که در دنیا ست برای انسان ست قال الله تعالی خلق لکم ما فی الارض جمیعا و برای بیان و شرح آن دفتری دیگر باید پرداخت که لائق این مختصر نباشد و وقت گنجائش ندارد و لنعم ما قال السعدی قدس سره

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کار اند	تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار	شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

فی الجمله آن حکیم قدیر که آخر کار یا وش معلوم ست و در او بد و خطا جائز و روا نیست در ابتدای حال بملاحظهٔ عواقب و مآل کرده در فطرت خلقت هر شی هر که را هر چه می بایست و یا آینده را در کار شود داده است چنانچه بعضی ازان بر فهم اصحاب فن تشریح

ظاهر فرموده است سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت
العلیم الحکیم و به نظر تحقیق و عین تدقیق باید دید که بعضی جانور
مثلا زنبور عسل را که آموخته است که اقرب اشکال بدایره که دران
باتصال هم زاویه یا جای ضایع نشود خانه های مسدس است چه اگر
مربع ساختی موافق جثه اش نبودی و مثلث با شکل جثه اش مخالف
تر است و اورا که نموده است که موم از سطوح اوراق اشجار چیزی
رخو و نازک و تازه و تر است و آنرا برای حفظ رطوبت اجزای
درخت و مواد داخلی ملائم او و منع دخول رطوبت و کیفیت غریبه
خارجیه مضر درخت هم از اجزای دسمه و لزجه و عرقی درخت دران
آفریده است بر چیند و بگیرد و آنرا مواد خانه خود سازد و چون
این نوع جانور ضعیف مظهر قدرت و حکمت های عجیبه و صناعات
و آیات غریبه بالهام او تعالی گردیده هم از روی علت فاعلی که صنعت
معماری ست هم از روی علت مادی که شمع ست یعنی موم و غرابت
آن که کمتر مخلوقی بدان پی برده است و هنوز کمتر کسی از اصحاب
تصنیف از اصل ماهیت آن کلام کرده و با وصف لطافت و
صفائی و نزاکت از آب نریزد و از گرمی آفتاب اضمحلال نیابد
بلکه از ان هر روز زیاده تر جلا و صفا پذیرد و هم از روی علت صوری

که شکل هندسی هست و هم از روی علت غائی که بچه برآوردن
و جمع کردن عسل در ان ست که بهترین و پاکیزه ترین و شیرین ترین
اغذیه و لذیذترین و نافع ترین و شافی ترین اشربه هست و آن را
کبار ایشان برای صغار ایشان از خلاصه های ازهار و نقاوه های
ریاحین نباتات و اشجار ادخار می کنند و با وصف آنقدر قوت و قدرت
و مکنت اجتماعی و سلطان که باتفاق یکدیگر حاصل دارند چنان ذلت
و هوان با متثال امر خالق رحمان بیک و تیره و یکسان دارند که هر
فردی از ایشان سرموی از حکم فاسلکی سبل ربک ذللا
متجاوز و متفاوت نشوند بدین سبب الله تعالی آنرا از بین اجزا
دیگر تخصیص یاد فرموده حیث قال الله تعالی واوحی
ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر
ومما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک
ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء
للناس ط ان فی ذالک لایة لقوم یتفکرون ۝ اگر گویند
که از عادت نوع خود آموخته هست گویم پس از وشش از که آموخت
و بسا جانور ست که مادرش صرف تخم نهاده از و جدا می شود و بعضی
می میرد و هلاک می شود بازگاهی اورا با والده اش یا با بزرگان

دانندگان نوعش اتفاق ملاقات نمی شود بی تعلیم جانوری دیگر
چگونه بریک وتیره وروش کارهای عجیبه وصنایع غریبه پیش می گیرد
ونمایان می سازد مثلاً کرم پیله که مادرش تخم می نهد وجدا می شود
آن کرم های ضعیف بی دست وپای توانا وبی دلی دانا چگونه از
کسب غذا وطلب ملایم اشیا برخودها بالبیده ازحریر زیبا خانه ساختن
می توانند وازقز دیبا خیمه پرداختن می دانند آیا کورباطنان نمی بینند
که آن کرمک اچنین کاری وبزرگ وفعلی سترگ که آموخته است
وهمچنین جانوران دوا وغذای خودها بخودها شناسند وبلا درمانی
طبیب دوای خودها می خورند وعلاج خودها می کنند چنانچه جالینوس
استعمال حقنه ازمرغی بحری برساحل بحر تعلیم یافته وگفته اند که چون
مار دراول گرما ازغلت سربرآید حس بصارت دراو نمی باشد
بمالیدن چشمان خودش برنبات رازیانه عود می کند ونفع رازیانه
درچشم ازو آموخته اند وهمیشه می بینیم که سگ وگربه را چون تخمه
شود گاه وگیاه تازه خورده قی کرده استفراغ فضول می کنند
ومرغان جارحه شکاری هرسحرگاهان اجزای دسمه وثقیله پرها
ران را درباطن خودها مجتمع ساخته بقی بیرون اندازد
ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار پس کسی را

که عقل سلیم و فہم مستقیم خدای تعالی عطا فرموده است او را همین قدر
برای تفکر کافی و محبت تدبر وافی ست افی الآیه لا یتفکرون
ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار
والفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله
من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها وبث
فیها من کل دابة وتصریف الریاح والسحاب المسخر
بین السماء والارض لآیات لقوم یعقلون

سعدی گوید

برگ درختان سبز در نظر هوشیار	هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

فطوبی للآذان الواعیة للخبرة والاذهان الداعیة
الی المعرفة والابدان الساعیة للحکمة یعنی بس نیکی
گوش خبرت نیوش و هوش معرفت سروش و تن پرجوش حکمت
کوش ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم قال الله تعالی ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا
من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم
اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها اولئک
کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون

فائده در ذکر انواع تناسل و تولید و رجوع بکیفیت نتاج و بیضه نهادن که سررشته آن گذاشته تقریبا بذکر عجائب احوال جانوران و غرائب اقوال دیگر پرداخته بودم

بدانکه الله تعالی جانداران را بر چهار نوع آفریده است یکی آنکه بیک تخمیر قوام خلقت او تمام شود و آن را احالهٔ اولی گویم و آن از نتاج و حمل مادر حاصل شود فقط مثل مردم و بهایم نوع دیگر آنکه بدو تخمیر قوام خلقت آن تمام شود و آن احالهٔ ثانیه باشد از بیضه نهادن باز در بیضه قوام دیگر یافتن مثل طیور و سموک و لبعض من هوام الارض و حیوان الماء چون مار و ورل و وزغ و سام ابرص و سالامندرا که سمندر است و نهنگ و امثال آن که بر بطن و شکم راه روند و خون گرم و پشم و موی ندارند و لبعضی تبدیل پوست سازند چون مار و لبعضی نسازند چون سنگ پشت و نهنگ سوای خفاش از طیور که بچه زاید و او برزخ ست مابین طیر و بهایم و لبعضی از سموک هم بچه زاید چون دلفین و هویل گویا برزخ اند میان بهائم و سموک والله اعلم نوع سوم آنکه خلق آن بسه تخمیر قوام تمام شود که احالهٔ ثالثه باشد و آن ناقص الخلقت ست مثل فراش و پروانه و کرمهای پرنده که اول بیضه نهد پس از ان دودی یعنی کرمکی بی پر آید

و برگهای درختان و بعضی از اشیاء عفنه بخورد و بر خود ببالد و بقدر
خود بزرگ شود پس بعضی از لعاب دهان خود مثل کرم پیله و بعضی
از دو پوست برگهای اشجار که بالای سطح آن برای ملاست
و منع دخول و خروج رطوبت وغیرها می باشد مانند نحل یعنی زنبور
عسل که متبع ست و بعضی از غری و اشیاء لزجه دیگر مثل زنبور
و بعضی از طین یعنی گل مثل بعضی نوع از زنبورها و بعضی از اشیاء
دیگر خانه ها ساخته یا آنکه مادر پیش برایش ساخته باشد دران بعد تکلف
شود و عزلت گیرد و چیزی نخورد و صورت اول لنسخ شده دو بال
و بعضی چهار بال برآرد و بپرد و اکثر بر گلها و میوه ها و دیگر چیزهای
شیرین نشیند و رطوبت شیرین بمکد و بخورد و لهذا اکثر آنرا خرطوم
باریک پیش دهن می باشد تا شهد و شیرینی از ازهار و ثمار بکشد
و بعضی ازان خرطوم تیز و سخت میدارد و در بدن حیوان فرو برده
خون حیوان بدان بکشد و فرو برد مثل پشه و خرمگس وغیرها و بعضی
از کرمهای عزلت هم تبدیل پوست کند مثل بنات وردان که
به هندی آن را تیل چوپرا بیاد و او مهولتین گویند و تناسل بعضی از
فراش یعنی کرمهای پرنده از تخم نیست بلکه بچه می زاید یعنی کرمکی
بغایت خرد و ضعیف و اکثر سفید و بی دست و پا می باشد چون

مگس و زنبور پس بعضی بخود بخود از اشیای عفنه و پوسیده و امثال
آن می بالد پس عزلت گرفته یا ناگرفته پر می برآرد و بعضی را مادرش
می خوراند پس چون بقدر خود بالیده شد مادرش در خانه اش بند
کرده او را در اعتکاف و عزلت می آرد تا به فسخ صورت اول پر
برآرد چون اقسام زنبورها و تولید عامه کرمها بخصوصیت و بصورت
نوع چهارم است که مذکور میشود انشاء الله تعالی و اکثر از ان با حالهٔ
ثالثه پر و بال برآرند و اکثر اقسام موران هم وقتی پر برآرند حال
عنکبوت اگر عنکبوت را می بینیم که بخلاف کرمهای دیگر بدو حالهٔ خلقت
آن تمام میشود مثل مرغان و اگرچه تخمش در مرتبهٔ تکمیل می یابد مگر گاهی
پر نمی برآرد و چند قسم از ان که پایهای باریک دارند بحکم خالق
بلعاب خود ها شبکه ساختن و دام نهادن و صید خود را پیچیدن
می توانند و می دانند و چند قسم از خورد و بزرگ که پایهای سطبر و غلیظ
دارند بامر خالق چون فهد دم بر صید خود ها کمین می کنند و می جهند
و حمله می آرند و لهذا آنها را فهد گویند و همه آنها از تارهای متراکم و تسکا نفث
برای بیضه ها یعنی تخمهای خود ها کیسه می بافند و آنرا از ته و بالا دوشق
می سازند تا بچه ها آنرا به آسانی بشگافند و الله تعالی اعلم و تنیدن
آن در غار ثور انحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم

ثانی اثنین اذ هما فی الغار مشهورست و مولانا جمال الدین محدث
در روضة الاحباب آورده که آنحضرت در شان عنکبوت فرموده
که لشکری ست از لشکرهای خدای تعالی و نهی کرده از قتل آن
پس باید که بی ضرر و ضرورت آنرا نکشند و **نوعی از عنکبوت**
است سیاه رنگ مزغب که پشم های سیاه باریک مخملی بر بدن
و اطرافش می باشد و از انواع دیگر بزرگتر و قوی و بیرزو میشود
احقر یکی از بنات وردان را که کرمی بزرگ ست یا عنکبوتی بزرگ
از نوع دیگر را که پایهای دراز دارد بر رشتهٔ لبسته پیش عنکبوتی
ازین نوع انداخت و سر رشته بدستم بود آنرا بزور کشید و فی الفور
رشته را برید و آن کرم را خورد کرد و بخورد و پایهای این نوع
هم دراز هستند **نقل عجیب** از تاریخ جهانگیری منقول هست که
جهانگیر بادشاه در سفر کابل در منزل علی مسجد عنکبوتی را دید که به بزرگ
خرچنگی بود گلوی ماری را که بدرازی دو ذرع بود گرفته می فشرد
تا مار جانداد و در کتاب مصور فرنگی تصویر عنکبوتی ازین قبیل دیدم
که مرغکی خورد را گرفته آن را واژگونه کرده بر سینه اش برآمده آن را
می فشارد و الله اعلم **و نوع چهارم** آنکه بعضی از فراش
و کرمهای زمین و اشیای متغیره دیگر اکثر از اشیاء عفنه و پوسیدگی

و سرگین بحکم خالق تعالی بی تناسل تولید می یابند چون پشه واربع اربعین وگثر دم وامثال آن بلکه بسیاری از غوکها وبعضی از ماریهای صغار وکبار هم از عفونت وبوسیدگی ها باجتماع مواد فاسده که صلاحیت تولید آن بحکم خالق دران حاصل آید تولد یابند و حکمت و منفعت درخلق آن آنست که اجزای سمیة عفونت ها که مخالف طبع ومزاج مردم واکثر حیوانات بلکه نباتات واشجارست برروی هوا متصاعد ومنتشر گشته باعث تولید وباد فساد هوا واهلاک حیوانات وحدوث امراض مهلکه می شد ازینجاست که حکما گفته اند که کثرت تولد حشرات وضفادع دلالت بر تغیر وعفونت رطوبات زمین وهوا وعلامت بر حدوث وظهور طاعون ووبا باشد فقط پس آنرا حکیم قدیر دانای توانا بنوعی از صور حیوانی بند کرده بکمال فضل وکرم وغایت مهر ورحمت بر بندگان خویش آنرا از مفاسد کثیره باز داشته بلکه خود آن حیوانات سمیه مع سم خودها از صحبت مردم وحیوانات دیگر می گریزند ودوری می ورزند تا خودها را از آنها وآنها را از شر خودها بحکم خالق نگهدارند وانچه باهزار حکمت وتدبیر وقوت کثیر دفع نمی توانستیم اگر آنها بحکم خالق خودها باسانی می کنند مگر اگر بعضی ناگاه پیش کسی افتد وفرصت اگر گریختن نیابد ناچار او را اگزد وحذرا للنفسه چنانکه گفته اند بیت

ازان مار بہ پای راعی زند	که ترسد سرش را بکوبد بسنگ

سبحان الله چه فضل ست و کرم و چه لطف حکمت و نعمت ست
اعم که دوست و دشمن ازان بهره ورند و هر یک در گوشهٔ با این
دامان میخورند و میخزند نه این را ازان ضرری ست نه آن را ازین خطری
و از جمله حکم و منافع خلق آن علاج ست برای مردم چنانچه از گوشت
افعی مثل تریاق فاروق دوای شریف که اعظم تریاقات و اکبر معاجین
بلکه انفع از جمیع ادویه ست و از زهرهٔ مار مثل حبوب مرجع معده ترکیب
یافته ست و بخور سلخ آن برای اخراج جنین و مشیمه در ساعت بتجربه رسیده
و ذراریح که نوعی از کرمهای پرنده و از حشرات سمیه قاتله ست و از
نباتات و برگهای تازهٔ درختان تکون می یابد بدفع سمیت سگ
دیوانه گزیده و اخراج آن بشدت ادرار بول با خون بتجربه رسیده است
الی غیر ذلک که بکتب طب تصریح یافته ست و از انجمله عبرت ست
از هیأت و اشکال گوناگون و از الوان بوقلمون و افعال
عجیبه و خواص غریبه که در اقسام آن دیده می شود و آن شریف
تر و اعز ترین شی و اشهی و الذ ترین چیزی ست برای تهذیب
اخلاق و تعلیم نفس و اکتساب حکمت و دانستن انواع صنعت و
نشاط طبیعت نزد اهل بصیرت و اصحاب علم و تجربت که آیهٔ کریمه

فاعتبروا یا اولی الابصار گویا اشاره بدان می کند نه بینی که چگونه
از چیزی چیزی دیگر بلکه از بی جان جانور مخلوق می کند که آن همه
اشکال عجیبه ازان ظاهر و افعال غریبه ازان صادر می سازد
و انواع حشرات پرنده چه خوش رنگهای بوقلمون دارند که چمن زار
نیرنگی ست از باغستان قدرت الهی که بر هوا معلق داشته یا
نگارخانه از نیرنگی ست از صنایع حکمت نامتناهی که بر روی هوا
نگاشته و عجب تر آنکه از عفونت و بوسیدگی و تغیر اشیای متنفره
متولد می شوند و آنهمه رنگ و خوبی بخوش اسلوبی و مرغوبی ازانها
ظهور می کند که عقل دانا دران حیران ست و دیدهٔ بینا دران
بعبرت نگران و یک نوع ازان ست که بر روی هوا همیشه چون
باز و عقاب بقدر خود اوج می گیرد و بالای مقدار دو سه قامت
از زمین پران و گردان می باشد و صغار کرمهای پرنده را
صید می کند و میخورد و اکثر آن کرمهای کبار را مرغان اختطاف
می کنند و آنها غذای مرغان می شوند و از عجائب عبرت ها ست
که مار چگونه بی دست و پا باجتماع قوت های متوالیه ضعیفه حرکات
متقاربه خفیفه از قبض و بسط شکنج های سلخ بطن او بزور و شدت عنیفه
راه میرود و بحدت و تیزی مثل تیری جهد و چون در سوراخی

یا در زیر چیزی از درخت و سنگ و مثل آن باشد ماری خورد را بزور ده مرد از ان کشیدن و بیرون آوردن دشوار باشد و نیز بزبان بعضی از ثقات شنیده ام که در نواحی و اطراف عظیم آباد و بهار نوعی ماریست سفید که بر سوی هوا میپرد و مثل تیر می پرد و حین پرواز آواز ی میکند در صورت تحقق و صدق آن یعنی مگر با حتباس هوا در بطن خود و لبقوت هیجان و انتفاخ بوده باشد و جز این انچه در بارهٔ آن مسموع شده است در سبد ثانی از مقدمه ذکر کرده شده و الله اعلم و از انجمله آنکه به جسم و جلد ماران قوت قبض و بسط و انتفاخ بسیار ست بحدیکه ماری که قطر دائره سطبری جسم آن شبری و نیم بلکه کمتر از ان بوده باشد گاوی را فرو برد و شیر با آن همه چستی و چالاکی و بطش و صولت و بی باکی و آلات جارحه برنده و انیاب قاطعه و درنده چون در دهان و حلق آن سبد آنقدر عاجز می شود که اصلاً طاقت حرکت در خود نیابد و گوزن را با آنقدر انشعاب و درازی شاخ و چاموس ابا سر و پهنای بلند فراخ چنان بخود بکشد و بفشرد که آواز شکست شاخها و استخوانهای آن چون آواز بندوق مسموع می شود چنانچه در سواحل شطوط رود خانه نیجر که در اقصای مغرب است آن را

نیل السودان و نیل المغرب هم گویند سیاحان و متجربین حکما مشاهده
این نوع مارهای بزرگ چالاک مشاهده کرده اند و از جمله عجائب
سمیت آنست که خاصهٔ در انیاب و منافذ آن و زهرهٔ آنست
و آن چقدر حدت و شدت دارد که اگر رشاشهٔ از لعاب مکلل یعنی
کفچه داران در عضو ظاهری کسی بی جراحت برسد و لنشوید او را
فی الفور بکشد فی الجمله مار چه یارا که اندکی از حکمت و قدرت او تعالی
بر شمرم و آنکه مارا و عقل هارا آفرید و از امر کن فیکون جهان را مخلوق
فرموده چه عقل ماست که بحکمت و قدرت او دم زنم سبحانك
لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العلیم الحکیم
و بعضی ازین حیوانات بعد تولید اول که از عفونات و پوسیدگی
شده باشد از روی تخم هم تناسل و توالد می کنند چنانچه نوعی را
که آنرا بعربی بنات وردان و بهندی تیل چوره بیای مجهول گویند
و تخم آن چون لوبیا می شود و از میان یکی از ان بسیاری از
بچه های صغار ریزه بحکم خالق متولد شده می بر آیند ازین قبیل دیدم
که در شیشهٔ شربت که سربسته بود و منفذ دخول و خروج نداشت
به تعفیر شربت تولید یافته بود و همان نوع تولید و تناسل هم میکنند
و بدانکه اکثر حشرات پرنده و ناقص الخلقت و ضعیف الطبیعت زیاده

از یکسال نمانند بخلاف ماران که اکثر طویل العمری باشند وصدها
سال زیست می کنند لهذا آنرا حیات وعوام هم می گویند که
دلالت بر عمر وحیوة می کنند والله اعلم وچند قسم کرمهای پرنده
از بار درختان متکون می شوند وآن هم از نوع چهارم معدود
مے توانند شد چراکه آن هم از نوعی تغیر واستحاله مزاج مواد
میوه ها تولید می یابند وعجب آنکه نوعی از کرمهای صغار مثل پشه
دیدم که از بار بعضے از اقسام درختے که آنرا به هندی بڑ گویند
بسیار متکون می شوند وگویا که بار این درخت صرف برای
تکوین این کرمها آفریده شده هست چراکه از بار آن جز همین کرمها
مغزی وتخمے حاصل نمیشود ونهال آن از رخنه ها ودر شاخ
شاخهای کهنه دیگر درختان بزرگ ودیوارها وبناهای قدیم
وشگاف ودرز کوهها وسنگها واز بعضے زمین که بحکم خالق
باجتماع مواد مولده آن بخود دران رسته باشد هم می رسد
که باعث حفظ نسل نوع آن درخت باشد مگر تخمی [illegible] شده
من ندیده ام بلکه از کسی نشنیده ام که تخم آن دیده است بلکه
مشهور است که تخم آن نمی شود واز بارهای نارسیده آن
کرمهای ناتمام سفید نرم ونازک که صورت نوعی آن کرم

بابیره بال وپایهای آن مرئی می شود واز بارهای رسیده آن
کرمهای تمام الخلقت پرنده برنگ سرخ وزرد می برآیند وقشر آنرا
سوراخ کرده بیرون می شوند ویکی از ثقات بمن نقل کرد که او تولید
وتکوین نوعی کرم بزرگ پرنده که آنرا بهندی بهنگری گویند وبشکل
دراز با چهار بالهای یعنی پرهای طویل وهمیشه بر روز بر روی هوا در پرواز
وگردش می باشد وسریع الطیران می شود ودیگر کرمهای پرنده
ریزه وخورد را از روی هوا می گیرد ومیخورد ازین قبیل از بار درختی
دیگر دیده است که از نارسیده آن کرمهای ناتمام وسفید واز
رسیده آن کرمهای تمام الخلقت بشکل مذکور برنگ سرخ وزرد
می برآیند والله اعلم وگویند که از بار درخت جمیز پشه تکون می شود
لهذا بفارسی آنرا درخت پشه گویند اما آنچه احقر مصنف دیده
آن پشه نیست بلکه آن جانوری صغیر چون پشه است چنانکه مذکور شد
وآن از پشه اندک کوتاه تر وزردرنگ ومؤخر آن مدور تر از پشه
وخون حیوان نمی خورد بلکه بر اشربه متغیره ورطوبات منتنه وفواکه
فاسده ودیگر اشیاء رطبه متعفنه می نشیند ومی خورد مگر این را پشه
می گفته باشند والله اعلم وآین نوع کرمها را که از تغیر وفساد وستحاله
اشیای دیگر یا از عفونات زمینی وهوای متکون می شوند اولاد الزنا

گویند اکثر در موسم گرما متولد می شوند و در موسم سرما می میرند
بعضی مردم را اعتقاد آن ست که از طلوع سهیل که آنرا ستاره
یمنی هم گویند به تاثیر آن سے میرند چنانچه شاعرے گوید

ولد الزنا کشش آمد چو ستاره یمانی	ولد الزناست حاسد نجم آنکه طالع من

واصلی ندارد در اصل ستاره مذکوره در موسم سرما ظاهر و طالع می شود
که ازان این گمان فاسد کرده اند با آنکه مراد از طلوع ستاره یمانی طلوع
موسم سرما داشته باشند والله اعلم هذا آخر ما الهمنی الله
تعالی بمحض غیر تعلیم الغیر فی اکثر مواضع الخاتمة بل فی کلها الا ما نسب
الی الغیر و بعض الاخر و همچنین در بسا مواضع این رساله سخنها بالهام فضل
الهی بی تعلیم و نقل از غیری کرده شد سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا
انك انت العلیم الحکیم ۰ فتبارك الله احسن الخالقین و الحمد
لله رب العالمین ۰ و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد
و علی آله و اصحابه اجمعین

خاتمة البیاض و الکتابة

واضح باد که بشهر رجب ۱۲۷۲ یک هزار و دو صد و هفتاد و دو هجری
نبویه و بشهر شعبان اتفاق تبییض این رساله بار اول شده بود اما
به بسیاری از اثبات و ادخال به بعضی از حک و ابطال که به ایراد

والحاق مطالب دیگر اتفاق افتاده نظم تسطیر کتابت اختلال پذیرفت تا حاجت بتبییض ثانی کشیده اما کاتب پیر مسمی شمشیر که از شیخوخت آن مرد پیر چون چوبین شمشیر بدست طفلان بازیچه پذیر و مانند تیغ در کف جوانان تصویر ناکاره و بی تاثیر گردیده است در ماه ایام صیام قیام بار قام نداشت و در ماه عید سعید هم از من بعید بود تا به نزدیک ذی القعده بکتابت تبییض قعده چند مباشر بوده تا بعاشر ختم نموده الحمد لله علی ذلک شعر لمولفه فی تاریخ الکتابت

بختم کار حمد حق و بنش		که این تاریخ شد تاریخ سکنش

یعنی از عبارت این تاریخ بحساب جمل تاریخ سن ـــ بر آید

والیضا از کتب شمشیر تاریخ می شود

الیضا شعر لمولفه فی التاریخ

شاخ امید را قوی بیخ ست		مرغ مقصود پخته بر سیخ ست
مرغ نامه تمام شد اینجا		زان بگی مرغ نیز تاریخ ست

تمت

لله الحمد و المنه که کتاب فیض اکتساب مسماة بعجائب المخلوقات فی غرائب الحیوانات و نوادر النباتات و بغرائب الانهار و عجائب الابحار فی الاخبار عن صدر ان العقار مطابق اصل نسخه تبییض مصنف ممدوح در مطبع علوی لکهنو حلیه طبع پوشید

غلطنامه کتاب عجائب المخلوقات فی غرائب الحیوانات

بسم الله الرحمن الرحیم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۸	بادی	بازی
۹	۱۶	ازآیاتة	از آیات
۱۳	۱۷	عجائب	از عجائب
۱۴	۱۷	غام	عام
۲۰	۳	غازی	غاذی
۲۱	۹	ریزه	ریزهٔ
۲۲	۱۷	می سود	می شود
۲۳	۱۷	افتاذه	افتاده
۲۵	۱۴	تریک	نزدیک
۲۸	۱۲	که آن	کز آن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹	۴	وارست	وارد شده است
۳۰	۱۱	بقل	بغل
۳۱	۱۶	عطفا	عطفگا
۳۲	۱	النمل	النحل
۳۳	۱۱	اغتام	اغنام
۳۵	۴	بتدوبر	بتدویر
۳۶	۳	زیرباکست	زهرناکست
〃	۴	شبه	شبیه
〃	〃	عحب	عجب
〃	۱۲	ایرص	ابرص

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٦	١٦	بمذهب با	بمذهب ما
٣٧	١٢	ماده	مادهٔ
//	١٣	بدبار باهم	بدیار باهم
٣٨	٤	منور	شود
٤١	٦	وعیدها	وچوزها
//	٩	باضراط	بافراط
٤٣	٥	ننزل	تنزل
٤٨	٧	بابارب	بابارت
//	١٦	تومتولد	نومتولد
٤٩	٢	کرم آمزا	گرم آنزا
//	١٠	دردمیان	درمیان
//	١٢	اشتمای	اشتهای
//	١٣	رسته	دسته
//	١٥	ذاشت له	داشت که
٥١	١٢	شودر	شوود
٥٢	٣	بایه	پایه
٥٣	٣	کرده	کرده والله تعالی اعلم
//	٤	دویروهٔ	دویرده
٥٤	٣	بساطین	بساتین
٥٧	٤	ملت	حلت
//	١٢	تخذیر	تحذیر
٥٩	٥	بیرهان	برهان
//	١١	معاشه	بمعاینه
//	١٥	باتکتساف	باتکشاف
٦٠	٦	الکرامة	الکراهة
٦٣	٢	خنزیر بحر	خنزیر البحر
//	٥	وایرلند	وایرلند
٦٦	٢	کردو	گردو
٦٧	٢	مهراف	مجداف
٦٨	٤	سبمیا	سیمیا
٦٩	٣	هم	بهم
٧٠	٩	غریب	غریبه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۰	۱۷	بور	بود
۸۳	۳	تواس	نواس
۸۹	۳	بره	برهٔ
〃	۶	اختطاف	اختطاف
۹۰	۱۲	میدارنده	میدارندو
۹۱	۲	سوستری	شوشتری
۹۲	۵	وش	وحش
〃	۱۰	میمنون	میمون
۹۳	۱۲	مصور	تصویر
۹۴	۲	عتقا	عنقا
۹۵	۲	بلار	بلاد
۹۸	۳	جنب	جذب
۹۹	۹	پرچیین	پرچین
〃	۱۰	وسیاسے	پیشانی
〃	۱۱	پرچنین	پرچین
۱۰۰	۹	جثه	جثهٔ
۱۰۱	۱	انشاءالهه	انشاءالله تعالی
〃	۱۷	مدید	جدید
۱۰۲	۱۳	براوردند	برآورند
۱۰۹	۱۲	دوباری	دوبای
۱۱۲	۹	بزهن	برهمن
۱۳۳	۱۷	صنعت کر	صنعت گری
۱۳۶	۱۳	قلیس العمق	قلیل العمق
۱۴۳	۱۱	توهلند	نوهلند
۱۵۲	۱۶	دیگر باشند دیگر باشد	دیگر باشد
۱۵۳	۱۰	مخیط	محیط
۱۵۵	۴	سوامل	سواحل
〃	۱۵	زان	از آن
۱۵۷	۶	نیر	نیز
۱۵۹	۸	ار	از
〃	۷	متقل	مثل
۱۶۵	۵	اذخار	ادخار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۶	۷	کاری وبزرک	کاری بزرگ
〃	۱۱	اویل	اوائل
۱۶۹	۵	هتج	مُنج
۱۷۱	۱	محمش	محدث
۱۷۳	۹	ذراریج	ذراریح
۱۷۵	۴	تیرومی پرد	تیرمی پرد
۱۷۷	۱۰	ودرز	ودرز های
۱۷۸	۵	برروز	بروز
〃	۱۰	جمیر	جمیز
۱۸۰	۷	منوده	نموده

تمت